

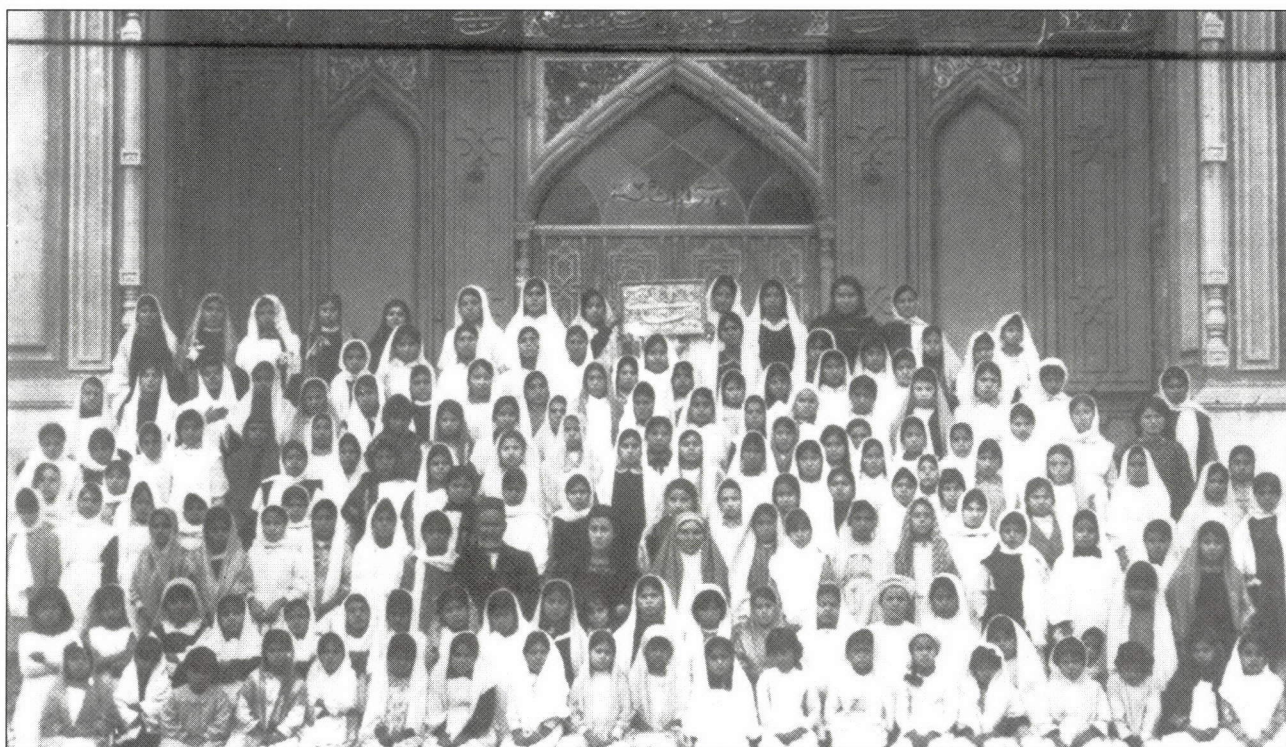
# عندليب

سال سیتم شماره ۸۱

۱۵۹ بهمن ۱۳۸۱ شمسی ۲۰۲ میلادی

© Afyon Library Trust 2018





شاگردان مدرسه دخترانه عشق آباد در مقابل مشرق الاذکار سال ۱۹۲۵ میلادی



دانش آموزان کلاس هشتم مدرسه دخترانه عشق آباد



# عندليب

فصلنامهٔ محفل روحانی ملی بهائیان کانادا  
به زبان فارسی

'Andalīb Vol. 21, Serial # 81, ASSN 1206-4920  
Association for Bahá'í Studies in Persian  
596 Upper Sherman, Hamilton, Ontario, L8V 3M2  
Canada  
Tel: (905) 388 0458 Fax: (905) 3881871  
Email: pibs@sprint.ca Website: www.absp.org

Publications Mail Agreement # 40020690

شمارهٔ اول سال بیست و یکم شمارهٔ پیاپی ۸۱  
از انتشارات مؤسسهٔ معارف بهائی،  
همیلتون، انتاریو، کانادا

حق چاپ محفوظ است



## فهرست مندرجات عندلیب شماره ۸۱

صفحه	
۳	۱ - آثار مبارکه، از آثار قلم اعلیٰ
۶	۲ - نصوص مبارکه درباره عقاید خرافی
۸	۳ - تصویر حضرت عبدالبهاء
۱۰	۴ - نوش کرمل، شعر
۱۱	۵ - جناب قره العین، از روگشائی تا رهگشائی
۲۱	۶ - ایو اغلو، دهکده بهائی - نوشته سعید اردوبادی
۲۳	۷ - رساله سیاسیه و امین السلطان
۲۹	۸ - حیات و خدمات سید مصطفی رومی، ایادی امرالله
۳۸	۹ - اگر به خانه من میروی، شعر
۳۹	۱۰ - بیدار کردن ذوق تبلیغ - نوشته ناتان رنشتاین
۴۲	۱۱ - چند ضرب المثل
۴۷	۱۲ - ترانه، شعر
۴۸	۱۳ - عشق
۵۲	۱۴ - تأمل در عقیده و برخی از اشعار حافظ
۵۴	۱۵ - توجیه اجتناب از مرافقت با اشار
۵۸	۱۶ - منبر و دار، شعر
۵۹	۱۷ - سیری در بینهایت
۶۸	۱۸ - مخاطب جواهر الاسرار
۶۹	۱۹ - بررسی رتبه هوشیاری و رفاه حیوان
۷۳	۲۰ - پنجم جمادی الاولی، شعر
۷۴	۲۱ - در جستجوی دنیائی بهتر
۷۷	۲۲ - مهتاب، شعر
۷۸	۲۳ - جلوه ای از ایمان
۷۹	۲۴ - مور و قلم، شعر

عندلیب شماره ۸۱، سال بیست و یکم، شماره پیاپی ۸۱ - ۱۵۹ بدیع، ۱۳۸۱ شمسی، ۲۰۰۲ میلادی  
حق اشتراک سالیانه (چهار شماره) ۴۰ دلار و دو ساله (هشت شماره) ۷۵ دلار است.

پرداخت به وسیله کارت های اعتباری ویزا و ماستر کارد و یا چک شخصی و یا چک بانکی (Money Order) میسر است  
مشترکین گرامی میتوانند شماره آخرین مجله ای را که حق اشتراک آن را پرداخته اند در آدرس گیرنده روی پاکت  
محتوی مجله در جلوی نام خودشان ملاحظه فرمایند و در صورتی که دوره اشتراکشان پایان یافته برای پرداخت وجه  
اشتراک جدید اقدام بفرمایند.

لطفاً در صورت تغییر آدرس، مجله را از آدرس جدید مطلع بفرمایید زیرا هر بار پس از توزیع، تعداد زیادی از  
مجلات به علت تغییر آدرس گیرنده توسط پست پس فرستاده می شود.

Associatio for Bahá'í Studies in Persian

596 Upper Sherman, Hamilton, ON, L8V 3M2, Canada

Tel: (905) 388 0458 Fax: (905) 388 1870 Email: pibs@sprint.ca Website: www.absp.org





## هو العلیّ العالی الاعلی

شاربان سلسبیل محبت و سالکان بادیه مودت را متذکریم بکلماتی که  
 قلوب صافیه را ببحر احدیه رساند و نفوس مطمئنیه را بجنت باقیه کشاند  
 و فقیران مجازی را بغنای حقیقی فائز گرداند و ذیلان معنوی را تاج عزت  
 جاودانی کرم فرماید و علم لدئی و حکمت قدسی بر جمع ممکنات مبذول  
 دارد لوکان الثّاس الی بدایع الانوار الجمال یقبلون و بر هر صاحب بصری  
 واضح و مبرهن بوده که مقصود از آفرینش موجودات معرفت حق بوده  
 و خواهد بود و بسی لائح و محقق است که این معرفت بوهیم تمام نشود و  
 بظنّ و لفظ اتمام نپذیرد که در عالم الفاظ جمیع فرق مختلفه شریکند چنانچه  
 ملاحظه میشود که ساکنین ارض کلاً و طراً خود را مخلوق و مرزوق  
 میدانند و در ظلّ اسماء و صفات الهی خود را ساکن میدانند چنانچه هرملت  
 و مذهبی اسامی چندی در میان ایشان هست که آن اسماء را وسایط فیض



الهیة و وسائل رحمت ربّانیّه میدانند پس در این مقام جمیع من فی الارض شریک و شبیهند منتهی این است که در اسامی مختلفند چنانچه السن جمیع ساکنین ارض مختلف است همان قسم اسامی اولیا و اصفیای ایشان هم مختلف است و در این صورت اهل حق را برهانی محقق باید و دلیل و مقامی محکم شاید تا ممتاز باشند از جمیع ممکنات و قناعت بآنچه ناس باو متمسکند نمایند چه که جمیع الیوم بهوای نفس خود ماشی اند و نسبت او را بحق جلّ ذکره میدهند و کل در ضلالت مستغرقند واسم آنرا هدایت گذاشته اند این است که سلطان علیّ اعلیّ از برای خود میزان و محکی قرار فرموده تا معلوم شود که کدام نفس بمعرفت حقّ فائز شده و که محروم مانده و آن یومی که این محک الهی ظاهر شود آن یوم را یوم الفصل مینامند زیرا که صادق از کاذب و محبّ از مغل تفصیل داده میشود و آن محک ظهور معنی الهیّه است در هیکل جدید و لباس بدیع چنانچه هر نفسیکه بآن معنی مطلقه در این لباس جدیده منیعہ مقرر و مذعن شد او صادق است در امر خود و الا عبده الفاظ و وهم بوده و خواهد بود زیرا که مقصود از ذکر عرفان و الفاظ عرفان حقّ بوده و عارف باصل که در ظهور او نشده دیگر فرع را چه منزلت و اثری خواهد بود و فعل حق بنفسه دلیل بر صدق اوست چنانچه ملاحظه شده و میشود که چه امورات عظیمه و بلایای کبیره که وارد شده و میشود که احدی را قدرت تحمّل رشحی از آن نبوده و نخواهد بود و جمیع را او بنفسه حمل فرموده هیچ شاهدی از این امور محکمتر نبوده و نیست و علاوه از این مقامات حق بنفسه از جمیع عالم و عالمیان ممتاز است بجمیع حرکات و سکانات، چنانچه هر چشمی که از غبار حسد پاک باشد بمجرّد ملاقات و مشاهده عارف شود و بشناسد و هر قلبی که مقدّس شود از حجبّات البتّه فی الحین بمعرفت او فائز گردد و حقّ را از دون او فرق گذارد و تمیز دهد و الیوم جمیع عرفا که مدّعی عرفان بوده و هستند جمیع از عرفان طلعت غیب بوهمی قانع شده اند و از عوالم معنی بلفظی قناعت نموده اند و هنوز اینقدر تعقل نموده اند که هر غیبی را ظهوری باید و هر لفظی را معنایی شاید لفظ بی معنی هرگز ثمری نبخشد و غیب و وهمی هرگز غنا عطا نفرماید لهذا اصحاب حقیقت که متشبّث بحقّ



هستند باید جانان را در لباسهای جدید عارف شوند و بدل و جان بمحبت او بشتابند تا از نار حبّ او برافروزند و بمنبع وصال او که مرجع قلوب باقیه و مطلع آفتاب منیره است راجع گردند این است ظهور بیان در جبروت لسان پس ای دوستان بشنوید ندای دوست حقیقی خود را و باسباب دنیا و آنچه در او هست مشغول نشوید و خود را از زیارت جمال محبوب جان ممنوع نفرمائید و نمیخواهد برای شما مگر دولت باقی و ملک دائمی را و هرگز برای خود چیزی نخواسته و مقصودی جز ظهور عدل و وصول احباب بمحافل قدس باقیه نداشته و کفی بالله شهیداً و من عنده علم الکتاب حال قدری همت باید که تا یار را اغیار نبینند و گل را خار نیندیشند گل را بوی او شاهی است کافی و یار را نفس او برهانی است وافی انشاء الله امید وارم که نفسی از اهل حق در آن ارض بمحبت الهی قیام نماید و بنفسی جمیع اهل آن ارض را در شاطی بحر توحید مجتمع نماید تا تمام اهل آن دیار کنفسر واحده شوند و بالمره برودت بُعد و هجر بحرارت قرب و وصل تمام و زایل شود کل ذلك من فضل الله العلی الاعلی والسلام علی من اتبع الهدی.

### معانی لغات مشکل

شاریان - نوشندگان، سلسبیل - آب گوارا، سالکان - رهروان، مودت - دوستی، غنای حقیقی - ثروت راستین  
علم لدنی - دانش فطری، بصر - چشم، معرفت - شناسائی، لائح - روشن، وهم - تصوّر غلط، طراً - همگی،  
مرزوق - روزی خوار، السن - زبان ها، ماشی - راه رونده، ضلالت - گمراهی، مستغرق - غرق شده  
فائز - رسیده، يوم الفصل - روز جدائی (خوب و بد)، اولیا - دوستان و سروران، اصفیا - برگزیدگان  
برهان - دلیل، ناس - مردم، متمسک - چسبیده، محک - سنگی راکه برای تشخیص خلوص طلا بکار میبرند،  
محبّ - دوست، مغلّ - کینه توز، مذعن - اقرار کننده، صادق - راستگو، عبده - بندگان، غنا - ثروت،  
متشبهت - چسبیده، حبّ - دوستی، کفی بالله شهیدا - گواهی خداوند کافی است، شاطی - کناره دریا، ساحل  
برودت - سردی، بُعد - دوری،



## نصوص مبارکه در باره عقاید خرافی

از آثار حضرت بهاءالله

هو الاقدس الاعظم المقتدر العلی الاعلی

الحمد لله الذی علی الممكنات بالنور الذی سطع و اشرق و لمع و ابرق من افق سماء مشیتة النافذة ... و اما عطسه، در ساحت اقدس این امور ملحوظ نه و اجرای امور خیریه به عطسه و دون آن منوط و مشروط نبوده و نیست ...

از آثار حضرت عبدالبهاء

هو الله

ای بنده الهی در خصوص چشم پاک و ناپاک یعنی اصابت عین مرقوم نموده بودید این محض توهم است ولی احساساتی از این وهم در نفوس حاصل گردد آن احساسات سبب حصول تأثرات شود مثلاً نفسی به شور چشمی شهرت یابد که این شخص بد چشم است و نفسی دیگر مطمئن و متیقن به تأثیرات چشم چون آن شخص مشهور به بد چشمی نظری به این بیچاره نماید این متوهم مضطرب گردد و پریشان خاطر شود و منتظر ورود بلائی گردد این تأثیرات سبب شود و وقوعاتی حاصل گردد و الا نه این است که از چشم این شخص آفتی صادر شد و به وجود این شخص رسید. لهذا اگر نفسی به قلبش چنین خطوری کرد که فلان شخص شور چشم است و مرا نظر نمود فوراً به ذکر الهی مشغول شود تا این وهم از قلب زائل گردد، و علیک البهاء الاهی. ع ع

هو الله

ای ناظم محزون دلخون آنچه مرقوم نموده بودی معلوم گردید و بنهایت دقت قرائت شد ... و اما در خصوص چشم زخمی یعنی اصابة العین که در عربی عین الکمال گویند مرقوم نموده بودند که چشم شور را آیا اثری هست؟ در چشم چنین اثری نیست ولی در تأثیر و تأثر نفوس حکمتی بالغه موجود این من حیث العموم اما نفوس ثابته راسخه مصون از این حادثه و چنانچه نفسی را وهم و تأثری حاصل شد نود و پنج مرتبه یا الله المستغاث بر زبان راند ...



### هوالله

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید و اشعار فصیح و بلیغ که مانند آب روان در نهایت حلاوت بود قرائت گردید از مسئله نظر مرقوم نموده بودید این اوهام است تأثیر در نفوس است و نه انظار، و حکم در قلوب است نه در ابصار ...

### هوالله

ای ثابت بر پیمان از کثرت مشاغل مختصر مرقوم می گردد ...  
عین الکمال که چشم بد است این تصوّر اشخاص است و تأثر قلوب و چون شدّت تأثر قلوب حاصل شود ضرر یحتمل واقع گردد و آیه و یزلقونک بابصارهم کنایه از حدّت و شدّت نظر از روی غضب است ...

### هوالله

ای بنده آستان مقدّس با وجود عدم فرصت نامه های متتابع شما را بقدر امکان همت در نگارش جواب می گردد . جمیع کائنات به یکدیگر مرتبط روابط ضروریّه که ودیعه الهیه است وقتی اقتضای کامرانی نفسی می نماید و زمانی اقتضای دون آن مثلاً روابط ضروریّه که در جسم انسان است یک وقت اقتضای بیداری دارد و یک وقت اقتضای خواب .  
اما مسئله سعد و نحس کواکب ، فلاسفه قدما از برای هریک از اینکواکب قوه عقلیه معتقد و تأثیرات معنویه گمان می نمودند لهذا مسئله سعد و نحس به میان آمد ولی جمیع این موجودات در ید قدرت اسیر ذات مقدّس مدبّر کل و مقدّر کلّ مدیر است ....

### هوالله

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید و اشعار فصیح و بلیغ که مانند آب روان در نهایت حلاوت بود قرائت گردید ... از مسئله نظر مرقوم نموده بودید این اوهام است تأثیر در نفوس است نه انظار و حکم در قلوب است نه ابصار .

### هوالله

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید و از مضمون بهجت و سرور حاصل گردید  
استنباط های منجمین یعنی استنباط هائی که تعلّق به وقایع خیر و شر دارد ابدأً حکمی ندارد کذب المنجمون بر ربّ الکعبه . ولی استنباط های فنی که تعلّق به حرکات نجوم دارد مثل خسوف و کسوف و امثالها این پایه و مایه دارد . و اما استنباط از نجوم از ظهور مظاهر مقدّسه این خارق العاده است دخلی به فنّ نجوم حالی ندارد ...



## تصویر حضرت عبدالبهاء

هوشنگ محمودی



اخيراً در مركز بهائی شهر نیویورک تابلویی از تصویر حضرت عبدالبهاء را به معرض نمایش گذاشتند که توجه کثیری از بینندگان را بسوی خود جلب کرد و مورد تحسین و تمجید فراوان قرار گرفت این تابلوی نفیس بنا بدرخواست خانم فرانسس استی Frances Esty از اهالی بافالوی نیویورک توسط زیگیسموند ایوانسکی Sigismond Iuanouski ترسیم شده است. با وجود اینکه این اثر از نظر رنگ آمیزی و تکنیک بسیار عالیست ولی بیشتر اهمیت آن از این جهت است که شمایل حضرت عبدالبهاء بطور کامل در آن ترسیم شده و بیننده در مقابل آن خود را در حضور حضرت عبدالبهاء احساس میکند. بنابراین زمینه این تابلو را در یک قسمت دریای آبی‌رنگ تشکیل میدهد و در قسمت دیگر بوته زاری مملو از گلهای مختلفه و یک درخت



تتومند منقوش گشته که حضرت عبدالبهاء در زیر آن جلوس فرموده اند.

ایوانوسکی هیچگاه در فلسطین نبوده و هرگز افتخار تشرّف بحضور حضرت مولی الوری برایش حاصل نشده بود و تنها آشنائی او با نهضت بهائی از طریق پاره ئی تعالیم مبارکه بوده که موجب انجذاب وی گشته است خانم استی یکروز از این هنرمند عالیقدر سئوال میکند آیا شما که هرگز حضرت عبدالبهاء را ملاقات ننموده اید میتوانید شمایل ایشان را ترسیم نمایند نقّاش پس از لحظه ئی تردید جواب میدهد در صورتیکه مقام و شخصیت واقعی ایشان را بخوبی درک کنم از عهده انجام اینکار برخوام آمد خانم استی مقداری از آثار مبارکه را که تصوّر میکرد برایش مفید واقع خواهد بود باو داد و نامبرده با این آثار وارد کار نقّاشی خود شد.

هنرمندان بزرگ با نیروی معنوی خود میتوانند حقایق زیبایی را که با چشم برون قابل رؤیت نیست با چشم درون مشاهده و آنها را در ذهن خود مصوّر کنند. چنین نیروئی در هنرمندان نامتناهی است فقط بآرامش خاطری احتیاج دارند تا در پرتو پرواز اندیشه بعالیترین حقایق معنوی دست یابند.

ایوانوسکی شش ماه تمام وقت خود را صرف کرد تا توانست در پایان

اینمّت طرح خود را بپایان رساند او بخوبی میدانست که دست بکار بزرگی زده است و بایستی شخصیت کسی را ترسیم کند که در سراسر جهان پیروانی دارد که ایمانشان باو در سرحد عشق ورزیدن است و این تابلو در خانواده او برای ذریّه اش بیادگار خواهد ماند.

در اینصورت بایستی اثری از خود بیادگار گذارد که مقام عظیم روحانی حضرت مولی الوری در حد امکان در آن منعکس باشد و با این فکر و آرزو شاهکار بی نظیر خود را بوجود آورد مخصوصاً حالت فراموش ناشدنی چشمها و سیمای حضرت عبدالبهاء را بقدری طبیعی و مطابق واقع ترسیم نموده است که بیننده احساس میکند هیکل اطهر هر لحظه ممکن است لب بسخن بگشایند و بالاخره تمام این کیفیت شاهکاری را بوجود آورد که بندرت ممکن است نظیر آنرا در آثار هنری یافت بعلاوه ایوانوسکی با نیروی تخیل اعجاب انگیز خود حضرت عبدالبهاء را در محلی ترسیم نموده است که شباهت کامل بدیوار کوتاهی دارد که حد فاصل باغچه ایشان و شاهراه حیفا میباشد و حضرت عبدالبهاء هنگامیکه به کوه کرمل تشریف فرما میشدند چند لحظه بر روی آن جلوس میفرمودند و در وقت بازگشت در همان نقطه مشتاقان آن روی دلجوی حضرتش



سوی اقیانوس قرار گرفته است ■



منوچهر نیک نفس

## نوش کرمل

دیشب زمی ومستی صد رازنهان دیدم  
 صد نکته پنهان رادردیده عیان دیدم  
 زان جرعه که نوشیدم ازلعل لب ساقی  
 بر چشمه دانائی صدجوی روان دیدم  
 بر بام جهان رفتم در کشور جان رفتم  
 در کارگه هستی هم این وهم آن دیدم  
 بر دایره امکان رندانه نظر کردم  
 در کالبد کیهان پویائی جان دیدم  
 در هستی آب و گل رفتم به ره کرمل  
 در رفر ف آن محمل، جان دوجهان دیدم  
 شاهنشاه خویان را بر مسند یکتائی  
 شاهان ستمگر را بی نام و نشان دیدم  
 ز آن پرده که خوش میزد دریای چمن بلبل  
 ارواح حدائق را چون سرو چمان دیدم  
 از شعر منوچهر و عطرسر زلف گل  
 افواج ملائک را تکبیر زنان دیدم



## جناب قره‌العین: از روکشایی تا رهکشایی

پژمان مصلح

کاغذ منقش نموده اند. در این مختصر، پس از اشاره به زمینه ادبی و سنت تاریخ نویسی جامعه ای که جناب قره‌العین طاهره در آن ظاهر گردید و روی بر جنبه های گوناگون حیات او، به چگونگی این پرده برداری دوباره از سیمایی حجاب افکنده می‌پردازیم.

### ۱) زمینه ادبی و سنت تاریخ نویسی

حکیم ناصر خسرو قبادیانی روزی در نکوهش از تمسک به تجمات مخصوصاً به منظور پنهان نمودن عیوب شخصی و در ستایش از تقویت استعدادهای فردی چنین سروده است:

عیب تو جامه نپوشد تیغ پوشد یا قلم

گرنئی زن یا قلم زن باش یا شمشیر زن  
در بدایت هزاره سوم میلادی، آنچه که بیشتر از پند حکیمانه ناصرخسرو و صنعت ادبی شعرش در بکارگیری لفظ "زن" در دو مفهوم متفاوت، توجه خواننده امروزی را بخود جلب میکند، بی ادبی شاعر نسبت به بانوان بل تحقیر ایشان میباشد.

اگر چه در طی تاریخ ادبیات منظوم و منشور فارسی تا قبل از رنسانس فکری مقارن با انقلاب مشروطه آثاری در تجلیل از مقام زن خلق گردیده ولی شمار آثاری که از یک طرف "تو" مخاطب آن مردان میباشد و از طرف دیگر زنان را به غلط در رتبه ای پایین از مردان قلمداد کرده، بی شک بر تعداد آثار احترام آمیز فزونی دارد.

غیر ممکن است که یک نفر ایرانی که حداقل دوران تحصیلات ابتدایی اش را در ایران گذرانده چند جمله ای از نثر مسجع و شیرین سعدی را بخاطر نسپرده باشد و باز غیر محتمل است که همان دختر یا پسر محصل دبستانی هنگام حفظ "یکی را گفتند عالم بی عمل به چه ماند؟ گفت به زنبور بی عسل" (۱) میدانسته که تنها به

در دورانی که زن زندانی مطبخ و اندرونی بود و مرد زندانبانی که نزد نامحرمان با عناوینی نظیر "منزل" و یا "مادر پسرش" به او اشاره می‌کرد، صدایش حرام بود و جامه اش حجابی سیاه، شگفت آور بانویی چشم به جهان گشود که عناوینش تنها به دنبال "جناب" و "حضرت" بر زبانها جاری گردید. هر گوشه ای از زندگانی او به صحنه نمایشی می‌ماند که بیننده منصف را فریفته نوآوری های خود میسازد: شوهر اجباری و ارتجاعی‌اش را به اندرون عقاید فرسوده میسپارد، از کربلا تا کرد و از بغداد تا طهران را زیر پا میگذارد تا در مجالس بحث و مباحله، تبلیغ و مناظره شرکت جوید، صدایش احادیث مبشر به ظهور جدید را به گوش همکیشان و مخالفان هر دو میرساند و قلمش به ابزار ترسیم طرحی نوین مبدل میگردد. نقاب می افکند تا سمبلی همیشه جاوید از اختتام عصری پوسیده و اشراق دوری جدید بیافریند و رخت عروسی بر تن می نماید تا در واپسین شب حیات، وصل به محبوب را که دستاورد تمامی فعالیت های مذهبی، اجتماعی و ادبی او به شمار میرود را به تنهایی جشن بگیرد. اما اکثری از مردان هم میهن، او مورخ صله گیر تا کاغذ سیاه کن مغرض بر حضور، صدا و قلم او خرده گرفته، اسفارش را فتنه انگیزی خوانده، اشعارش را به دیگران منسوب کرده و چهره گشایی اش را به نوعی ناپسند تعبیر نموده اند. اگر سخنی به ستایش از او برآمده به منظور پیشبرد ایدئولوژی خاصی بوده و یا روح نبّاضی که مولود حرکت روحانی و فکری او بوده را نادیده گرفته است. ولی اندک زمانی است که شماری از صاحبان قلم و اندیشه هم وطن او (که اکثراً زن می‌باشند) سیمایی روشن تر و کامل تر از این بانوی بی مانند بر روی

صغیرشان سلطنت کرده اند و همچنین زنان شاعری مانند رابعه بنت کعب یا مهستی گنجوی یا طاهره قره‌العین یا ژاله قائم مقامی به چشم میخورد. اما تعداد این گونه زنان انگشت شمار است. (۸)

و در مورد عاقبت شوم این زنان مینویسد:  
 "در چنین شرایطی زنانی که جرأت اظهار وجود داشته اند گهگاه جان خود را بر سر آن گذاشته اند. مثلاً رابعه و طاهره هر دو به طرز فجیعی به قتل رسیده اند و از سرنوشت مهستی خبری در دست نمانده است" (۹)

قلت تعداد مشاهیر زن در ایران تنها به دلیل محدودیت حضور زنان در صحنه های گوناگون فعالیتی نیست. ثبت و تحلیل مردانه تاریخ همواره سعی در تخفیف نقش زن داشته است. شاهد مهم این مدعا دستاورد تحقیقات جامعه شناسی شهیر دکتر افسانه نجم آبادی در کتابی عالمانه ولی دلخراش تحت عنوان "حکایت دختران قوچان" The story of the daughters of Quchan میباشد. در یکی از مقالات گذشته مجله عدلیب که وضعیّت ایران زمان قاجار را بررسی مینمود، اشاره ای به این "حکایت" رفته است. (۱۰)

در بهار سال ۱۹۰۵ به دنبال حمله ملخ و خسارتهای وارده به کشاورزان فقیر ناحیه قوچان، رعایا تحت فشار آصف الدوله مجبور به فروش دختران خود (هر دختر به قیمت تقریباً ۳۶ کیلوگرم گندم) به قبایل ترکمن گشتند و در پاییز همان سال تعداد بیشتری از زنان و دختران قوچان با اجازه حکام محلی در جریان ایلغار دیگری به اسارت رفتند. دکتر نجم آبادی نشان میدهد که به گواهی مطبوعات وقت و معدودی از مورّخین اولیه مشروطه حکایت دختران قوچان از محرکین اولیه و اصلی قیام مردم بر ضد استبداد و شکل گیری انقلاب مشروطه بوده است. بدنبال این رویداد هولناک و اعتراض مردم اولین رأی عدم اعتماد مجلس به دولت در تاریخ ایران و محاکمه علنی اعضای دولت صورت گرفت و باز برای

فاصله چند جمله موزون دیگر سعدی "سخن دان و مصالح گو" او را هشدار خواهد داد که "مرد بی مروّت زن است و عابد با طمع رهن" (۲) شیخ اجل در باب آداب صحبت گفته: "مشورت با زنان تباه است و سخاوت با مفسدان گناه" (۳) و در سیرت پادشاهان پند داده که "ای مردان بکوشید تا جامه زنان نبوشید" (۴) همچنین مولای روم که در یکی از مشهورترین قطعاتش از "مهرمان سست عناصر" شکوه نموده، در مقامی دیگر از ایشان باز ناله سر میدهد که "در راه رهنزنانند وین مهرمان زنانند" (۵)

از نقل شواهدی از شاعران دیگر خودداری میشود تا زودتر به جان کلام بپردازیم و همچنین حرمت بزرگمردانی که تراوشات قلمی ایشان جوهر افتخار ایران و ایرانی بوده را نگهداشته باشیم. اما بی دلیل نیست که شاعره شجاع و مردمی معاصر سیمین بهبهانی در مصاحبه ای ابراز میدارد که "مرد سالاری و ستمسالاری در کشورم دیرینه سال است" (۶)  
 زن ستیزی پدیده ای منحصر به ادبیات گذشته ما نیست، تاریخ ایران را اصلاً "تاریخی مذکر" میدانند. رضا براهنی نویسنده و ناقد معاصر مینویسد:

"تاریخ ما، بشهادت خودش، در طول قرن‌ها، و بویژه بعد از اسلام، تاریخی مذکر بوده است، یعنی تاریخی بوده است که همیشه مرد، مآجرهای مردانه، زور و ستمها و عدل و عطوفت های مردانه، نیکی ها و بدی ها، محبت ها و پلشتی های مردانه بر آن حاکم بوده اند" (۷)  
 به قول طنزآلودی ایران همیشه از قحط الرجال بانوان در رنج بوده است! سیمین بهبهانی پس از ذکر اسامی انگشت شماری از زنان صاحب نام ایرانی نشان میدهد که چگونه هر یک فرجامی شوم را در پیش رو داشته اند.

در کمال وضوح می بینیم که در تاریخ اجتماعی و ادبی ایران در مقایسه با مردان کمتر به نام برجسته ای از زنان برمیخوریم. گهگاه نام زنانی که به نیابت فرزند



این شناسایی و نتایج حاصله از آن قرین شهامت و شجاعت بوده است. پس از شرح چگونگی ایمان جناب طاهره، حضرت ولیّ امرالله میفرمایند: "بکمال شهامت و شجاعت به اعلاء کلمه الله و نشر نفحات الله پرداخت." (۱۶) نمونه بارز این شهامت و شجاعت نحوه برخورد او با خانواده اش بود. به منظور جلوگیری از اطناب کلام از معرفی خانواده ایشان اجتناب کرده و تنها به ذکر این مهم بسنده میگرد که جناب طاهره از خانواده علمای طراز اول قزوین بود. (۱۷)

با وجود این او "از تعرضات شدید پدر نهراسید و به تکفیر و تدمیر عم خویش وقعی ننهاد و تحت تأثیر مستدعیات شوهر و برادران خود قرار نگرفت" (۱۸) علی رغم محدودیت هایی که بر زنان اعمال میشد، جناب طاهره با گروه کثیری نشست و برخاست داشته تا جایی که "جم غفیری از عرب و عجم را به امر جدید دعوت نمود" (۱۹) و بزرگان قوم از شیعه و سنی، یهودی و مسیحی را به ظهور معبودشان انذار کرد. حضرت طاهره در نزد قاضی مشهور محمود آلوسی مفتی بغداد، شاهزادگان قاجار در کرمانشاه، علما و مجتهدین قزوین، نمایندگان صدراعظم در منزل محمودخان کلانتر در طهران، به بحث و تبلیغ پرداخت. دکتر فرزانه میلانی که سهمی بسزا در شناسایی حضرت طاهره داشته از حرکت بی وقفه او چنین سخن میگوید:

"قرهالعین مرزهای تصنعی تحمیل شده بر زن را برتافت و از شهری به شهری و از دیار و فرهنگی به دیار و فرهنگ دیگر میرفت. او هرگز تن به سکون نداد. زمانی در بغداد، گاه در قزوین، روزی در نور، دگر روز در طهران، گاه در کرمانشاه، و گاه در بدشت بود. اوتجسم تحرک و توان و تلاش بود و در فرهنگی که زن را به چارچوب خانه و حجاب تصلیب میکند ... طاهره سکون را نپذیرفت" (۲۰)

نخستین بار مسائلی نظیر برابری شاه و رعایا در قبال قانون، اهمیت وضع قوانین غیر شرعی توسط دولت، لزوم استقرار ارتشی متشکل از افراد تمام ملت و بالاخره ایجاد سیستم مالی به منظور تقویت قوه مجریه جهت حراست از مرزهای ملی، همه و همه از نتایج ظلمهای وارده بر دختران و زنان قوچانی در بهار و پاییز ۱۹۰۵ بودند. دکتر نجم آبادی ثابت میکند که تاریخ نویسان بتدریج از اهمیت واقعه قوچان کاستند تا سهم بیشتری به "بازار" و "روحانیت" در شکل گیری انقلاب مشروطه بدهند. وی از پدیده ای به نام "فراموشی ملی" National Amnesia (۱۱) صحبت به میان می آورد و اضافه میکند که از آنجایی که اصولاً برای زنان در تاریخ ایران جایی نیست، دلیلی برای حفظ خاطره دختران قوچان باقی نماند. کتاب او با آرزوی تقویت "حافظه جمعی ایرانی" Iranian Collective Memory (۱۲) به پایان میرسد.

## ۲) مروری بر جنبه های گوناگون حیات جناب قرهالعین طاهره

در جامعه ای زن ستیز با ادبیاتی غالباً مردانه و تاریخی کم حافظه و تحریف شدنی و در زمانی که علما و طالبان سنن پوسیده "نسوان را پست و حقیر بل فاقد احساسات و فارغ از عواطف روحی و معنوی میشمرند" (۱۳) جناب طاهره نخستین بانویی بود که به شرف ایمان به حضرت اعلی نائل گردید و این مهم در حالی میسر گردید که هرگز حضرتشان را بدیده ظاهری زیارت ننمود. حضرت ولی امرالله در این باره میفرمایند: "در اثر زیارت حضرت اعلی در عالم رؤیا در حینی که هنوز مراحل عمرش به سی نرسیده بود به امر مبارک اقبال نمود." (۱۴) در یکی از رسائل خود، جناب طاهره اذعان میدارد "شناختن حجت الله بدیده سر نیست و شتافتن بسوی او بپا و دست ظاهریه نیست" (۱۵)

خود را با تمام معنی انسان تصور کنند و دوش بدوش مردان مراحل زندگانی را ببینند و در کارها با آنها مساعدت نمایند مخصوصاً وقت آن است که مانند مردان بمجاهدت پردازند و جانبازی کنند و در میدان جنگ فداکاری نمایند و در معرض شهادت قرار گیرند.

بدین ترتیب در دورانی که سخن لوده ای نظیر: "فروغی نماند در آن خاندان که بانگ خروس آید از ماکیان" معرف ذهنیت اکثری از مردان بود، جناب طاهره بی محابا سخن گفت و "به انتشار رسایل و اشعار و تراجم و تفاسیر و مکاتیب" (۲۶) متعددی همت گمارد که از این میان میتوان به رساله ایشان در پاسخ به اعتراضات ملا جواد قزوینی، رساله محکوم کننده ای به حاج محمد کریم خان کرمانی و بالاخره خطاب عامی به بایبان ضعیف الایمان که پس از مهاجرت از کربلا تنظیم شده، اشاره نمود. نمایانگر صراحت لهجه حضرت طاهره خطاب ایشان به ملاجواد قزوینی است که گویی در گوش او فریاد میزند که: "چشمی بمال و از خواب بیدار شو" (۲۷) و اما سرودهای جناب طاهره بازتابی از چگونگی رستاخیز بابی و استقرار شریعت جهان آرای الهی است. چه که از سویی لغاتی نظیر "حجاب" و "پرده" بارها در لای ابیات او "آتش" میگیرند و "از میان برداشته" میشوند و از سویی دیگر "وجه" و "جمال" در ترکیبات اضافی نظیر "وجه حق"، "وجه خدا"، "وجه بی نقاب" و "جمال حق"، "عیان"، "آشکار"، "برملا"، میشوند. اگر در فضای شعر وی جهان از "توسوس"، "جهل"، "خلاف"، "ظلم" آسوده میشود در عوض با "رسیدن یار"، "آمدن طبیب"، "فرارسیدن بهار"، "قرش عدالت" "گسترده" و دنیا "خرم" میگردد.

مسک الختام این گفتار فرمایش مبارک حضرت عبدالبهاء در تحسین از قدرت قلم و بیان جناب طاهره میباشد و حضرت سرالله چنین میفرماید (۲۸):

در تقریر آفت دوران بود و در احتجاج فتنه جهان

آنچه که با یاد جناب طاهره آمیخته و جدایی ناپذیر است، واقعه بدشت، آن "مؤتمر بزرگ و تاریخی" است (۲۱) که به یمن تاریخ نویسانی که در زدودن نقش زن در شکل گیری تاریخ اجتماعی ایران - نظیر حکایت دختران قوچان - چیره دست میباشند، هنوز به طور عام شناخته نشده است. در تابستان ۱۸۴۸، تحقق نمادین هدف اول گردهمایی بدشت یعنی "الغاء تقالید قدیمه و قطع تعلق و ارتباط با ادیان سالفه" (۲۲) بمعده اول بانوی شریعت بابی افتاد. با شجاعت و شهامت "حضرت طاهره ... ناگهان بی ستر و حجاب ... در مقابل اصحاب ظاهر" (۲۳) گردید تا بار دیگر در صور دمیده شود و طرحی نوین که در برگرفته هر مرد و زن در هر گوشه دنیاست پی ریزی گردد.

نبیل زرندی اظهار میدارد که جناب طاهره ببنال حرکت شجاعانه خود نطق غرائی ایراد نمود. بنا به فرمایش مرکز جهانی بهایی متن اصلی این نطق در دست نیست اما در یکی از تألیفات کنت دوگوبینوی فرانسوی متن سخنرانی منسوب به جناب طاهره در بدشت آمده است. دارالتحقیق بین المللی در مرقومه مورخ ۳۰ نوامبر ۱۹۹۵ توضیح فرمودند که متن مذکور زائیده مخیله گوینو با در نظر گرفتن حال و هوای حاکم بر اجتماع بدشت می باشد (۲۴) گوینو سخنان جناب طاهره را چنین ثبت نموده است: (۲۵)

" زنان هم باید در مجاهدات شوهران و برادران خود شریک و سهیم شوند و تحمل مخاطرات و مشقات را بنمایند، گذشت آن دوره ای که زنان باجبار باید در اندرونهای محصور و محبوس باشند و مانند زندانیان عمر خود را به پایان رسانند و با دسترنج مردان ارتزاق نمایند اکنون باید آن قواعد و رسوم و محجوبیت را بدور اندازند و بانجام وظائف انسانیت پردازند ضعف و ناتوانی که از هنگام تولد بآنها نسبت میدهند و مخصوصاً ترس و بیمی که در روح آنها بمرور زمان جایگزین و طبیعی شده باید بکلی از خود دور نمایند و



## ۳- حجاب افکنی دوباره

جای بسی تأسف است که نتایج حاصله از شهامت و شجاعت جناب طاهره در موطن او به طور عام ناشناخته باقی مانده و مورد کنکاش بی غرض و جامع قرار نگرفته است. دکتر امین بنانی مینویسد که همواره سعی در "پوشاندن دوباره او ... در زیر هزار لایه چادر دیگر" (۲۹) شده است و دکتر میلانی از جناب طاهره بعنوان بانویی یاد میکند "که کماکان صدو پنجاه سال است همت و کاغذ را از کف ننهاد و ما همچنان کوشیده ایم در پس پرده نگاهش داریم." (۳۰) این پرده پوشانی صور گوناگونی یافته است. تحریف نویسان قاجار نظیر لسان الملک سپهر و رضا قلی خان هدایت علناً به افسانه پردازی مشغول شده و در مواردی که ذکر آنان از حوصله این مقاله خارج است به ضد و نقیض گویی در مورد شریعت حضرت باب پرداخته اند. از سویی پیروان مکتب فکری خاصی تنها به بعد انقلابی حیات جناب طاهره مشغول شده اند و از سویی دیگر جمعی جانب احتیاط را گرفته و صامت مانده اند. اما اندک زمانی است که اندیشمندان و نویسندگان معاصر به تنظیم آثار تحقیقی و ادبی در شناسایی مقام او همت گمارده اند. قبل از آنکه به چگونگی بعضی از موارد مذکور بپردازیم بجاست که فرمایش حضرت ولیّ امرالله را مطالعه نماییم. "نخستین زنی که در راه ترقی و تعالی نسوان شهید گردید" (۳۱) توصیف ملهم و قاطع حضرت ولیّ امرالله از جناب طاهره میباشد. در اصل انگلیسی بیان مبارک لغت سافروج Suffrage بکار رفته است که معادل فارسی ندارد و در ترجمه کتاب قرن بیع از آن بعنوان شخصی که در "راه ترقی و تعالی نسوان" فعالیت میکند یاد شده است. اهمیت رفع حجاب جناب طاهره و سایر فعالیت های او در مقطع تاریخ سافروجیستهای غرب و شرق محتاج به مقاله دیگری است ولی به ذکر این مطلب بسنده میگرد که هنوز در آثار نویسندگان پیشرو زن نظیر Fatima

Mernissi و Margot Badran که صاحب تحقیقاتی

در مورد زنان شرق میباشند نامی از جناب طاهره به چشم نمیخورد و بیشتر توجهات معطوف به هدی شعرای (۱۸۸۲-۱۹۴۷) و بانوی دیگر به نام Saiza Nabarawi است. (۳۲) اما بر اساس شواهد موجود اولین زنی که پس از جناب طاهره در بین جوامع اسلامی حجاب از رو انداخت زنی مصری موسوم به عایشه تیموریه بود که در سال ۱۸۴۰ بدنیا آمد. برای فارسی زبانان خصوصاً جالب بود که بدانند که این زن شاعر علاوه بر عربی و ترکی به فارسی هم شعر میسروده ولی متأسفانه اشعار او در دسترس نیست و بیم آن میرود که پس از مرگش سوزانده شده باشد. (۳۳)

اشاره ای به تحریف نویسان قاجار یعنی لسان الملک سپهر نویسنده ناسخ التواریخ و رضا قلی خان هدایت مؤلف روضةالصفاء - و یا به قولی روضةالخطا - گردید. در رد مفتریات هر دو میتوان به ملاقات گوینو - کارگزار سفارت فرانسه در طهران - با ایشان استناد نمود. گوینو در "سه سال در ایران" از "افسانه پردازی" و اعتماد هر دو به خرافات به دفعات اظهار تعجب کرده و به ذکر این نکته میپردازد که کتاب نویسی در ایران محتاج به ذکر مأخذ نیست و سپهر و هدایت را نمونه بارز این سنت غلط میداند! (۳۴) در این باره دکتر باستانی پاریزی استاد تاریخ دانشگاه طهران در یکی از تألیفات خود مینویسد: "... مرحوم لسان الملک سپهر هم ناسخ التواریخ در همین حدودها کاغذ سیاه کرده است اما کیست که بتواند به همه فصول و حتی سطور آن اعتماد کند؟ گویا یک وقتی کنت دوگوینو دیده بود که لسان الملک قلم در دست همین طور پی در پی و بدون وقفه مشغول نوشتن تاریخ خودش است، پرسیده بود: آقای لسان الملک، منبع و مأخذ شما در نگارش این کتاب چیست؟ لسان الملک، دست خود را باز کرده و پنجه بر روی سینه خویش نهاده و گفت: منبع و مأخذ من اینجاست! یعنی هر چه مینویسم از سینه پر اطلاع

خود مینویسم"!! (۳۵) جمعی نیز تنها از زاویه ای تنگ و انقلابی به ابعاد پر تحرک حیات جناب طاهره نگریسته اند. چنانچه کتابی تحت عنوان "قره‌العین شاعره آزادی خواه و ملی ایران" بر خلاف وعده بررسی حیات و فعالیت‌های جناب طاهره "فارغ از عشق و کین های کور عقیدتی" (۳۶) قادر به هضم ارتباط مستقیم دیانت حضرت باب و آیین حضرت بهاء‌الله با اقدامات و شیفستگی جناب طاهره نیست. در رد نگرشی صرفاً انقلابی از زندگانی جناب طاهره، دکتر بنانی مینویسد: "شخصیت و مدار فکری و انگیزهای عواطف و تحرک اعمال طاهره را نمیتوان جدا از ایمان به رستاخیز و افراط اشتیاق او به برهم چیدن شرع اسلامی و جانفشانی او در راه پایه گذاری یک نظام معنوی نوین بررسی کرد" (۳۷)

در سالهای اخیر کتابهایی در ایران راجع به مسئله زن به زیر چاپ رفته که البته ناچار به حذف بررسی نقش جناب طاهره و ادیان بابی و بهایی در تعالی مقام زن میباشند و لاجرم ناقص جلوه مینماید. چنانچه در کتاب "زن در دوره قاجاریه" ضمن بررسی اهمیت آموزش و پرورش دختران و مادران و چگونگی مخالفت روحانیون با ایجاد مدارس جدید، با دقت خاصی از ذکر دیدگاه بهایی در اولویت دادن به تربیت دختران بر پسران و نقش بهائیان در ایجاد مدارس جدید صرف نظر شده است. مضحک است که سخن از زینب نامی می‌گردد که روسری خود را پرچم میکند ولی نامی از مبتکر این حرکت نمادین نیست. (۳۸) حیرت آور است که در بین آثار چند دهه گذشته صاحبان قلم نظیر سیمین بهبهانی و رضا براهینی نیز نوعی ناآشنایی با اهمیت حضور جناب طاهره مشاهده می‌گردد چرا که هر دو افسوس می‌خورند که در ایران هرگز ژاندارکی پدیدار نشده و زنی که نقش تغییر دهنده داشته ظاهر نشده است! در پاسخ به پرسشی در مورد جایگاه زن و نقش آفرینی او در فرهنگ ایرانی، بهبهانی، می‌گوید: "زنان

را همین هنر بس بوده است که "تشینند و زایند شیران نر". در ایران هرگز الیزابتی یا کاترینی سلطنت نکرده است و هرگز ژاندارکی پدید نیامده است" (۳۹) رضا براهینی نظری مشابه دارد: "حتی یک زن از کل تاریخ گذشته ایران نمیابیم که عملی بزرگ و واقعاً قهرمانی در حدود همان ژاندارک فرانسوی ها مثلاً انجام داده باشد. حتی ما زنی را در طول تاریخ گذشته خود نمی شناسیم که عملاً نقش تغییر دهنده داشته باشد" (۴۰) دکتر میلانی

این بی اعتنایی به زندگانی غنی جناب طاهره را با پرسش های پی در پی نکوهش میکند: "پس چگونه است که تا به امروز کتابی و یا حتی مقاله جامعی که ویژگی ها و جزئیات نقش او را در بیداری زنان ایران تجزیه و تحلیل کند نگاشته نشده است؟ ... حتی مورخ معتبر و معاصری چون عباس امانت در مطالعه ارزنده ای که از زندگی و فعالیت‌های مذهبی طاهره نموده است به تصریح مینویسد که لقب فمینیست به مفهوم غربی آن شامل حال طاهره نمیتواند باشد و من به عنوان یک زن ایرانی و مسلمان به ناگزیر بارها از خود پرسیده ام پس این لقب برازنده کیست؟" (۴۱)

افتخار یکی از اولین برخورد‌های متعادل و در عین حال جامع با شخصیت جناب طاهره نصیب نویسنده کتاب رگ تاک، دلارام مشهوری گردید. در این کتاب است که نه تنها ابعاد مختلف فعالیت‌های جناب طاهره مطالعه می‌گردد و اهمیت نقش سرنوشت ساز واقعه بدشت به زیر نرّه بین کشیده میشود بلکه نشان داده میشود که مولود تبلور معنوی و اجتماعی جناب طاهره چه بوده است. نویسنده حجاب را "نماد اسارت زن و مرد ایرانی" (۴۲) میخواند و سرمشق بجا مانده از جناب طاهره را بدین ترتیب توصیف میکند: "هر زن ایرانی، که برای رفع حجاب و تساوی حقوق با مردان برمیخیزد، در واقع همان میکند که طاهره (قره‌العین) یک قرن و نیم پیش از این کرده" (۴۳) پس از بررسی



واقعۀ بدشت، مشهوری مینویسد: "تاریخ معاصر ایران (اقدامات بابیان) را به گونه ای دیگر ارزیابی میکند و بویژه زنان ایران برای قیام و عمل رهایی بخش آنان ارزشی دیگر قائلند" (۴۴) سرانجام با ذکر

شواهد، مقام حضرت طاهره به عنوان یک زن ایرانی را در یک جمله خلاصه میکند: "او را باید در راهگشایی هایش در همه زمینه های تفکر و ادب ایرانی، از فلسفه و منطق تا شعر و ادب بازشناخت" (۴۵)

به بررسی تاریخ اجتماعی ایران دارد، در مقایسه با کتاب "پرده ها و واژه ها" مورد مذاقه بیشتری قرار گرفته است تا جایی که دلارام مشهوری نویسنده کتاب مذکور میگوید:

نام دکتر فرزانه میلانی در بین بسیاری از بهائیان ایرانی نامی آشناست. کتاب او تحت عنوان "پرده ها و واژه ها" Veils and Words با برخوردی فمینیستی بر اهمیت حضور جناب طاهره صحه میگذارد. دکتر میلانی مینویسد: (۴۶) "به اعتقاد من او پایه گذار سنت ادبی و جنبش زنان در ایران است. اگر در بیش از هزار سال ادب مکتوب نقش ادبی زنان حاشیه ای و رنگ پریده است، اگر نام فقط چند زن در میان انبوهی مرد حیرت آور و دردناک است، از اواسط قرن نوزدهم و بعد از سکوتی بس طولانی این روند شروع به تغییر میکند. یعنی با قره العین زن دیگر غایب نیست و گویان است. راز نیست و رازگوست. هم ملهم است و هم الهام گیرنده، هم شنونده است و گوینده، هم ناظر است و هم منظور، هم شاهد است و هم مشهود."

شخصیت حضرت طاهره به عنوان "پایه گذار سنت ادبی و جنبش زنان در ایران" در آثار برخی از رمان نویسان معاصر زن ایران انعکاس یافته است. در "طوبی و معنای شب" اثر شهرنوش پارسی پور کاراکتر "حاجی" پنجاه ساله که طوبی جوان را به عقد ازدواج خود در می آورد از صحبت نمودن و اندیشه کردن زنان در هراس است. دکتر میلانی معتقد است که در پاراگراف زیر "حجت عصر" اشاره ای به جناب طاهره است: "زنان پشت پنجره معجزدار زیر زمین جمع شده بودند و بچپچه میکردند. حسی به حاجی میگفت دارند درباره او حرف میزنند ... آرام آرام پای راستش را بر زمین میکوبید، اندیشید، "می اندیشند" ... اما تکانی خورد، بلکه درباره او نیز می اندیشیدند، مگر آن زن طاغی در دوره کودکی او آشوب و غوغا بپا نکرده بود ... میگفتند که عالم نیز هست. چقدر شایعات درباره او بر سر زبان ها بود. کسی را بیاد می آورد که با هیجان گفته بود "حجت عصر است" (۴۹)

اما گاهی مشاهده میشود که برخوردی صرفاً فمینیستی چندان باب میل خواننده ایرانی بهائی نیست ولی در دفاع از این دیدگاه ذکر این نکته ضروری است که چنین برخورد حداقل وسیله ای قاطع جهت پاسخگویی به یاهه گویی های تحریف نویسان قاجار بوده است. چنانکه با توجه به زاویه تاریک و تنگ برخورد مرد سالارانه با فعالیتهای جناب طاهره در تواریخ قاجار، پوچی ادعاهای مطروحه را تثبیت میکند (۴۷) اما نیروی نباضی که محرک عشق و ایقان جناب طاهره بوده، مطلبی است که در کتاب رگ تاک، که اصلاً اختصاص

در صفحاتی از "در حضر" اثر صریح و نکته سنج مهشید امیرشاهی مسئله تحمیل حجاب بررسی میگردد و البته نام جناب طاهره از این معضل جدایی ناپذیر است: "طرفای ناصر خسرو پشت چند تا مغازه اعلان زده بودن - از معامله با زنان بی حجاب معذوریم- خیال میکنم من بهت گفتم. همون روزی که رفته بودم کتابفروشی شمس، دنبال دیوان طاهره می گشتم" (۵۰) پر واضح است که توجه به شخصیت جناب طاهره در



- آثار تحقیقی و ادبی خواهران هم میهن او موجب مباحثات هر بهایی ایرانی و غیر ایرانی است اما نباید به این تغییر رویه و تفکر مثبت بسنده نمود چرا که "تاریخ مؤنث" ادیان بابی و بهایی یعنی تاریخی که راقم آن دختران و زنان هم پیمان با جناب طاهره (که لقب "ژاندارک" (۵۱) را بالاخره نه از هم میهنان خود بلکه از غیر ایرانیان گرفت) هنوز به رشته تحریر در نیامده است. این تاریخی است مشحون از یاد بانوانی "قلم زن" یا "شمیر زن" که به اقتضای وقت گاه "جامه مردان" پوشیده و گاه "بانگ" یا صاحب الزمان برآورده و در طی "راه" "همره" مردان بل راهبر نیز بوده اند. این همه "حکایتی" است که هنوز به پایان نرفته و از آن هفت گنبد افلاک پر صداست ...
- سخن را مختصر میگیریم. مسئله هویت و فردیت ایرانی (Identity) در مقطع جهان پر آشوب امروز معضل حاد و بحث آوری است. محمود دولت آبادی خالق "کلیدر" - طویل ترین رمان به زبان فارسی - در این باره میگوید: "این خیلی ارزشمند است که انسان بتواند به گذشته اش تکیه کند، بتواند روی باروی گذشته بایستد و ببیند که آفتاب کی طلوع خواهد کرد." (۵۲) مراد از "حجاب افکنی دوباره" در عنوان آخرین بخش این مقاله، چهره گشایی دوباره از جناب طاهره در سایه قلم زنی های صاحبان اندیشه زن در سالهای اخیر نمی باشد. جایز است که هر ایرانی آزاد اندیش چه در داخل و چه در خارج از زادگاه جناب طاهره، حجاب تعصبات را بکناری بيفکند و اقدامات جناب طاهره را ارزیابی نوین نماید. چنین برخوردی قدمی است در راستای تصحیح تاریخ گذشته، غنی تر نمودن ادبیات فارسی و پر بار نمودن هویت ایرانی.
- چه خوش گفته است شاعر شیراز: "تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز" ■
- پانویس ها**
- ۱- گلستان سعدی. به تصحیح استاد عبدالعظیم قریب، تهران (۱۳۶۳)، صفحه ۲۰۷.
  - ۲- گلستان سعدی، صفحه ۲۰۷.
  - ۳- گلستان سعدی صفحه ۲۰۰.
  - ۴- گلستان سعدی صفحه ۲۰.
  - ۵- گزیده غزلیات شمس. جلال الدین محمد بلخی، به کوشش دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران (۱۳۷۰)، صفحه ۱۷۴.
  - مولوی میگوید: در راه رهنانند، وین همراهن زانند / پای نگار کرده این راه را نشاید
  - ۶- یاد بعضی نفرات. سیمین بهبهانی، تهران (۱۳۷۸)، صفحه ۶۴۵.
  - ۷- تاریخ مذكر علل تشنت فرهنگ در ایران. رضا براهنی. محل و سال چاپ نامعلوم است. صفحه ۱۴.
  - دکتر براهنی همچنین مینویسد: "عجیب اینجاست که در تواریخ فارسی سخن از غلامان هست ولی سخنی از زنان، به مفهوم دینامیک کلمه نیست، چرا که غلامان حتی اگر اخته شده باشند، بالاخره روزی مرد بوده اند" (صفحه ۱۷)
  - ۸- یاد بعضی نفرات صفحه ۷۱۳.
  - ۹- یاد بعضی نفرات صفحه ۷۱۳.
  - ۱۰- رجوع کنید به بخش "وضع زنان" در "اوضاع ایران در دوره ظهور دیانت بابی و بهایی" بهروز جباری، عندلیب، سال ۱۸ شماره ۷۱، دانداس انتاریو (۱۹۹۹)
  - ۱۱- رجوع کنید به صفحه ۸ در کتاب: The story of the Daughters of Quchan, Gender and National Memory in Iranian History. Afsane Najmabadi, Syracuse University Press (۱۹۹۸)
  - ۱۲- رجوع کنید به صفحه ۱۸۳ در مأخذ بالا.
  - ۱۳- کتاب قرن بدیع. حضرت ولی امرالله، ترجمه نصرالله مودت، دانداس انتاریو (۱۹۹۲)، صفحه ۱۷۳. البته اقتشاری صمیمانه معتقدند که مرد نه تنها "به طور قطع از نظر جسمانی بر زن تفوق دارد" بلکه "از نظر مغز و فکر نیز تفوق مرد لااقل قابل بحث است" رجوع کنید به صفحه ۹۵ در "مسئله حجاب" اثر مرتضی مطهری، تهران، ۱۳۷۴.
  - ۱- گلستان سعدی. به تصحیح استاد عبدالعظیم قریب،

- ۱۴- کتاب قرن بدیع، صفحه ۴۷ .
- ۱۵- طاهره قره‌العین. حسام نقیابی، محل طبع نامعلوم است، ۱۹۸۳، صفحه ۱۸۸ .
- ۱۶- کتاب قرن بدیع صفحه ۴۷ .
- ۱۷- واضح است که این مقاله اختصاص به شرح حیات جناب طاهره ندارد، چنانچه حتی نام مبارک ایشان ذکر نگردیده است و جزئیات مربوط به خانواده او نیز از این قاعده مستثنی نیست.
- ۱۸- کتاب قرن بدیع صفحه ۱۷۲ .
- ۱۹- کتاب قرن بدیع صفحه ۱۷۳ .
- ۲۰- رجوع کنید به صفحه ۵۹ در مقاله "پرده را برداریم بگذاریم که احساس هوایی بخورد" فرزانه میلانی، مجله نیمه دیگر، شماره ۱۶-۱۵، ۱۳۷۰ .
- ۲۱- کتاب قرن بدیع، صفحه ۹۳ .
- ۲۲- کتاب قرن بدیع، صفحه ۹۳ .
- ۲۳- کتاب قرن بدیع، صفحه ۹۴ .
- ۲۴- قسمتی از مرقومه واصله از دارالتحقیق بین المللی بدین قرار است:
- "It would seem that the speech as written by Gobineau was his own dramatized literary Composition , based in the spirit of the Badasht conference, rather being in authentic transcription of her words"
- From a letter dated Nov ۳۰ ۱۹۹۵
- Received from The Research Department.
- ۲۵- رجوع کنید به صفحات ۱۵۵-۱۵۳ در کتاب: مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی. تألیف کنت دوگوبینو، ترجمه م. ف ، سال و محل طبع نامعلوم است.
- ۲۶- کتاب قرن بدیع. صفحه ۱۷۰ .
- ۲۷- رجوع کنید به مأخذ ۱۴ .
- ۲۸- حضرت اعلی در توقیع عربی بیانی به این مضمون دارند: "احدی مجاز نیست که در علم طاهره تردید نماید. او از واقعیات امر بدیع آگاه است" رجوع کنید به مقاله "پژوهشی تحلیلی در باب حیات طاهره" دکتر نصرالله محمد حسینی صفحه ۵۳، خوشه هایی از خرمن ادب و هنر جلد ۳ ، لندن، ۱۹۹۲ .
- ۲۹- رجوع کنید به مقاله "تا ببینی وجه حق را بی نقاب". امین بنانی، مجله نیمه دیگر، شماره ۱۶-۱۵ (۱۳۷۰)، صفحه ۶۲ .
- ۳۰- "پرده را برداریم بگذاریم که احساس هوایی بخورد" صفحه ۵۶ .
- ۳۱- کتاب قرن بدیع. صفحه ۱۷۶ .
- ۳۲- جهت آشنایی بیشتر با مسئله زن در جوامع اسلامی و نهایتاً تثبیت جایگاه جناب طاهره به کتب ذیل مراجعه نمائید:
- The Veiland the Male Elite a Feminist Interpretation of Womens Rights in Islam. Fatima Mernissi.
- Dreams if Trespass.Fatima mernissi.
- The Forgotten Queens of Islam. Fatima Mernissi.
- ۳۳- رجوع کنید به صفحه ۱۲۹ در مأخذ ذیل:
- Dreams of Trespass. Fatima Mernissi. Adison – Wesley (۱۹۹۴)
- ۳۴- سه سال در ایران. تألیف کنت دوگوبینو، ترجمه ذبیح الله منصوری، طهران، سال چاپ نامعلوم است. در مورد افسانه پردازی های سپهر و هدایت رجوع کنید به صفحات ۱۷-۱۹ . در مورد رضا قلی خان هدایت گوبینو مینویسد: "رضا قلی خان کسی است که بسیاری از تذکره های تاریخی ایران را اصلاح نموده و دنباله تاریخ کشور را تا امروز نوشته و یگانه عیب کتابی که در این خصوص تدوین کرده اینست که به خرج ناصرالدین شاه نوشته شده زیرا بهتر این است که نویسنده این گونه کتاب آزادی زیاده تری در تدوین کتابهای خود داشته باشد." (صفحه ۱۹) همچنین در رابطه با تاریخ نویسی سپهر و مقایسه آن با سبک تارخ نویسی اروپایی، گوبینو مینویسد: "مورخ اروپایی وقتی که کتاب مینویسد باید مندرجات کتابش متکی بکتب تاریخی گذشتگان نه کتاب افسانه باشد ... ولی مورخین



### جلد ششم ریاض اللغات

جلد ششم فرهنگ عربی-فارسی شامل لغات و اسامی که با حروف «ض»، «ط»، «ظ» و «ع» آغاز می‌شود در متجاوز از ۱۲۰۰ صفحه منتشر شد.

قیمت هر جلد ۶۵ دلار کانادایی برای کانادا و ۶۵ دلار امریکائی برای خارج از کانادا می‌باشد.

### سایر کتب تألیفی جناب دکتر ریاض قدیمی

تاریخ ادیان	۶ دلار
تاریخ ادیان (ترجمه انگلیسی)	۵ »
جمال ابهی حضرت بهاء الله	۲۰ »
حضرت روح، عیسی ابن مریم	
(مسیحیت و مذاهب آن)	۳۰ »
خصائل اهل بهاء و فرائض اصحاب شور	۶ »
ریاض اللغات (جلد اول)	۶۰ »
ریاض اللغات (جلد دوم)	۶۰ »
ریاض اللغات (جلد سوم)	۵۵ »
ریاض اللغات (جلد چهارم)	۶۰ »
ریاض اللغات (جلد پنجم)	۶۵ »
ریاض اللغات (جلد ششم)	۶۵ »
سلطان رسل حضرت ربّ اعلیٰ	۷ »

سید رسل حضرت محمد،

اسلام و مذاهب آن ۲۵ »

گلزار تعلیم بهائی ۳۵ »

علاقه مندان میتوانند سفارشات خود را با چک و یا حواله بانکی به نشانی زیر ارسال دارند.

مؤسسه معارف بهائی (A.B.S.P.) کارت‌های اعتباری ویزا و ماسترکارد نیز قبول مینماید.

Kamran Nejati A. B. S. P.  
9 Blue Jay Ave. 596 Upper Sherman  
Brampton ON Hamilton ON  
L6T 3Z8 Canada L8V 3M2 Canada

ایرانی بذکر مأخذ پایبند نیستند و ممکن است شخصی ده جلد تاریخ بنویسد بدون این که مأخذ هیچ یک از مندرجات خود را ذکر نماید. (صفحات ۲۱-۲۰) شاید منظور گویند از "ده جلد تاریخ" روضه الصفا هدایت بوده است.

۳۵- ازدهای هفت سر. باستانی پاریزی، طهران (۱۳۵۲)، صفحات ۳۳۵-۳۳۶.

۳۶- قره‌العین شاعره آزادخواه و ملی ایران. معین الدین محرابی، کلن آلمان (۱۹۹۴).

۳۷- رجوع کنید به مأخذ ۲۹.

۳۸- زن در دوره قاجار. بشری دلریش. محل چاپ نامعلوم است (۱۳۷۵). صفحه ۱۶۷.

۳۹- یاد بعضی نفرات ۷۷۱.

۴۰- تاریخ مذکر علل تشتت فرهنگ در ایران. صفحه ۱۵.

۴۱- مأخذ ۲۰.

۴۲- رگ تاک. دلارام مشهوری. پاریس (بهار ۱۳۷۹). جلد اول صفحه ۲۱۸.

۴۳- مأخذ ۴۲ صفحه ۱۸۷.

۴۴- مأخذ ۴۲ صفحه ۲۱۸.

۴۵- مأخذ ۴۲ صفحه ۲۱۹.

۴۶- مأخذ ۲۰.

۴۷- رجوع کنید به فصل ۴:

Veils and Words, The Emerging Voices of Iranian Women Writers, Farzaneh Milani. Syracuse University Press. (۱۹۹۲)

۴۸- رگ تاک جلد اول صفحه ۲۱۹.

۴۹- طوبی و معنای شب. شهر نوش پارسی پور. انتشارات اسپرک. طهران (۱۳۶۸)، صفحه ۲۵.

۵۰- در حضر. مهشید امیر شاهی. انتشارات شرکت کتاب. لوس آنجلس (۱۹۹۵) صفحه ۲۲۶.

۵۱- کتاب قرن بدیع صفحه ۱۷۸.

۵۲- ما نیز مردمی هستیم، گفتگو با محمود دولت آبادی، امیر حسن چهل تن و فریدون فریاد. نشر پارسی (۱۳۷۲)

صفحه ۲۴۹.

## ایواو غلو، دهکده بهائی

نوشته سعید اردوبادی

ترجمه عنایت الله اقتصادی

متن ضمیمه ترجمه ایست از صفحات ۴۲،۴۳ و قسمتی از صفحه ۴۴ کتاب حیاتیم و محیطیم (حیاتم و محیطم) این کتاب مجموعه ایست از یادداشتهای محمد سعید اردوبادی، وی در این کتاب از خود، از محیط زندگی خود و از مسافرتهايش که در خلال سال ۱۸۷۲ تا ۱۹۲۰ انجام داده سخن میگوید. او در یکی از سفرهایش از جلفا بمقصد شهر خوی چند روزی در روستای ایواو غلو، محلی که تقریباً بین شهر جلفا و خوی قرار دارد، باتفاق همسفرش خیرالدین بیک در خانه ملا حسین مرثیه خوان که بهائی بوده منزل میکند و آنچه را که در روستای ایواو غلو و در خانه ملا حسین دیده مشروحاً شرح میدهد. کتاب بزبان ترکی آذری نوشته شده و در سال ۱۹۹۶ در باکو با الفبای کیریل چاپ و منتشر شده است. گفتنی است که محمد سعید اردوبادی هم مانند اکثر همقلمان معاصر خودش که برای روشننگری افکار ایرانیان قبل از مشروطیت قلم میزدند، چنانکه از نوشته هایش پیداست با دین و دیداری میانه خوبی نداشته و معیارش در اینمورد، متأسفانه، اعمال اکثر عالم نمایان مذهبی آن دوران بوده است.

ساعت دو و نیم بعد از ظهر آنروز  
به روستای ایواو غلو رسیدیم.  
درشکچی بما تکلیف کرد که بخانه  
او ورود کنیم اما ما راضی نشدیم،  
(لذا) او ما را به خانه شخصی بنام  
ملا حسین مرثیه خوان هدایت کرد و  
ما شب را در آنجا ماندنی شدیم.  
روستای "ایواو غلو" بین جلفا و شهر  
خوی واقع شده است. دو هزار خانه  
دارد. این ده گسترده شده در دو  
ساحل رودخانه "قوری چای". مالک  
زمینهای پر برکتی است. خانه ها در  
طرف شمال روستا در دامنه  
کوههای پست ساخته شده اند. در  
داخل ده چندین چشمه جریان دارد  
که برودخانه "قوری چای" میریزند  
و بوسیله این چشمه ها یکباب  
آسیاب و یک موتور پنبه پاک کنی  
بکار مشغولند. تمام سکنه ده بهائی  
هستند، ملاحسین مرثیه خوان هم  
بهائی است.  
ما در طبقه پائین اطای خنک و  
من پرسیدم: "عجبا پدر تو در حالی  
تمیز منزل کرده بودیم. در طبقه  
بالای ساختمان اجتماع عده زیادی  
را احساس میکردیم، علت اجتماع  
اینهمه جمعیت را از پسر ملاحسین،  
ضیاءالله جويا شدم او گفت:  
"از طرف حضرت عبدالبهاء لوحه  
(لوح) نازل شده، محفل  
بهائیها (امشب) در خانه ما منعقد  
میشود، پدرم هم مرید (مدیر) محفل  
است.



که بهائی است مرثیه خوانی هم می کند؟

او گفت: "چه عیبی دارد، بهائی بودن طریقتی است و مرثیه خوانی هم هنری است"

با شنیدن این جواب من سکوت کردم و دیگر نخواستم چیزی بگویم. اما دلم میخواست آنچه را که در لوحه (لوح) نازل شده بدانم. خیرالدین بیک (همسفرم) خوابیده بود. من بمنظور دیدن ملا حسین بطبقه بالا رفتم. ملا حسین از اینکه من اشتیاق بدیدن لوحه (لوح) دارم اظهار رضایت کرده و گفت: "دین ما یک دین جهانی است، تمام انسانها برادران ما هستند" و با اظهار این حرفها خواست حرفهای بی محتوای دیگری پیش بکشد! ولی من وارد محل محفل شدم که در یک اطاق بزرگ و درازی قرار بود منعقد شود.

دیوارهای اطاق را دستنویس های ارزشمندی پوشانده بود، همه این نوشته ها شعارهای بهائی ها بود، عکس های رنگی هم در آن میان جلب توجه میکرد: آنها عکسهائی از مسجد (مشرق الانکار) عشق آباد، از عائله (حضرت) عبدالبهاء و همچنین عکس هائی از مسافرت (حضرت) عبدالبهاء بامریکا بود. از آن میان دو قطعه خیلی زیاد نظرم را جلب کرد یکی از آنها تصویر یک خانم بهائی بنام "قره العین" بود و یکی دیگر اثر خوشنویس مشهوری بنام مشکین قلم. اثر مشکین قلم کلمه (لوحه) الله ابها (الله ابهی) را در شکل هیکل دختری نشان میداد، و در زیر تصویر مشکین قلم، بخط خودش نوشته بود:

در دیار خط شده صاحب علم بنده باب و بهاء مشکین قلم لوح (حضرت عبدالبهاء) لوحه (لوح) عبارت از اینست: "حرب خرابی است، صلح باعث عمران عمومی؛ حرب ممات، صلح حیات است. حرب خوار است، صلح مهربان است. حرب مقتضای طبیعت، صلح اساس دین الهی است. حرب ظلمت اندر ظلمت است، صلح انوار آسمانی. حرب مانند گرگ خونخوار، صلح ملائک سماویه. دوّم، دنیا بتعالیم بهاء (حضرت بهاء الله) عمل نکردند، دعوت ما را نشنیدند، بنابراین بلای حرب برایشان مستولی خواهد (شد) لکن ما بهائیا در محاربه بیطرف خواهیم ماند"

روی لوحه (لوح) پارچه اطلس سبز رنگی کشیده شده بود که بعد از آمدن همه شرکت کنندگان در محفل از آن پرده برداری شود. بالاخره همه آمدند. پارچه اطلس را از روی لوحه (لوح) برداشتند. لوحه (لوح)

عبارت بود از کپی دستخط (حضرت) عبدالبهاء (حضرت) عبدالبهاء بعد از مقدمات و ذکر کلیات در خصوص وضع بین الملل سخن رانده بود.

در لوحه (لوح) درباره روابط انگلیس و آلمان، آلمان و روسیه، فرانسه و آلمان و فرانسه و روسیه مطالبی آمده بود و در خاتمه آن درباره وقوع جنگی در آینده نزدیک خبر داده و در این جنگ بیطرف ماندن بهائیا را توصیه کرده بود.

من همه این خبرها را چهار پنج ماه قبل در روزنامه های سوسیال دموکرات بلژیک خوانده بودم. از طبقه بالا به پائین آمده و در یک صندلی که در مقابل اطاق ما گذاشته شده بود نشستم. یکی از دختران ملا حسین برای من چائی آورد. ملا حسین درباره باتربیت بودن دخترش برای من تعریف کرد.

راست راستی هم دخترش دختری با ادب و با تربیت بنظر میرسید و ظاهرش مثل دختران ایرانی نبود. او دختری بود با اندامی متناسب و ظریف. اسمش را از پدرش جویا شدم گفت اسم او بهیّه است. بهیّه خودش را در مقابل مردها عقب نمیکشید. اصولاً در روستای ایواوغلو با زنی که از دیدن مردها خودش را عقب بکشد روبرو نشدم. ■

## رساله سیاسیّه و امین السلطان برگی از تاریخ عصر جدید

دکتر شاپور راسخ

حاصله و فساد و فتنه" ناشی از مداخله علماء در امور سیاسی و مملکتی را بامین السلطان اخطار کرده بودم و شایسته است که دیگر این اشتباه گذشته را تکرار نکند و میدانیم که حدود سه ماه بعد یعنی ۵ ماه پس از صدارت مجددش امین السلطان هنگام خروج از مجلس شوری بدست شخصی بنام عباس آقا صراف آذربایجانی که خود را عضو انجمن شماره ۴۱ فدائیان ملت معرفی میکرد مضروب و کشته شد و بااحتمال قوی تنها مشروطه خواهان در پشت این قتل نبودند بلکه انگشت روحانیون نیز در کار بود کما آن که "وقایع اتفاقیّه" ضمن اخبار جولای ۱۹۰۳ خود (مطابق ربیع الثانی ۱۳۲۱ ه.ق) تلگراف علمای کربلا و نجف به پادشاه در شکایت از تعرفه های گمرکی و تفویض امور گمرکات به بلژیکی ها را درج کرده بود که در آخر آن آمده بود: "ما اتابک اعظم را نمی‌خواهیم" (۳)

در این باب شبهه نیست که هر چند حضرت عبدالبهاء مسجون و تبعیدی

باوضح عبارت مرقوم گردیده" و اشاره آن حضرت به لزوم عدم مداخله روحانیون و علما در امور حکومت و سیاست است که مضرات حاصله از آن در گذشته و حال توسط حضرت عبدالبهاء بصراحت بیان تشریح شده بود. گفتنی است که میرزا علی اصغر خان امین السلطان چنان که در یادداشت های خطی میرزا بدیع بشروئی تحت عنوان "شادمانی ۱۹ ساله در ارض مقصود" آمده مخاطب رساله سیاسیّه بوده است (۲) و او در میان رجال سیاسی ایران یگانه صدر اعظمی بود که توسط سه پادشاه متتابعاً (ناصرالدین شاه - مظفرالدین شاه و محمد علی شاه قاجار) به خدمت منصوب شد و ۲۲ جمادی الاول ۱۳۲۵ مقارن است با حدود ۲ ماه بعد از تصدی مجدد میرزا علی اصغر خان که از زمان مظفرالدین شاه لقب اتابک اعظم یافته بوظیفه صدر اعظمی بامر محمد علی شاه (ربیع الاول ۱۳۲۵) و گوئی در آن لوح حضرت عبدالبهاء هشدار میدهند که من قبل "جميع مضرات

از جمله الواح مهمّه حضرت عبدالبهاء که کمتر مورد بحث و شرح محققان قرار گرفته است رساله سیاسیّه است که به شهادت خود آن حضرت در سنه ۱۳۱۰ ه.ق از قلم مبارکش صادر شده "و یک سال بعد یعنی در سنه ۱۱ بخت جناب مشکین قلم و تاریخ آن سال در بمبئی طبع و تحقیق شد و منتشر در آفاق گشت" (۱) در طبع طهران که از روی نسخه مطبوعه هندوستان بسال ۹۱ بدیع و باهتمام جناب محمد لیب در ۵۴ صفحه به قطع کوچک انتشار پیدا کرده لوحی از حضرت مولی الوری مورخ ۱۱ جمادی الاول سنه ۱۳۲۵ ه.ق در صدر آن رساله نقل شده که بموجب آن در آن رساله "حقوق مقدسه دولت و حقوق مرعیه ملت و مقتضیات بین راعی و رعیت و روابط بین سائس و مسوس و لوازم مابین رئیس و مرئوس مرقوم گردیده" ضمناً حضرت عبدالبهاء تصریح میفرمایند که در رساله سیاسیّه که چهارده سال قبل تألیف شد "جميع مضرات حاصله دو فتنه در آن رساله



دولتین ایران و عثمانی بودند معذک نظر به عظمت و کمال شخصیت آن حضرت بسیاری از شاهزادگان - رجال دولت و دیگر مسئولان دو دولت مذکور با آن حضرت ارتباط حضوری یا مکاتباتی حاصل کردند و بی گمان دو نخست وزیر (صدر اعظم) ایران عصر قاجار امین السلطان و مستوفی الممالک از آن زمره هستند کما آن که حضرت عبدالبهاء ضمن شرح احوال و اوصاف سلیمان خان تنکابنی در تذکرة الوفاء بیانی را در زمینه محافظه احبای مظلوم که توسط وی بامین السلطان فرستاده اند نقل میفرمایند(۴) و در پایان مشروحه ای درباره رابطه صدر اعظم با جامعه اهل بها ذکر نموده و از احضار مجدد امین السلطان بصدارت عظمای مظفرالدین شاهی (۱۳۲۱-۱۳۱۶ ه.ق) یاد و اضافه میکنند که "در بدایت فی الحقیقه حمایت میکرد ولی در اواخر در مسأله شهدای یزد کوتاهی کرد ابدأً حمایت و صیانت نمود و آن چه شکایت کردند اذن صاغیه نداشت. عاقبت جمیع شهید شدند(۵) لهذا او نیز معزول و منکوب. علم افراخته منکوس شد و دل و جان امیدوار مایوس گردید"

رساله سیاسیّه محدود به قضیه رابطه دین و حکومت نیست مباحث دیگری را نیز از جمله درباره فلسفه حکومت و وظائف دولت و تکالیف علما و فقها و هم چنین حقوق مردم و انتظاراتی که از آنان می‌رود مشتمل است که بحث تفصیلی آن فرصتی و موقعیتی دیگر می‌طلبد(۶) در این مقاله نقطه نظر تنها موضوع پاسخ عملی امین السلطان برساله سیاسیّه است اما این موضوع محتاج به مقدمه ای درباره حیات و اعمال و افعال امین السلطان است که شناسائی بهتری برای خوانندگان عزیز در مورد مخاطب آن رساله شریف حاصل گردد.

در مورد زندگی امین السلطان اسناد و کتب تاریخ متعدد است دائره المعارف ایرانیکا در جلد دوم خود مقاله ای را بقلم کالمار به اتابک اعظم اختصاص داده، کتاب صدر اعظم های سلسله قاجاریه از پرویز افشاری (نشر وزارت امور خارجه ایران ۱۳۷۲) و تواریخ مربوط به عصر قاجار چون ایران عصر قاجار از میس لمبتون (ترجمه در ۱۳۷۵) و تاریخ معاصر ایران از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه اثر پیتر آوری (ترجمه در ۱۳۷۹) و

خاطرات سیاسی امین الدوله (چاپ سوم در طهران ۱۳۷۰) و تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر از سعید نفیسی (چاپ ۴- ۱۳۶۱) و ده ها کتاب دیگر در این زمینه را میتوان نام برد. همه زندگی سیاسی امین السلطان که حدود ۱۶ سال صدر اعظم ایران بوده (در عهد ناصری در فاصله ۱۳۱۳ تا ۱۳۰۵ هجری قمری در عهد مظفری از ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۴ و بار دیگر از ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۱ هجری قمری و بالاخره در عهد محمد علی شاه در همان سال ۱۳۲۵) در چند اقدام و عمل یا واقعه خطیر خلاصه میشود:

اول - دادن امتیازات متعدد به روس وانگلیس یا اتباع آنها. دوم - همراهی با شاه در چند سفر به اروپا که خود عواقب سیاسی و اقتصادی ناگواری (از جمله ضرورت استقرار از دولتین مذکور) بدنبال داشت. سوم - مواجهه با مخالفت شدید مردم به پشتیبانی عده ای از علما و روحانیون چون میرزای شیرازی بهنگام اعطای امتیازات مذکور(خصوصاً در قضیه دادن انحصار دخانیات به شرکت انگلیسی تالبوت -۷-) که بیگمان مقدمه ساز انقلاب مشروطیت ایران ۱۹۰۵-

۱۹۰۶ بود. چهارم- تقسیم مقامات بین خویشان و نزدیکان (۸) پنجم- فطانت و هشیاری بسیار علی رغم سواد و تحصیلات محدود و توانایی اودر تسلط کامل بر همه امور مملکتی خصوصاً در سالهای آخر سلطنت ناصرالدین شاه و قدرت دسیسه سازی او برضد مخالفان خود از جمله امین الدوله اصلاح طلب (عصر مظفری) بطوری که مذهبیان تجدید صدارت او را از پادشاه خواستار شدند. ششم - سعی مداوم و مستمر در جلب حمایت و موافقت علما و روحانیون که البته در مواردی هم با ناکامی مواجه شد.

در مورد مطلب اخیر نقل خلاصه آن که کالمار J. Calmard در جلد دوم دایرة المعارف ایرانیکا نوشته (ص ۸۸۷) بمورد است: هرچند اتابک اعظم متهم بعیاشی و خوشگذرانی است اما هرگز وظایف دینی خود را مورد مسامحه قرار نمیدهد مراسم ماه محرم و خصوصاً روضه خوانی در منزل او همراه با اسراف و ولخرجی برگزار میشد و افراد مختلف مذهبی نظیر سید ها و فقرا از حاتم بخشی اوبهره مند میشدند (۹) اتابک بسیاری از این مذهب و عمومی را ساخت از جمله باپول خود در سال ۱۳۰۵ معادل

۱۸۸۷ م صحن نو قم را بنا کرد و در اطراف صحن نو محلّ مقابر بزرگان عصر قاجار از جمله خود را معین کرد ایوانی هم در بارگاه حضرت معصومه ساخت و شاه عبدالعظیم در شهر ری را تعمیر کرد و قبر شاه نعمت الله ولی در ماهان را

چنان که استاد سعید نفیسی نوشته است (۱۰) عوامل متعددی موجب قدرت گرفتن روحانیون در عصر قاجار شد باعتقاد او "سیاست مذهبی دوره صفویه چندان زیان آور نبود زیرا که پادشاهان آن خاندان روحانیان را تنها برای ایجاد نیروی باطنی و روحانی در برابر اهل تسنن که از دو سوی خطرهای متوجه ایران کرده بودند و خواستند (از سوی شمال شرقی ازبکان حنفی و از سوی مغرب ترکان عثمانی) ... با این همه هرگز به روحانیون آزارگر آن آزادی را نمیدادند که بر جان و مال مردم دست اندازی کنند.

شاهان صفوی خود را سایه خدای و جانشین پیامبر در روی زمین و پیشوای روحانی می دانستند و ناچار روحانیون دیگر دست نشانده ایشان و پیرو فرمانشان بودند ... در دوره افشارها و خاندان زند هم چنان با روحانیون جز ادای وظائف شرعی

خود کاری نداشتند و کسی ایشان را بر جان و مال مردم مسلط نمی کرد (اما) قاجارها چون به سر کار می آمدند خود میدانستند که مردم ایران پادشاهی ایشان را مشروع و بحق نمی دانند بهمین جهت از آغاز، روحانیان را که پشتیبان خود ساخته بودند بر مردم چیره کردند" (ص ۹- ۳۸)

علاوه بر عامل تکیه بر روحانیت برای حصول مشروعیت، بسبب پشتیبانی علماء برای پیشرفت مقاصد سیاسی (چون جنگ با روس ها در زمان فتحعلی شاه که روحانیان آن را جهاد و غزای با کافران اعلام کردند) موجب آن شد که روحانیان "اختیاراتی بیش از آن چه برای ادای وظائف شرعی خود لازم داشتند بدست آوردند" و بعد هم روحانیون با تمام قوی برای حفظ و تقویت آن اختیارات کوشیدند و در نتیجه در مقابل هر اصلاحی که اوضاع را بضرر طبقه ایشان دگرگون کند (از جمله اصلاحات اداری و مالی زمان امیر کبیر و در عهد میرزا حسین خان مشیر الدّوله، تأسیس دارالفنون و تعلیم علوم جدید که نوعی رقابت با حوزه های علمیه شیعه تلقی شد و هم چنین اقتباس تمدن و معارف غرب) بسختی ایستادند چنان که تحقیقات تازه مانند



بررسی های نیکویی کدی N.Keddie و همکاران او یا حتی مطالعات حامد الگار H.Algar بر این حقیقت گواهی می‌دهد (۱۱)

در مقاله آذر طبری که در مجموعه مقالات مذهب و سیاست در ایران تألیف نیکویی کدی (۱۹۸۳) بطبع رسیده چنین آمده که در دوره قاجاریه روحانیون نقش و نفوذ خود را توسعه بسیار دادند و اعمال نظارت خود را بر اراضی موقوفه وعده کثیری از فونکسیون های اجتماعی و سیاسی بر قرار کردند و با دریافت خمس و زکوة به مکنّت فراوان دست یافتند و حتّی علاوه بر صدور احکام شرعی توانستند که با اجرای مجازات های مذهبی نیز دست یازند. بنقاوت از دوره صفویه، علماء یعنی روحانیون قادر هستند که بحمايت از مردم شاکي، در مقابل دولت موضع گیرند لذا کراراً در طی قرن نوزدهم میلادی توده مردم را بر ضد حکومت تجهیز کردند. بعد از نیمه قرن نوزدهم زمینه های منازعه بین روحانیان و دولت بسط پیدا کرد زیرا مقامات روحانی مخالف اقدامات و ابتکارات دولت در جهت مدرن سازی و تقویت حکومت قاجار بودند. مقاومت ملّایان در برابر اصلاحات از

یک طرف ناشی از ترس از دست دادن مقداری از مزایای خود بود و از طرف دیگر به مخالفت با اعطای امتیاز به علمای خارجی غیر مسلمان مربوط می شد (ص ۴۹۰ آن کتاب) همبستگی دیرین آخوندها با جمعیت کسبه و بازرگانان جلوه عینی تازه ای در آن دوره پیدا کرد و آن براه افتادن جنبش هایی از جانب علما بضدیت با نفوذ اقتصادی و فکری مغرب زمین بود در این روزگار، البته روحانیون انحصار بیان نارضائی مردم را ندانستند چه طبقه جدیدی در ایران مرکب از روشنفکران پیدا شده بود که طالب اصلاح و تجدید بود و ضمن مخالفت با دادن امتیازات به خارجیان عقیده داشت که حاکمیت ملّی در صورتی حفظ می شود که تکنولوژی غرب و نحوه مدیریت و حکومت غربیان در ایران پذیرفته گردد. مخالفت آنان با رژیم کهنه، درست در جهت مقابل مخالفت علماء قرار داشت زیرا آنان طالب اصلاح در همه سطوح برای مدرن ساختن دولت و برقراری حکومت مشروطه بودند اما پس از آن که یک سلسله رفرم های نیم بند دولتی شکست خورد بخش تجدّد طلب در میان مخالفان حکومت قاجار امید خود را

باصلاح ارگان های موجود قدرت از دست داد و در نتیجه میدان را برای تاخت و تاز روحانیون آزاد گذاشت. در خاطرات سیاسی امین التّوله که پس از غروب ستاره اقبال امین السلطان، در سال ۱۳۱۴ ه.ق بصدارت در دستگاه مظفرالدین شاه منصوب شد و طی دو سال تصدی خود با اقدامات اصلاحی متعدّدی دست زد (چون تأسیس کارخانه ها- ایجاد مدارس نوین که شرحش بیرون از حیطه این مقاله است) ولی باز ناچار شد جای خود را بامین السلطان بسپرد (۱۳۱۶) چنین آمده که در طی ۱۰ سال که امین السلطان کار صدارت عظمی در عصر ناصری را عهده دار بود خصوصاً سالهای آخر، شاه که از امکان هر نوع اصلاحی در امور مملکتی مأیوس شده بود همه اوقات خود را به تفریح و لهو و لعب می گذراند "و تألمات روحانی خود را به تعلقات خاطر و عیش و عشق ظاهر مرهم می نهاد..." و به حفظ صحت اهتمام بلیغ میکرد و می خواست از احوال مملکت که حضرتش را افسرده و دلتنگ میکند هیچ نشنود و روزگار ایران را نداند. از این تغافل پادشاهی و غرور صدارت و اقتدار بستگان امین

السلطان و سکوت یأس آمیز دیگران صورت مملکت هم مختل شد" (ص ۱۸۳)

بعید نیست که امین السلطان که از پشتیبانی جمعی از علماء برای تجدید صدارت دوم خود در عصر مظفری بهره برده محرک مخالفت همان علماء نسبت بصدارت امین الدوله بوده زیرا بر امین الدوله ایراد می کرده اند که ۱- به مسلک اروپائی موافق است ۲- نظر به سابقه خصوصیت با سید جمال الدین اسد آبادی و میرزا ملکم خان کوشاست که ایران را مملکت قانونی کند و "تدریجاً اختیارات و اقتدارات سلطنت ایران را به مشروطیت تبدیل کند" حقیقت این است که علماء مخالف "خیالات اصلاحی امین الدوله" از قبیل ترویج معارف، ترتیب قشون، تنظیم مالیه، جلوگیری از توقعات نامحدود ملایا و ممانعت آنها از دخالت در سیاست مملکت بودند.

پیتراوری عقیده دارد که یک بار امین السلطان در دومین مرتبه حضور سید جمال اسد آبادی در طهران (۱۲) سعی کرد که سید را وسیله ایستادگی در برابر روحانیون کند "بعلاوه بدنیا نشان دهد که قصد انجام دادن اصلاحات با بهره وری از خدمات یک مسلمان غیرتمند معاصر

را دارد اما سید بعنوان یکی از مخالفان شاه ایران را ترک گفت" (ص ۱۹) و به عبارت دیگر امین السلطان نتوانست به مقصد خود دست یابد.

اگر این مطلب درست باشد از طرز برخورد "دو پهلوی" فرد امین السلطان نسبت با قدرت روحانیون حکایت میکند طرز برخوردی که نه فقط در دوره قاجاریه بلکه در عصر پهلوی ادامه یافت یعنی از یک سوی میل شدید بهره مندی سیاسیون از پشتیبانی طبقه روحانی و از سوی دیگر وحشت از مداخله بی رویه آنان در امور مملکتی و معارضه با طرح ها و سیاست های دولت.

قرائن و ظواهر حکایت از آن نمی کند امین السلطان به شیوه امیر کبیر- میرزا حسین خان مشیر الدوله و یا امین الدوله اهتمامی جدی در تفکیک مذهب از سیاست کرده باشد و بالنتیجه پاسخ مثبتی از جانب وی برساله سیاسیه حضرت عبدالبهاء دیده نمیشود. تواریخ بهائی از ملاقاتی که مظفرالدین شاه و امین السلطان در اروپا با نماینده جامعه بهائی آن زمان خانم ست لوا گتسینگر داشته سخن می گوید. جناب محمد علی فیضی مینویسد (۱۳) که این دیدار در سفر سال ۱۳۱۹ (۱۹۰۲) مظفرالدین شاه

واقع شد و "تأثیر این ملاقات و تقدیم نامه در شخص مظفرالدین شاه و صدر اعظم بسیار عمیق بود و هر دو قول مساعد (به دادرسی مظلومان) دادند ولی عملاً نتیجه ای بر آن مترتب نگردید"

ناگفته نماند که دو سال بعد در سال ۱۳۲۱ ه.ق. واقعه یزد در ایام حکومت ثانی شاهزاده جلال الدوله روی داد که در آن مورد هم چنان که قبلاً اشارت رفت مسئولان حمایت و صیانتی از بهائیان ستم دیده نکردند. شگفتی است که سالها بعد هم ظل السلطان و هم محمود میرزا جلال الدوله در سفر اروپائی حضرت عبدالبهاء بحضور مبارک رسیدند اولی هم تقصیرات گذشته خود را بگردن پدر خویش ناصرالدین شاه افکند و دومی تقاضای عفو از خطئیات سابقه کرد (۱۴)

سخن را با کلامی از حضرت عبدالبهاء که مکرراً در الواح مبارکه آن حضرت تأکید شده خاتمه میدهیم که مکرراً به طور ضمنی از طبقه روحانی که سبب شورش مردم بر ضد حکومت و عامل تفرقه و پراکندگی بوده انتقاد شده است: "از اضطراب ایران و ایرانیان مرقوم نموده بودی البته در خاطر مبارک است (هست) که بکرات و مرات،



## طراز الهی

### جلد اول

#### نوشته پریوش سمندری

زندگی نامه ایادی ممتاز امرالله جناب میرزا طرازالله سمندری، شخصیتی که در دوران طلعات مقدسه امر بهائی، حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله به خدمات شایسته ای موفق بوده و در دوران قیادت حضرات ایادی امرالله و زمامداری معهد مقدس اعلى به اعلاء کلمه الله در شرق و غرب عالم مفتخر گشته است.

بهای کتاب طراز الهی در بیش از ۶۳۰ صفحه با جلد مقوایی طلاکوب ۵۰ دلار و با جلد شمیزی طلاکوب ۴۰ دلار است.

Association for Bahá'í Studies  
596 Upper Sherman, Hamilton, ON L8V 3M2 Canada  
Tel: (905) 388 0458 Fax: (905) 388 1870  
Email: pibs@sprint.ca Website: www.absp.org

صریح به غایت توضیح، در بدایت انقلاب بدو طرف مرقوم گردید که باید دولت و ملت، مانند شهد و شکر آمیخته گردند و الا فلاح و نجاح محال است، ایران ویران گردد و عاقبت منتهی به مداخله دول متجاوره شود" (مکاتیب ۵ صفحات ۱۷۳-۵) ■

#### یادداشت ها

(۱) رک. مکاتیب مبارکه جلد ۵- صفحات ۱۷۳-۵ مخاطب این لوح مبارک طهران - آقا سید نصرالله باقراف است.

(۲) میرزا بدیع بشرونی در یادداشت روز یک شنبه ۲۱ نوامبر ۱۹۱۵ مطابق ۱۳ محرم ۱۳۳۴ مینویسد: شب را کتاب سیاسیّه میخواندم و از جناب حاجی (میرزا حیدر علی) سؤال میکردم که چگونه نازل شده. فرمودند امین السلطان سؤال کرد که آیا علماء باید مداخله ای در سیاست بکنند؟ در جواب این بیانیه نازل شد که مداخله علماء همیشه سبب خرابی بوده و این را بوضوح شرح فرمودند"

(۳) این شکایت نامه مربوط به دور دوم صدارت امین السلطان در عصر مظفری است یعنی در فاصله ۱۳۱۶ و ۱۳۲۱ هـ.

ق

(۴) تذکرة الؤفا- ص ۲۱۲-۲۰۶

(۵) این وقایع مربوط به جون - جولای ۱۹۰۳ (معادل ۱۳۲۱ هـ. ق) است

(۶) رجوع شود به دفتر ششم سفینه صفح ۳۸ به بعد

عرفان از انتشارات مجمع عرفان (در (۱۱) از کدی Religion and Politics دست تهیه) in Iran (۱۹۸۳) از الگار Religion

(۷) عواقب اعطای امتیاز استخراج نفت (۱۹۶۹) and State in Iran جنوب به داری از اتباع انگلیس کمتر (۱۲) در زمان ناصرالدین شاه قاجار از آن نبود ۱۸۹۱ یعنی حدود دو سال قبل از صدور

(۸) رک پرویز افشاری کتاب یاد شده رساله سیاسیّه

(۹) در این مورد نویسنده مذکور به (۱۳) حیات حضرت عبدالبهاء- ص نوشته های براون - صفائی و امیری ۱۲۳

استناد میکند (۱۴) رک بالیوزی- حضرت عبدالبهاء

(۱۰) کتاب سابق الذکر - جلد ۲ - از (بانگلیسی)- صفحات ۱۶۱-۲ و ۳۴۶

دکتر سیروس توفیق (شاخسار)

## حیات و خدمات جناب سید مصطفی رومی

ایادی امرالله در هند و برمه

### مقدمه

روش تبلیغ و اشتها ندادی امر پیوسته در تغییر و تحول بوده است: در صدر امر هر فرد مؤمن پیام ملکوت را به دوست و خویشاوند و همکار خود میداد و در اثبات حقانیت امر سر و جان نثار میکرد.

چندی بعد بیوت تبلیغی که در آنها یکی از دانشمندان امر بشارت ظهور موعود را بسمع مشتاقان میرساند و ادله عقلی و نقلی میآورد وسیله اصلی تبلیغ شد و مبلغین سیار، اکثراً بتنهائی، به شهرها و قری و ممالک دیگر سفر کرده با حکمت و بیان به تربیت روحانی نفوس میپرداختند. بسیاری از نخستین بهائیان، چه در ایران و چه در اقلیمی چون امریکا و هند و ژاپن و استرالیا، بر اثر این تماسها و کوششهای فردی اقبال کردند.

سپس، در شصت سال پیش واحدهای تازه ای در زمینه تبلیغ به وجود آمد، و تشکیلات، و جامعه بهائی هم حائز سهمی بزرگ در گسترش و توسعه امر شد. ابتدا کمسیونهای تبلیغی هفتگی با شرکت پنج تن از دوستان نزدیک و همسایه در هر کوی و شهر تأسیس گشت، تا هم از استیحا ش مردم از اعتقادات اهل بها بکا هد و هم بر شرکت همه احبا در امر تبلیغ بیفزاید. ثانیاً جلسات بزرگی - که در ایران تحرّی حقیقت خوانده میشد - برای معرفی امر به عموم و عده بیشتری از متحرّیان تشکیل شد.

این دو مشروع، هم در سطح عمومی و هم در جامعه جوانان و دانشجویان، مورد استفاده قرار داشت.

مهاجرت احبا به اهداف، خصوصاً از نیمه دوم قرن گذشته و طی نقشه دهساله جهاد کبیر اکبر و نقشه نه ساله بیت العدل اعظم، فصل تازه ای در تبلیغ امر باز کرد و تبلیغ جمهور و اقبال گروههای بزرگ از مردم اقلیم اهداف شروع شد. در این دوره روشهای نوینی در تبلیغ بومیان و روستائیان و قبائل به زبانی ساده و همراه با دعا و سرودهای روحانی به کار گرفته شد

و با اعزام مبلغین سیار به جوامع مستعد، خاصه در آفریقا و آمریکای لاتین و آسیا و پاسیفیک، ترجمه و توزیع جزوه ها و کتب بهائی و تأسیس کلاسهای تربیت امری اطفال و تزئید معلومات مصدّقین، از مرد و زن، امر در قاطبه کشورها مستقر و مشتهر شد و عدد پیروان اسم اعظم فزونی یافت.

در نقشه پنج ساله جاری هم تأکید بر سفرهای کوتاه مدّت تبلیغی و تربیت امری جوانان و اطفال گذارده شده و صفحات نشریات بهائی حاکی از فعالیت های فردی و گروهی احباء در تبلیغ و تشکیل کنفرانسها و کلاسها و خدمات دیگر است.

### جناب سید مصطفی رومی

با وجود این انتصارات و تجربیات، که تاریخ استقرار امر را در هر کشور غنی ساخته، مطالعه زندگی نامه خادمان امر در گذشته بسیار مفید و جالب است و اندرزهای گرانبهائی به نسل امروزی میدهد. یکی از این خادمان متقدّم، که هم



در زمینه تبلیغ نفوس و هم تأسیس و تقویت تشکیلات بهائی موفق بوده و عمری طولانی را در سفرهای تبلیغی و نگارش و ترجمه آثار گذرانده، جناب سید مصطفی رومی مقیم هندوستان و برمه بوده است، که پس از شهادتش در سال ۱۹۴۵ مقام ایادی امرالله از طرف حضرت ولی امرالله به او عنایت شده است. (۱) شرح حال او در جلد دهم دوره عالم بهائی مربوط به سالهای ۱۹۴۴ - ۱۹۴۶ و اخیراً در کتاب انوار اصطبار (Lights of Fortitude) مجموعه شرح حال همه ایادیان امرالله بقلم جناب دکتر بارن هارپر Barron Harper درج شده، ولی مورخ جلیل - شادروان عزیزالله سلیمانی - هم در سفر خود به پاکستان در این زمینه تحقیق نموده و چند نامه جناب رومی را خطاب به دوستان و محافل روحانی تحصیل و در جلد هشتم مصابیح هدایت منعکس نموده است. در نگارش زندگینامه ذیل از سه منبع فوق و نیز عالم بهائی جلد سیزدهم استفاده شده است.

در صدر شرح حال، مضمون تلگرام تسلیت حضرت ولی امرالله را پس از شهادت جناب رومی و سپس مطلبی را که حضرت ولی امرالله در لوح قرن (God Passes By) ضمن احصای ترقیات امر در دوره حضرت عبدالبهاء در هند و برمه نگاشته اند نقل میکنیم:

اول، تلگرام مبارک "قلوب از درگذشت مهاجر ممتاز امر جناب سید مصطفی مغموم است. خدمات طولانی او، چه در تبلیغ و چه در استقرار نظم اداری، زینت بخش عصر رسولی و تکوین است. تأییداتی که شامل حال او بوده وی را در زمر ایادیان امرالله قرار میدهد. احبای برمه باید آرامگاه او را مکان مقتسی بدانند. شایسته است در سراسر هند محافل تذکر شایسته در بزرگداشت نام فراموش نشدنی او تشکیل شود. مشارکت احبای هند و برمه را در بنای آرامگاه آن خادم جلیل و نبیل امر مسئلت میکنم و خود هم سیصد لیره برای این منظور تلگرافی ارسال میکنم. نقل از لوح قرن: (ترجمه آزاد)

دوم، توسعه فعالیتهای امری در هند و برمه (در دوره میثاق) شایان توجه بود؛ چه این جامعه ساعی و مترقی، که از پیروانی با سابقه ادیان مختلفه زرتشتی و هندی و بودائی و سیک و اسلام تشکیل شده، موفق به تأسیس تشکیلات امری در نقاط دور دستی چون ماندالای و دیدانو در برمه گشتند. در قریه اخیر لاقل هشتصد تن ایمان آورده صاحب مدرسه و محکمه و شفاخانه و موقوفات دیگر برای پرورش افراد و بسط امر بوده اند.

جناب رومی در سال ۱۸۴۶ میلادی در خانواده یک بازرگان بغدادی مقیم مدرّس (هندوستان) متولد شد و در جوانی بسیار پای بند فرائض و شعائر اسلام بود. در سال ۱۸۷۶ وقتی جناب سلیمان خان تتکابنی (ملقب به جمال الدین از قلم جمال قدم و معروف به جمال افندی در هندوستان) مشغول سفرهای تبلیغی در اقطار هند بود موفق به دیدار و استفاضه از او شده در التزامش به سفر پرداخت و درس ایمان و محبت و تواضع و ادب از او آموخت. جمال افندی نخستین مبلغ سیاری بود که به امر جمال مبارک، و در جواب استدعای حضرت افنان مقیم بمبئی، برای ابلاغ پیام ملکوت به مردم مستعد هند، اعزام شده سفرهای بسیار در آن اقلیم مینمود. از جمله سفرهای تبلیغی آن دو در سالهای ۱۸۷۸ تا ۱۸۸۱ سفر به برمه و سنگاپور و جاوه و مالزی و سیام بود که بزر امر را همه جا مخصوصاً در جوامع اسلامی این ممالک، پراکندند.

آفتاب ایقان وقتی در دل جناب رومی پرتو افکند که لوح رئیس صادر از قلم اعلی به کلکته رسید و او آنرا به اشاره جناب جمال افندی در حضور چند تن از احبای تلاوت

کرد و خود هم منقلب شد. تاریخ این انقلاب قلبی و ایمان قطعی او سال ۱۸۷۷ بود که جمال افندی خبر آنرا به عرض مبارک‌رساند و در جواب لوحی به افتخار رومی جوان صادر شد.

جناب رومی (۲) پس از چند سال ملازمت و شاگردی جمال افندی از استاد جدا شده اقامت در برمه را برگزید، و اگر چه سفرهای متعددی به چین و هند نمود به موفقیت خود در تبلیغ و تعلیم و تربیت مردم برمه - از بودائی و مسلمان و مسیحی - متکی و مسرور شده مرکز فعالیت خود را برمه، مخصوصاً دو شهر رانگون (Rangoon پایتخت برمه) و ماندالای (Mandalay)، قرارداد. زبان مادری او عربی بود ولی در نتیجه سالها تحصیل و کار و سفر و دو ازدواج به زبانهای انگلیسی و فارسی و ترکی و اردو و برمه ای و بنگالی و گجراتی و سانسکریت تسلط یافته بود و آثار مفیدی - اعم از ترجمه و تصنیف - از او بجای مانده در کار تبلیغ مورد استفاده بوده است.

خصوصیات این رجل دانا و توانا را میتوان به این شرح خلاصه کرد:

### ۱- قدرت بیان و استدلال و احاطه به کتب مقدسه

راهنمای جناب رومی در تبلیغ نخست کتاب ایقان و دیگر الواح و

آثار قلم اعلی و سپس مفاوضات حضرت عبدالبهاء (پس از انتشار در سال ۱۹۰۸) بوده است. بردباری در صحبت با متحریان حقیقت را از مربی خود، جناب جمال افندی، آموخته، و چون در الواح متعدد امر به حکمت و بیان میفرمایند با دیگران با مهر و محبت و صمیمیت دوستی نموده به زبان نرم رفع شبهات و سپس تعلیم امر جدید را بیان کرده است. در استدلال هم اصولی را مانند "درخت را میتوان از میوه اش شناخت" یا "آفتاب آمد دلیل آفتاب" متذکر شده نفس ادعا و استقامت و نفوذ کلمه انبیای الهی و قدرتش را در تقلیب و تربیت نفوس دلیل راستی آنها میآورده است. معجزاتی را که پیروان ادیان گذشته وجه حجیت انبیاء شناخته اند، به این دلیل که جز معدودی از معاصران و نزدیکان انبیاء آنرا درک نمیکند، و در نتیجه دین تقلیدی میشود نه تحقیقی، وافی به مقصود نمیدانسته است.

یک روش جناب رومی پرسشهای ساده و گام به گام از اعتقادات مبتدی و سپس مقایسه آنچه در قبل واقع شده با آنچه در این ظهور مشاهده میشود بوده است. وی بسیار معتقد به صحبت کافی با مبتدیان و تکمیل دانش و اطلاع ایشان بوده، و از نوشته هایش معلوم میشود که

برای تبلیغ هر مبتدی اوقات زیادی صرف تنویر و تعلیم او میکرد و این روش را به احباء و محافل روحانی توصیه مینموده است. در نامه ای که برای معرفی یک مبتدی از رانگون به احبای کراچی نوشته تذکر میدهد که چون صحبت کافی با مبتدی نشده شما مواظبت کرده با او صحبت بفرمائید. صورت این معرفی نامه، مورخ ۳۰ ژانویه ۱۹۲۸، با کمی اختصار چنین است: "حامل رقیمه جناب دهرمودین نورالدین از دوستان این بنده و عمله یک کشتی جنگی انگلیسی که در رانگون لنگر انداخته بود هستند. اکثری از عمله واپور (یعنی کشتی) آمد و شد میکردند و بسیاری ایمان آوردند، ولی از خوف اینکه در واپورات جنگی اختلافات مذهبی نباید حاصل شود دین و ایمان خود را میپوشانند ... بسیاری هستند که قلباً بهائی اند و مناجات هم میخوانند ... ولی صحبت زیاد ندیده اند که تربیت شده باشند. لذا نیمه کاره باقی مانده اند. تاوقتی که محفل روحانی مرکزی هندوستان قوتی بیابد و صندوق خیریه ذخیره ای داشته باشد که بتواند مبلغین را به هر طرف گسیل سازد، این مردم باید به همین حال باقی بمانند. جناب دهرمودین واپورش در کراچی آمده ... و کتاب المعیار الصحیح به زبان اردو تصنیف این ناچیز را مطالعه نموده.



شخصی است مؤمن و درهمه کشتی یک نفر است و زیاد صحبت ندیده. به حکمت ایشان را تربیت بفرمائید."

## ۲- تشکیل مؤسسات امری و محافل روحانی

جناب رومی از حامیان نظم اداری، بخصوص تشکیل محافل روحانی در شهرها و قرای هند و برمه بوده است. او نه تنها مأموریت تشکیل محفل روحانی شهرهائی چون بمبئی را از طرف حضرت عبدالبهاء یافته بلکه در تأسیس محفل روحانی ملی هند و برمه سهیم و خود چند سال عضو آن بوده است. در شرح حال هائی که درباره او نوشته اند تأکید شده که به سفر و تبلیغ اکتفاء نکرده، و هر جا عده ای به امر روی می آوردند آنها را در تشکیل محفل روحانی و صندوق خیریه و کلاسهای امری تشویق و کمک میکردند.

یک نمونه بارز این خصوصیت تشکیل مؤسسات امری در قریه دیدانو (Daidanaw) است که پس از تصدیق هشتصد تن از سکنه آن (یا چهار پنجم جمعیت) قریه عبدالبهاء نامیده شد، اقبال این جمع داستان جالب و کم نظیری دارد که مناسب است بر مبنای شرح مندرج در جلد دهم عالم بهائی، ضمن یادبود جناب رومی، نقل شود. (۳)

ماجرای آن بوده که کدخدای قریه دیدانو برای دادخواهی در زمینه ملک و آب رعایا در محکمه ای در پایتخت حاضر بوده، ولی چون نزد دادگاه شناخته نبوده قاضی حکم کرده است ضامن معتبری بسپارد و بعداً دعوی را اقامه و تعقیب کند.

ولی در رانگون کسی او را نمی شناخته تا ضمانت کند. فقط مردی بهائی بنام عبدالکریم، که اتفاقاً حاضر و ناظر پریشان حالی کدخدا بوده بی آنکه او را بشناسد ضامن او شده و از این طریق به استیفای حقوق روستائیان کمک کرده است. پس از این موفقیت، مردم ده خود را مدیون ضامن مذکور دانسته در مجلسی که برای سپاسگزاری از او ترتیب داده اند پرسیده اند آیا سنی یا شیعه است. او جواب داده است هیچ یک، بلکه به دیانت جدیدی که سید مصطفی رومی تعلیم و ترویج میدهد ایمان آورده است و آن یکتا پرستی و ایمان به همه انبیای الهی و یگانگی نوع بشر است.

روستائیان مفتون گفتار و رفتار عبدالکریم شده رومی را هم بمیان خود خوانده اند، و او با بیانی ساده و دلنشین حجات آنها را زائل ساخته تعالیم و احکام امر بهائی را بر شمرده است. در نتیجه بسیاری ایمان آورده اند، و سالهاست که آن قریه بنام عبدالبهاء و قریه بهائی در برمه شهرت دارد. جناب رومی به "چون سفر احباء به ماندالای مقدور نبود، قرار شد در قریه نورانی عبدالبهاء مجتمع شویم و این ذره فانی برای ترتیب مایلزم پیش از وقت در قریه حاضر باشم. لذا در سوم اپریل با ریل درجه دوم حرکت کرده بعد از ظهر چهارم وارد قریه نورانی شدم. دیدم تنی از احباب به سرگرمی تمام در تزیین چفته یا سایبان موقتی از نی و برگ مشغول است و بحدی در زینت دهی این شاهنشین اهتمام نموده که محل حسادت همسایگان مسلم شده ... معلم مدرسه مسلمین بعد از ورود این بنده به رانگون رفت و وضع را در جمعیت العلما توصیف نمود. قرار دادند جلو تشکیل کانونشن را بگیرند و از تجار بزرگ شهر

### ۳- محبت فوق العادہ جناب رومی بہ دوستان و ہمگنان

کمک مالی خواستند ... در هفتم  
اپریل حاکم از راپرت این مردم به  
هیجان آمد و با اتومبیل خود به قریه  
وارد شده و چون بنده کمترین  
خبردار شدم فوراً با اتومبیل رفتم و  
با حاکم و دو معاونش ملاقات کردم  
و هر سه را داخل سایبان کانوشن  
بھائیان آوردم. یکی از آنها مرا از  
سی سال قبل میشناخت و به دوتن  
دیگر معرفی کرد. آشنا شدیم و  
گفتگوی امری شروع کردم. مطمئن  
الخاطر شدند و به هر سه کتاب  
دکتر اسلمنت را که قرار بود در  
کانوشن مجانی توزیع کنیم دادیم. از  
عده مسلمین قریه تحقیق نمودند.  
کلانتر در جواب گفت عددها یک  
پنج بھائیان است و خطر فتنه و  
فساد بالمره نیست؛ از بودیه و هندو  
و زرتشتی و مسیحی و یهودی و  
محمدی در دین بھائی داخل شده اند  
و نام و خشوران را با احترام ستایش  
میکند. فساد از مسافرین هند است  
که به این قریه میآیند و بنای مجادله  
میگذارند. پس از مهمانداری  
(پذیرائی) برگشتند و روز بعد چند  
مأمور آمدند و در سایبان وارد شدند  
و چون تشفی خاطر حاصل نمودند  
به قریه مسلمین رفتند و به معلم  
مدرسه و ملای مسجد قدغن کامل  
نمودند که مبدا احدی با اهل بھا  
نزاع کند.

... بعد از ظهر هشتم مس لهالها،  
مس میامیا و جناب عبدالرشید با



ساله و ذریّه (بی فرزند) و بی خویش و تبار و بی کس و یاور و تنها و وحید و فریدیم به فکر آمد به دست خود از برای هیکلی که حامل امانت الهی بوده قرارگاهی (آرامگاهی) معین نماییم."

در نامه های دیگر درباره وضع مالی و جسمی خود نوشته است: "... خادمه آستان مبارک .. یعنی قرینه حالیه همه وقت دارائی مینمود و مهمان او بودم (از مال خود خرج میکرد) ... ما هیچ نداریم و غم هیچ نداریم ... این بی بضاعت در ترجمه و تحریر بیانات مبارکه لازمه محافل ملک برمه مهمان محفل روحانی ماندالای بوده ولی قرینه خدمت میکرده است ... چند روز نفس بقدری تنگ شد که نزدیک به هلاکت بودم، ولی خدا شفا داد. در حالت بیماری هم بستری نشده شب و روز در اتمام تحریر و تصحیح کتاب مشغول بودم. مردم متحیر بودند که مرض نمونیه (ذات الجنب) سخت است و این شخص چرا با تب و بخار بستری نشده ... گفتم کار کار خدا است .. حیات و ممات در قبضه اقتدار او است. این جزئی کارها را اگر به اتمام نرسانم احدی را یارای تکمیل آن نیست .. بنده حاضرم برای لبیک گفتن .. حتی قبر هر دومان را آماده ساخته ایم، در گلستان جاوید ماندالای .."

عواطف صمیمی جناب رومی را از نامه ذیل که در سن ۹۳ و پس از دریافت خبر صعود میس مارثا روت به یکی از دوستان فارسی زبان هند نوشته و حاوی مکاشفه صادقه ای هم هست، در مییابیم:

"گرامی تعلیقہ رفیعہ آن یار جانی با سواد تلغراف مبارک حضرت ولی امر یزدانی ارواحنا لاحزانہ الفدا که دارای خبر فاجعه جانکاه صعود خواهر جان روحانی امه الله الموقنه المومنه مبلّغه شهیره ... میس مارثا روت به افق ابهی و ملأ اعلی بود ... شرف وصول پیمود ... این خواهر جان در سفر اولینش در سنه ۱۹۱۴ در بحبوبه جنگ ... که تازه ایمان آورده بود و احبای آمریک ایشان را راهنمایی کرده بودند که پس از دیدن این فانی به ساحت اقدس حضرت مولی الوری سفر نمایند ... رأسا بر این نابود محض وارد شد ... منزل برادر زن متوفی در نزدیکی حظیرة القدس رانگون سکونت فرموده مهمان احبای الهی بود ... از آن سفر تا این رحلت عظمی به افق ابهی همواره این فانی را مراقب حال بود و دلجوئی مینمود ... غرض، این خواهر جان را همیشه بالمشافه زیارت مینمودم ... در صبح ۸ ماه اکتبر ۱۹۳۹ پس از ادای فریضه نماز در سجده رفته از برای همه دوستان خیر دنیا و آخرت را مسئلت

مینمودم که ناگاه عیاناً دیدم صدای الله ابهی بلند است و حضرت ورقه مبارکه علیا و حضرت حرم مبارک و خواهر عزیز مارثا روت و قرینه دومی این فانی هر چهار ایستاده تبسم میفرمایند. سر از سجده بلند کردم و بسیار گریستم .

### یک خدمت مقدّس

نام جناب مصطفی رومی و یاران برمه با خدمت مبروری که در زمینه ساختن و حمل صندوق عرش مطهر حضرت اعلی به ارض اقدس بعمل آوردند همواره به نیکی یاد میشود. احبای برمه تابوت مرمرینی در نهایت استحکام و ظرافت تهیه نمودند، و جناب رومی و چند تن دیگر آنرا در سال ۱۸۹۹ با کشتی به حیفآ آورده تقدیم حضرت عبدالبهاء کردند و مورد عنایت قرار گرفتند.

چنانکه میدانیم حضرت عبدالبهاء در نوروز ۱۹۰۹ فرصت را مناسب دانستند که عرش اطهر حضرت نقطه اولی و جناب انیس را در حضور یاران مجاور و زائر در صندوق مرمرین فوق قرار دهند و بیاناتی در این زمینه بفرمایند تا هیچ شبهه ای باقی نماند. مقام اعلی در نقطه ای بر دامن کرمل، که جمال قدم آنرا تعیین فرموده دستور اتباع زمین و بنای بقعه مبارک را به

حضرت عبدالبهاء صادر نمودند ساخته شد.

## آثار و سبک نگارش جناب مصطفی رومی

جناب رومی صرفنظر از همت و علاقه ای که به سفر و ملاقات با مردم داشته در نگارش و ترجمه هم صاحب ذوق و استعداد بوده است. یک تألیف او بنام معیارالصحیح به زبان اردو، کتابی در معرفی و اثبات حقانیت امر بهائی بوده که در اقلیم هند مورد استفاده قرار داشته است. وی کتاب ایقان، کلمات مکنونه، مفاوضات عبدالبهاء، و مجموعه مناجاتهای بهائی را به زبان برمه ای ترجمه کرده و در ترجمه مقاله شخصی سیاح هم سهیم بوده است. بعلاوه مجله الاشراق را در برمه تأسیس و اداره کرده چند سال مقالات و اخبار امری به انگلیسی و برمه ای، و گاه به فارسی و اردو، در آن نوشته است. در سال ۱۹۱۱ وقتی انجمن بزرگی با شرکت پنج هزار تن برای حصول آشنائی و دوستی میان پیروان ادیان مختلفه در الله آباد هند تشکیل شد تهیه خطابه ای در معرفی دیانت بهائی را از جناب رومی خواستند. (چون خود او از این سفر معذور شد، جوانی بهائی

هندی، بنام نارایان رائو، خطابه را در انجمن خواند.)

تألیفات دیگر جناب رومی در مصابیح هدایت به تفصیل مذکور است. ایشان در اواخر عمر کتب امری و آثار و الواح خود را تقدیم محفظه آثار در ارض اقدس نمودند. تسلط جناب رومی به چند زبان و مؤنسش با آثار امری سبک نگارش او را جالب و ممتاز ساخته است. آثار صمیمیت و فروتنی از منشآت ظاهر است و در استفاده از الفاظ - چه عربی و چه فارسی سره - تسلط نشان میدهد.

الفاظ جالب مورد استفاده مکرر او را میتوان در چند گروه ذکر کرد:

۱- الفاظ فارسی سره: مانند آویختن (بجای متشبث شدن)، پوشاندن (کتمان کردن)، آشوبیدن (شورانندن)، ورغلانیدن (تحریک کردن)، گریزندگان (فراریان)، چپو (غارت) و وخشور (بیخمبر)

۲- الفاظ مرکب فارسی که در ایران امروز متداول نیست: مانند شب باشی (شب را در محلی گذراندن)، گرفت و گیر (توقیف و حبس)، زد و کوب (ضرب و جرح)، شکست و بست (تخریب)، چوب زنی (تأذیب بدنی)، نشستن گاه (اقامتگاه، خانه)، دکان چای فروشی (قهوه خانه)، پرورده (خانه زاد)

۳- الفاظ عربی: مانند معتزل (خانه

نشین)، متبنا (فرزند خوانده) و خط (نامه).

۴- الفاظ انگلیسی که به الفبای فارسی نوشته شده، ولی در فارسی معادل دارند و لذا مصطلح نشده اند: مانند کانسل (شورا)، افیسر (مأمور) کرنل (سرهنگ)، رجستر (ثبت رسمی کردن) و ریل (راه آهن).

رومی منشآت خود را به ابیات عربی و فارسی زینت میداده ولی توجه اصلی او به معنی و حقایق بوده است نه الفاظ، و از این حیث هم تشابهی با همانم خود - جلال الدین مولوی رومی، شاعر و صوفی گرانمایه ایران - داشته است.

## روش زندگی جناب رومی

علاقه جناب رومی به تبلیغ و تعلیم و تألیف به اندازه ای بوده که نیمی از اوقات را به کسب معاش و نیمی دیگر را به خدمت امر اختصاص میداده است. وقتی به دعوت تاجر بهائی دیگری - بنام میرزا مهدی رشتی - و در سمت منشی و معاون او به شانگهای (چین) رفته است متفق القول بوده اند که در سال ششماه به تبلیغ و تشکیل محافل روحانی و ششماه دیگر را به قبول سفارش از بازرگانان دیگر و



داد و ستد بگذرانند. پس از ورود اتومبیل به برمه (حدود سال ۱۹۳۰) جناب رومی، با آنکه سالخورده بوده است، قسمت بزرگی از دارائی خود را در خرید یک اتومبیل به کار انداخت به این نتیجه که ساعتی از روز آنرا به اجاره مسافرین بدهد و در بقیه ساعات برای دیدار با احبّا و حضور در جلسات بهائی و خدمات دیگر از آن استفاده کند.

رومی چند بار به عسرت افتاده و از فروش اشیای قیمتی خود و همسرش روزگار گذرانده است. در چند جا تصریح میکند که هرگز اعانه ای از تشکیلات نگرفته و هرگاه قادر به پرداخت مخارج سفر در اقلیم پهناور هند و برمه نبوده از آن عذر خواسته است. او سه بار به زیارت ارض اقدس و تشرّف حضور حضرت مولی الوری موفق شده است. الواحی هم از قلم اعلی و کلک میثاق به افتخار او نازل شده که صورت یکی از آنها در جلد هشتم مصابیح هدایت نقل شده است.

### پایان زندگی جناب رومی

سالهای کهولت جناب رومی، بخصوص از سال ۱۹۴۳، مقارن با بروز نا امنی های شدید در برمه و حمله مَلّی گرایان بودائی به اقلیت های هندی، که اکثراً مسلمان یا بهائی بوده اند، شد. غارت و آزار

این اقلیتها در رانگون و ماندالای محسوس تر بود، و اگر چه دولت حکومت نظامی در کشور برقرار کرد اغتشاش یک چند ادامه داشت و خون بیگناهان ریخته میشد. جناب رومی به خواهش احبّای قریه عبدالبهاء از ماندالای به این قریه منتقل شده در سنّ نود و نه سالگی مورد محافظت دوستان قرار گرفت. ولی در یکی از حملات، مهاجمین به تخریب و سوزاندن عمارات از جمله حظیره القدس و مدرسه بهائی و خانه محلّ توقّف جناب رومی پرداخته ایشان و دو کودک و نه سالمند دیگر را به هلاک رساندند، بنحوی که موجب تأثّر همگان از جمله بسیاری از بودائیان شد. تاریخ شهادت مذکور در راپرت به محفل روحانی مَلّی هند و برمه ۱۳ مارچ ۱۹۴۵ ثبت شده است.

این فاجعه تأسف شدیدی هم در جامعه بهائی بجای گذارد، و چنانکه در اول این شرح دیدیم تلگرام حضرت ولی امرالله مشعر بر تسلیت احبّا و مخصّص داشتن جناب رومی به مقام ایادی امرالله و دستور بنای آرامگاه مخصوص ایشان بود.

حضرت ولی امرالله یکی از اهداف نقشه دهساله جهاد کبیر اکبر را تأسیس محفل روحانی مَلّی برمه (بصورت جداگانه از هندوستان) قرار دادند، و این محفل در سال

۱۹۵۹ با حضور ایادی امرالله جناب طرازالله سمندری انتخاب و تأسیس شد. (۴)

### یادداشت ها :

۱- حضرات ایادی که پس از صعود به ملکوت ابهی از طرف حضرت ولی امرالله به این مقام مخصّص شده اند به این شرح اند:

جناب دکتر جان اسلمنت، حاجی ابوالحسن اردکانی (معروف به حاجی امین)، میسیر کیث رنسام کهلر، میس مارثا روت، جناب عبدالجلیل بیک سعد، جناب سیّد مصطفی رومی، جناب محمد تقی اصفهانی، جناب لویی جرج گریگوری، جناب روی ویلهلم و جناب جان هنری هایدان .

۲- علّت شهرت جناب رومی به این نام آن بوده که والدینش از عراق به هندوستان رفته بودند، و چون در گذشته حکومت عثمانی که بر عراق نیز حاکم بوده - روم شرقی خوانده میشده او را در هند رومی نامیده اند. شهرت دیگر ایشان سیّد مصطفی رانگونی بوده است.

۳- این ماجری در مصابیح هدایت (جلد هشتم) با کمی تفاوت، و از زبان یکی از احبّای پاکستان بنام محفوظ الحق علمی نقل شده است، ولی نتیجه یکی است، و آن شگفتی غیر بهائیان از فداکاری یک (یا چند) فرد بهائی در راه



ایادی امرالله جناب سید مصطفی رومی و همسر ایشان  
حدود سال ۱۹۳۰

استیفای حقوق آنان بوده است. چون شرح منتشر در جلد دهم عالم بهائی بلافاصله پس از شهادت جناب رومی نوشته شده، و مجلدات عالم بهائی تحت نظر حضرت ولی امرالله تهیه میشد، ماجرای مذکور را از آن منبع نقل کردیم.

۴- جناب مصطفی رومی در سال ۱۹۲۴ یک سلسله مقالات تاریخی، ذیل عنوان "پیشگامان امر بهائی" در مجله بهائی مگزین منطبعه در شیکاگو به زبان انگلیسی منتشر نمود. این مقالات تاریخی از نظر اطلاع بر کیفیت استقرار امر در هند و برمه و شخصیت و خدمات جناب جمال افندی کمال اهمیت و فایده را دارد، و حاکی از استادی جناب رومی در ثبت وقایع و مذاکرات و استدالات امری است. در نخستین مقاله چگونگی آشنائی جناب رومی با استاد خود در مدرس و

پیوستن به او در سفرها، با وجود مخالفت پدر، و پیش از آنکه هنوز به امر مبارک ایقان داشته باشد، بیان میشود و احترام و جذابیت جناب جمال افندی نزد مردم هند - از هندو و بودائی و مسلمان - عیان میگردد. حکام و راجه ها و فرمانروایان و علمای هند و برمه تحت تأثیر محبت و حکمت جناب جمال الدین قرار گرفته حل بسیاری از مسائل خود را از او خواسته در برآوردن احتیاجات او - مانند مسکن و وسیله نقلیه - پیشقدم بوده اند. حتی وقتی برادر جوان حاکم رامپور از اسلام روی گردان شده و به جمع طبیعیون می پیوندد، حاکم به دنبال جناب جمال افندی میفرستد و از او در

بازگرداندن برادر به دین و ایمان مدد میخواهد.

۵- در سالهای جنگ دوم جهانی و بعثت منازعات ژاپن و انگلستان در جنوب شرقی آسیا، ارتباط میان احبای برمه و خارج قطع بود، و دو نماینده محفل روحانی ملی هند - جنابان اسفندیار بختیاری و دکتر محمد ابراهیم لقمانی - تنها در نوامبر ۱۹۴۶ توانستند به برمه رفته با احبای ملاقات کنند و اطلاعاتی هم درباره ایام اخیر جناب رومی بدست آوردند. پس از آن هم برخی از مهاجران ممالک اطراف، مخصوصاً شادروان دکتر رحمت مهاجر ایادی امرالله از برمه دیدار کرده اند. بهائی سنتر رانگون در یک خیابان اصلی

پایتخت واقع و محل اجتماع دوستان و تشکیل محافل و کلاسهای مختلف بوده است، و برخی از احبای با نامهای فارسی از نوادگان بهائیان ایرانی هستند که حدود یک قرن پیش به هند و برمه هجرت کرده اند. با وجود عزلت سیاسی و تحدیدات دولتی و فقر عمومی، حیات بهائی احبای مورد توجه همگان است و مقامات کشوری نظر مساعد به آنان دارند. (نگارنده در یک مأموریت به رانگون در سال ۱۹۷۶ در بهائی سنتر به حضور احبای خاصه افرادی از خاندان ایرانی هدایتی، شرفیاب شدم، و شاهد احترام مقامات دولتی به آنان و آگاهی ایشان از تعالیم امر و مرام و مسلک بهائیان بودم) ■



از لطیف ناظمی: شاعر افغانی

از کتاب از باغ تا غزل

### اگر به خانه من میروی

اغلب تأثیر شعرای ایرانی را در آثار شعرای افغانی میتوان دید از جمله شعر زیر که اشاره ای به شعر فروغ فرخ زاد دارد. فروغ میگوید: "اگر بخانه من آمدمی برای من ای مهربان چراغ بیاور" و عنوان شعر زیر "اگر بخانه من میروی" است که در نهایت زیبایی و دلتنگی شاعر از دوری وطن در آن منعکس است:

اگر به خانه من میروی بهار بیاور	سبد سبد گل نارنج از آن دیار بیاور
هزار کوچه لبالب زخوشه خوشه خورشید	هزار باغ پر از سایه چنار بیاور
چمن چمن پر از آواز سبز سبز قناری	و برکه برکه نسیم ز رودبار بیاور
دریچه ها پر از آن آبی مشبک من کن	ستاره های فروزنده بی شمار بیاور
هوای تازه و نمناک دره دره وحشی	سکوت سنگی و معصوم کوهسار بیاور
چو آفتاب نشیند به شانه های هریوا	از آن غروب به شبهای انتظار بیاور
شبی بدزد شمیم تمام تاکبناں را	گل بهار ز دامن گل بهار بیاور
طنین شکوه خیل کبوتران خدا را	گل بهار ز دامن گلبهار بیاور
سلام من برسان بر اسیر دره یمگان	ز شهر زلزله ها، لعل آبدار بیاور
چهار خمکده از بادیه های تلخ نرون را	دو مهر ماه انارم ز قندهار بیاور
گلاب و عنبر و عود و سپند و مشک و قنایز	گلاب و صندل و ریحان جویبار بیاور
ز کوچه باغ پر از یاد خاطرات قدیمی	شبانه بگذر و یکدسته بوی یار بیاور

\* \* \*

چه یاهو بافته ام من چه انتظار غریبی	برای من خبر شهر سوگوار بیاور
زکوی و برزن من مُشت مُشت خاک پر از خون	به فصل غربت من طور یادگار بیاور

نوشته ناتان رونشتاین

ترجمه: صادق مهربان

## بیدار کردن ذوق تبلیغ

اقدام به تبلیغ اگر از روی عشق و علاقه نباشد نتیجه معکوس خواهد بخشید. این حرکت ممکن است منجر به یک جهش کوتاه مدت گردد که چون با احساس قصور و اهمال توأم است نه تنها نتیجه مطلوب از آن حاصل نخواهد شد بلکه برای رفع خستگی ناشی از آن نیز مدتی وقت لازم داریم. هر قدر در امر تبلیغ بیشتر کوتاهی کنیم بهمان اندازه بر میزان قصور و کوتاهی ما افزوده خواهد شد تا جایی که برای دفاع از خود مقرّ و پناهگاهی میجوئیم و حتی از ذکر کلمه تبلیغ و یا کوچکترین شرکتی در آن خودداری میکنیم. در این موقع یک نوع احساس رخوت روحانی ما را فرا میگیرد و گرچه ایمان خود را بحضرت بهاءالله قلباً حفظ میکنیم ولی نسبت بامر بیگانه میشویم. در نهاد ما یک نوع کشمکش عمیق روی میدهد که از دسترس ما دور است ولی از وجود آن آگاه هستیم زیرا دردی دائمی غیر قابل توصیف قلب ما را فشار میدهد و شدت این ناراحتی موقعی که تنها هستیم با هجوم افکار در مغز افزایش

می یابد با وجودی که میدانیم با شروع فعالیت تبلیغی این درد و ناراحتی مرتفع خواهد شد ولی در مقابل آن مقاومت میکنیم و ازاینکه لزوم تبلیغ را بما یادآوری کنند بیم و نفرت داریم. نامه ها و مطالبی که ما را به تشدید فعالیت در امر تبلیغ تشویق میکنند فقط بمنظور انجام وظیفه مطالعه میکنیم ولی آنها را نوعی ملامت و سرزنش می پنداریم. در بعضی موارد این درخواستهای تبلیغی را بمنزله فریاد نامطبوع ناامیدی و یأس تلقی میکنیم و آنها را شأن امرالله نمیدانیم و عقیده داریم که امر الهی هرگز نباید بچنین مرحله ای از تمکین و فروتنی سرفروء آورد علّت این طرز فکر که معمولاً منحصر به خود هر شخصی است آنست که ما نمیدانیم کیفیت واقعی تبلیغ چیست و چرا بهائیان باید به تبلیغ پردازند. انجام عملی کورکورانه حتی اگر به خواش یا درخواست مقام برجسته یا مؤسسه مهمی باشد در هر شخص علی الخصوص در کسانی که مستقلاً فکر میکنند ایجاد شک و تردید

مینماید. اگر بما اختیار داده میشد اغلب ترجیح میدادیم که بدانیم چرا باید بر انجام کاری متعهد و مقید شویم حتی اگر آن کار امری روحانی والهی باشد. برای بیدار کردن حسن علاقه به تبلیغ راهنمایی از طریق تشکیلات منظم وجود دارد ولی بندرت قادر هستند در مدتی طولانی تأثیر و نفوذ خود را حفظ کنند. معمولاً کنفرانسهایی که دارای جو روحانی قوی هستند محیطی مملوّ از احساسات روحانی تولید کرده و عشق به تبلیغ را در شرکت کنندگان برمی انگیزاند ولی دو هفته بعد پس ازآنکه به کار و زندگی جاری معمولی برمیگردیم و مشغول کسب معیشت و پرداخت صورتحسابهای واصله میشویم این غلیان احساسات بتدریج فرو می نشیند و امر تبلیغ در نظر ما اهمیّت و اولویّت خود را از دست میدهد و در صورت یادداشتهای امور جاری شخصی در ردیف آخر قرار میگیرد. ممکن است برگزاری کنفرانسهای متعدّد ازایجاد چنین وضعی جلوگیری نماید اما تشکیل این کنفرانسهای موفقیت آمیز مستلزم



صرف وقت و هزینه زیادی است و بکار بردن نیروهای فوق‌العاده جسمی و ذهنی را ایجاب مینماید. علاوه بر آن یاران از شرکت مکرر در جلسات خسته خواهند شد و از تعداد حاضرین کاسته میشود.

پس در این مورد کمال مطلوب آنست که عشق به تبلیغ از درون قلب برخیزد نه بوسیله تحریک عوامل خارجی. بدون اینگونه ادراک ذوق و شوق بزودی از بین میرود و بجای آنکه مانند یک مبلغ بهائی رفتار نمائیم چون فروشنده‌ای که جهت فروش متاع خود دست و پا میکند جلوه‌گر خواهیم شد، این حالت متحرّی حقیقت را آزرده خاطر میسازد و اثر سوئی درمورد دیانت بهائی برجای گذاشته به حیثیت و نیک‌نامی آن لطمه میزند. اغلب ما در فعالیت‌های تبلیغی شرکت جسته ایم و از خود سؤال کرده ایم که انگیزه ما در این عمل چیست با وجود این به کار خود ادامه داده ایم زیرا احساس کرده ایم که در حال حاضر مسئولیت سنگینی بر دوش داریم تا جامعه بهائی خود را که معمولاً در ایّام قریب به عید رضوان دچار بحران میشود مساعدت نمائیم چه که به اهداف تبلیغی مربوط دست نیافته ایم و وجداناً احساس گناه میکنیم و تقاضای لجنه ناحیه‌ای یا ایالتی تبلیغ وارد عمل میشویم

و چون تمام حواسمان متوجّه انجام وظیفه‌ای است که بر عهده ما گذاشته شده به نحوه اجرای آن توجهی نمیکنیم و غالباً نتیجه مساعی ما نشان میدهد که کار خود را بطور صحیح انجام نداده‌ایم اگر چه این احساس را برای کسی فاش نمی‌سازیم. در جریان فعالیت خود تازه تصدیق‌هایی داریم که نمیدانند حضرت بهاءالله چه شخصیتی است و بعضی که کارت تسجیلی را امضا کرده‌اند گمان میکنند که به عضویت یک باشگاه مترقی اجتماعی درآمده‌اند یا یک مجله را مشترک شده‌اند. در باطن امر عقیده داریم که آنچه کرده ایم مطابق منویات مبارکه در باره تبلیغ نبوده است ولی با خود تعهد میکنیم در آینده نحوه اجرای کار خود را تغییر دهیم ولی زمانی که مجدداً از ما خواهش میشود دست باقدا می‌بزنیم به تصمیم خود وفادار نمی‌مانیم و هر وقت در چنین اقدامات آنی و بدون نقشه شرکت می‌جوئیم کشمکش درونی ما تشدید میگردد یک روحیه نامساعد تبلیغی در وجود ما ایجاد میشود.

#### رابطه بین دعا و تبلیغ

تبلیغ امری بسیار مهمتر و والاتر از آنست که ابلاغ امر مبارک را به کسی یا انعقاد یک بیت تبلیغی را بحساب تبلیغ بگذاریم. این اقدامات فقط بمنزله

ابزار کار میباشند. در واقع تبلیغ عبارتست از آگاهی مداوم و درک روح تعالیم دیانت بهائی و عرضه کردن تجلیات حقیقی آن در جمیع شئون زندگانی روزمره بعبارت دیگر حالت تبلیغی یک کیفیت روانی است که ذوق و شوق دائمی در جلب مردم به امر مبارک در مؤمنین تولید مینماید و این کیفیت ممکن است در صورت ظاهر چندان نمایان نباشد زیرا هر فرد بهائی دارای شغل و مسئولیت‌های خانوادگی نیز میباشد که باید مورد توجه قرار گیرد معذک این حالت جزو تمام وجود شخص میگردد و مانند یک جریان قوی احساسات سرتاسر وجود انسان را احاطه میکند و او را آماده میسازد تا از هر فرصت مناسبی استفاده نماید و پیام جانبخش الهی را بگوش طرف مقابل برساند و میل درونی خود را ارضاء کند. در موارد دیگر این جریان احساسات در ضمیر ناخودآگاه باقی میماند بدون اینکه خود شخص متوجّه وجود آن گردد ولی متحرّی حقیقت این نیرو را لمس مینماید زیرا در چشمان فرد بهائی نوری جذب کننده و در چهره وی شعله فروزنده‌ای مشاهده میکند که وی را بطرف خود میخواند. این کیفیت روانی همان حالتی است که به شخص نیرو میدهد تا اعمال و رفتار خود را کاملاً با

روح تعالیم مبارکه منطبق سازد و چنین نیروئی در نتیجه ممارست شدید و توسل منظم بدعا و مناجات و کسب معارف امری حاصل میگردد.

و چون این کیفیت روانی تقویت شود بالطبع خود محرک و موجد نیروی عمل و اقدام میگردد بهمان طریقی که ساقه جوان یک گیاه از درون بذراکشته شده خاک را میشکافد و بطرف نور آفتاب شروع به حرکت و رشد و نمو مینماید.

یک معلم کالج در امریکا این تحول را بطور مرموزی کشف کرد. در نظر وی کشف این مسئله واقعاً مرموز بود زیرا نه تنها نتیجه عمل خود راپیش بینی نکرده بود بلکه هرگز بماهیت نیروئی که قلب وی را بکلی دگرگون کرده نیاندیشیده بود.

این شخص پس از آنکه از تأثیر دعا و مناجات و مطالعه آثار مبارکه در امر تبلیغ واقف گردید تصمیم گرفت دستور حضرت بهاءالله را در این مورد بطور مداوم و روزانه پیروی نماید. قریب ششماه ازاین جریان گذشته بود که یک روز پس ازخاتمه تدریس در کلاس درس به تبعیت از یک نیروی درونی مصمم شد نهار خود را در رستورانی که توسط دانشجویان درمحوطه کالج اداره میشد صرف نماید در صورتی که تا کنون بعلت هوای دودآلود و

سروصدا و غذای نامساعد این رستوران از رفتن بانجا خودداری کرده بود زیرا به نوع غذای خود خیلی اهمیت میداد ولی آنروز در وقت نهار ناخودآگاه خود را جزو سایر مشتریها دید که برای سفارش غذا در صف بانتظار نوبت ایستاده بودند و ناچار میبایستی به صرف غذایی که قطعاً با مواد شیمیائی آلوده شده و با نان سفید عرضه میشد تن دردهد. هنگامیکه با سینی غذا وارد سالن نهارخوری شد چشمش بدو نفر از دانشجویان کلاس خود افتاد و ملاحظه کرد که یکی از آنها بر پا خواسته و با اشاره دست وی را به سر میز نهارخود دعوت مینماید قبل از اینکه مشغول تناول غذا شود دانشجویی که وی را به سر میز خود دعوت کرده بود از او سؤال کرد که نظر وی در باره خوشحالی و سرور چیست. ظاهر امر گواه بر این بود که دو دانشجو در باره این موضوع گرم بحث ومذاکره بودند و وی را بعنوان حکم و داور در اینمورد دعوت کرده بودند ولی وضع چنین ایجاب کرد که احتیاج به داورى و حکمیت نبود زیرا پس از آنکه معلم نامبرده بعنوان یک فرد بهائی بدون آنکه نامی از امر ببرد نظر خود را در باره خوشی و سرور توضیح داد ناگهان بخاطر آورد که با اخذ تصمیم برای صرف غذا در

این رستوران فرصت مناسبی برای تبلیغ در اختیار وی قرار داده شده است این فکر باندازه ای او را بهیجان آورد که سروصدا و دود سیگار او را ناراحت نمینمود و برای دانشجویان نیز نظر معلم بسیار جالب وشگفت آور بود و آنها سؤالات دقیقی را مطرح کردند و در آخر مباحثه ازاستاد خود خواستند که منبع و سرچشمه نظر فلسفی خود را برای آنان فاش سازد و اوتقاضای آنها را اجابت نمود.

چند هفته بعد پس از گفتگودر موقع صرف چند غذای دیگر باهم یکی ازدانشجویان و همسرش بمنزل استاد مربوطه آمدند تا بیشتر در باره امر مبارک مذاکره نمایند و از او خواستند که کتب بهائی در اختیارشان قرار دهد.

معلم مورد بحث تصمیم در مورد تغییر برنامه غذایی خویش را که در اجرای آن مصر بود بعنوان یک نوع فداکاری وگذشت تلقی ننمود بلکه آنها نتیجه عنایت ولطف الهی و یک تجربه آموزنده بحساب آورد ومتوجه این حقیقت شد که اجرای دعای روزانه و کوشش در کسب بیشتر معلومات دارای چه اهمیت حیاتی در امر تبلیغ بوده و وسیله جلب نیروی مدد دهنده الهی میباشد که در برخی موارد بصورتی نمایان میگردد که به ندرت میتوان چنین جرأت و تهوری را تحصیل نمود. ■



## چند ضرب المثل

دکترو حید رأفتی

مقاله ذیل نوزدهمین مقاله‌ای است که در باره ضرب المثل‌های منقول در آثار بهائی به رشته تحریر درآمده است. برای ملاحظه شرح مربوط به سابقه انتشار این سلسله مقالات به مجله عندلیب (سال نوزدهم، شماره اول، شماره پیاپی ۷۳، ص ۴۴) مراجعه فرمائید.

معلوم شد. مثل را در باره مدعی فضل و هنری گویند که در معرض امتحان درآمده کذب ادعایش معلوم گردد" (۲)

### دوم - تعرف الاشياء باضدادها

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:

"هوالبهی. ای ثابت بر عهد و پیمان ورقه ناطقه ملاحظه کرد و مضامین سبب حیرت شد ولی ازجهتی ملاحظه گشت که چنین امر عظیم میثاق شدید وعهد قدیم ربّ کریم البتّه بی امتحان و افتتان کلی و طوفان کبیر نخواهد شد تا شدت شتا و برف و بوران و یخ و سرما و بادهای تند ریشه کن و هواء اشتداد نیابد بهار جانپرو نیاید و نسیم ربیع مشکبار نوزد و اوراق و ازهارنشکفد و دشت و صحرا رشک جهان جنان نگردد گل صد برگ بوی عبیر و عنبر نشر نماید ابر نیسان نگرید ساحت گلزار و چمن نخندد تا این امتحان شدید بمیان نیاید و فریاد ضعفاء بآسمان نرسد و متزلزلون بمیان نیاید علم میثاق در قطب آفاق مرتفع نگردد و نفحات حقیقه عهد و پیمان مشام دل و جان معطر نماید. تا متزلزلی پیدا نشود مقام عالی ثابتین واضح و مشهود نگردد، تعرف الاشياء باضدادها. تا ظلمت لیله لیل باشد انوار شمس حقیقت مشهود نگردد. پس محزون مباشید مغموم مگردید "الم احسب الناس ان يقولوا آمنا و هم لا یفتنون" البتّه

### اول - فضیلت شما معلوم شد

حضرت بهاءالله در اثری که از لسان میرزا آقاخان خادم الله عزّ صدور یافته چنین می فرمایند:

"هذا کتاب من خادم الرحمن الذی سقى بعبدالله واشتهر بآقاجان الى الذينهم انقطعوا عن ظل الشيطان... و دیگر در باره دفن هیکل ظهور یعنی نقطه اولی روح من فی ملکوت الامر والحق فداه ذکر نموده بود که اذا قتل القائم یدفنه الحسین روحی فداه و بعد معنی نموده یعنی حقیقه الحسینیّه و حقیقت حسینیّه را هم به جای دیگر تفسیر کرده. قل یا ایها المشرک بالله قد تحرفت کلمة الاعظم عن مواضعها والله اگر همین یک عبارت را ادراک می نمودی هرآنچه صیحه میزدی و از دنیا و خلق آن اعتراض می جستی، به قول قائلین قول که فضیلت شما معلوم شد اولاً آن که این دفن مقصود این نبوده که تو ادراک نموده ای فوالله قد دفن فی قلب الحسین و انت لاتشعر وتکون من الغافلين..." (۱)

در باره قول قائلین مبنی بر "فضیلت شما معلوم شد" در کتاب مثلهای فارسی رایج درکرمان چنین آمده است: "گویند پزشکی اروپائی با یک نفر ایرانی بحث و جدل می کرد. پزشک اروپائی در ضمن سخناناش گفت من به اندازه موهای سر تو معلومات دارم. ایرانی که اتفاقاً سرش طاس بود کلاه را از سرش برداشته گفت فضیلت حکیم صاحب

آزمایش پیدا شود و متزلزلون در میان آیند ولی باید مدارا نمود و ملاحظه کرد لفظ کربهی نسبت بنفسی نگفت ناقضین را به جمال مبارک حواله کرد احباً را آگاه نمود و شبهات را باطل کرد و براهین قاطعه الهیه را اقامه نمود و دلائل قویه رحمانیه را بلسان ملاطفت بیان کرد بعضی را نصیحت مشفقانه نمود و بعضی را از خواب غفلت بنوع خوشی بیدار نمود و بیهوشان را هشیار کرد و جادلهم بآلتی هی احسن را باید منظور داشت. باری در حق نفسی کلمه رکیک جائز نه نهایت تعبیر شدید تزلزل باشد و غفلت و احتجاب فوق این جائز نه چه در حق متزلزلین این حزب و چه در حق سائر ملل و امم، حضرت ابن ابهر علیه بهاء الله الابهی با حکمتند ع" (۳)

تمثیل "تعرف الاشياء باضدادها" در امثال و حکم دهخدا مذکور شده و در باره آن چنین آمده است: "تعرف الاشياء باضدادها. چیزها به ناهمتای خویش شناخته شود. تمثیل:

زانکه ضد را ضد کند پیدا یقین

زانکه با سرکه پدید است انگبین

بد ندانی تا ندانی نیک را

ضد را از ضد توان دید ای فتی

پس بضد نور دانستی تو نور

ضد ضد را می نماید در صدور

که نظر بر نور بود آنگه برنگ

ضد بضد پیدا بود چون روم و زنگ

چون رهیدی بینی اشکنجه و دمار

زانکه ضد از ضد گردد آشکار

چون شدی در ضد بدانی ضد آن

ضد را از ضد شناسند ای جوان

چون نمی ماند همی ماند نهان

هر ضدی را تو بضد آن بدان

(مولوی)

نظیر: یکتا نشود هرگز آشکارا.

(ناصر خسرو)

چو باطل را نیاموزی ز دانش

ندانی قیمت حق ای برادر

که داند قدر سنبل تا نبیند

برسته همبرش سعدان و کنگر

(ناصر خسرو) (۴)

تمثیل مزبور به صورت "الاشياء انما تتبين باضدادها" و "بضدها تتبين الاشياء" نیز به کار رفته و در شعر ابوالطیب متنبی به این صورت آمده است:

من يظلم اللّٰؤماء في تكليفهم

ان يصبّحو و هم له اكفاء

و نذيمهم و بهم عرفنا فضله

و بضدها تتبين الاشياء

شیخ محمود شبستری مضمون این عبارت را بدین گونه سروده است:

باز دادن ضدهای راه خدا

که به ضدّ است چیزها پیدا (۵)

سوم - گر در یمنی چو بامنی پیش منی

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:

"بمبئی

بواسطه آقا جمشید

جناب اسفندیار مهربان

هوالبهی ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید الحمد لله مفاد آن

دلیل بر ازدیاد الفت و محبت و اتحاد بود از عدم مجال مختصر

مرفوم می گردد قطع علاقه شما از بمبئی جائز نه زیرا در آنجا

وجود شما لازم و در ارض مقدس شغل و عملی غیر موجود و

امتحانات شدید اگر در یمنی و با روح و ریحانی پیش منی

وعلیک البهاء الابهی. بجمع یاران تحیت ابداع ابهی برسانید.

۱۱ ذی حجه ۱۳۳۹ حیفاء عبدالبهاء عباس."

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

"باطوم جناب حسین همدانی



راند. در خصوص حضور بآستان مبارک مرقوم نموده بودید این ایام وجود شما در آن صفحات لازم و در ارض مقصودفته ازهر جهت متتابع لهذا در وقتش احضار نمائیم ع.ع. (۷)

و نیز حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح جناب آقا محمد مصطفی بغدادی چنین می فرمایند:

"یا حبیبی المحترم قد اطلعت بمضمون الخطاب ... و اما الفسخ مع الرجل و الفصل یحجه عن الفضل فیعامله الله بالعدل اللهم عاملنا بفضلک لا بعدلک و حیث ان القطا لو ترک لنام یقتضی ان جنابکم ان تحملوا منه و لاتترکوه ع.ع. ..."

مثل منقول در الواح فوق در امثال و حکم دهخدا (ج ۳، ص ۱۳۷۲) به این صورت آمده است: "لو ترک القطا لیلاً لنام" و نیز در کتاب الحيوان فی الادب العربی چنین مسطور است: "لو ترک القطا لنام. یضرب مثلاً للرجل یستثار للظلم فیظلم" (۸)

میدانی در مجمع الامثال نیز مثل مورد بحث را به صورت "دع القطاینم" نقل نموده و در ذیل آن چنین آورده است: "یضرب فی ترک امریهام بامضائه ذکر أن بعض اصحاب الجیوش اراد الايقاع بالعدو، فاستطلع رأى الذى فوقه فى ذلك، فوقع فى كتابه، دع القطاینم" (۹)

میدانی در مجلد ثانی کتاب مجمع الامثال (ص ۱۷۴-۱۷۵) نیز مثل مزبور را به صورت "لو ترک القطا لیلاً لنام" ثبت نموده و شرحی از سابقه آن به دست داده است. دکتر محمد توفیق ابوعلی نیز در کتاب الامثال العربیة والعصر الجاهلی که به مطالعه تحلیلی ضرائب الامثال اختصاص دارد شرحی در باره مثل مزبور به رشته تحریر درآورده است. (۱۰)

از مطالعه مجموعه این شروح و توضیحات چنین استنباط می شود که مقصود از مثل آن است که اگر همه و سروصدائی در اطراف مطلبی بلند نشود آن مطلب از سر زبانها خواهد افتاد و به دست فراموشی سپرده خواهد شد.

قطا بر حسب مندرجات لغت نامه دهخدا "مرغی

ای ثابت بر پیمان آرزوی کوی جانان داری و مشتاق عتبه حضرت رحمن هستی و این آرزو منتهی آمال روحانیان ولی بشرط اینکه محذوری درمیان نباشد این ایام ارض مقدسه در سراسر مضطرب است ولی صبر و سکون و ثبات تا بحال نگاهداشته و اگر این نبود صدمرتبه تا بحال بر هم خورده بود زیرا فتنه فتنه جویان چه آشکار و چه پنهان دائم و مستمر است آنی مهلت نمیدهند و فراغت نجویند لهذا این عبد بالتیابه از آن یار روحانی بتلاوت زیارت پردازد و عون و عنایت طلبد تو نیز باین وکالت راضی باش و شب و روز بیاد جمال پروردگار پرداز یادش قرب معنوی است و ذکرش وصلت روحانی و چون چنین باشی در انجمنی و محرمی و همدمی هرچند در یمنی و علیک التحیة والثناء."

تلمیح حضرت عبدالبهاء در آثارفوق به "پیش منی و در یمنی" ناظر به بیتی است که در امثال و حکم دهخدا چنین ثبت شده است:

"گر در یمنی چو با منی پیش منی

گرپیش منی چو بی منی در یمنی

... من با تو چنانم ای نگار یمنی

خود در غلظم که من توام یا تو منی

منسوب به شیخ ابوسعید ابوالخیر" (۶)

#### چهارم - لو ترک القطا لنام

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:

"یزد

جناب آقا طاهر علیه بهاء الله الابهی

هو الله الحمد لله شما از شدت ثبوت و رسوخ تلافی لغزش و فتور اخوی نمودید اگرچه آن بیچاره قصوری ندارد دیگران دلالت و تحریک و تشویق مینمایند، لو ترک القطا لنام. اگر مرکز فتور چنین جسور نبود ابداً نفسی از ظل دور و مهجور نمی شد حکایت ربّ انا اطعنا سادتناست و بس ولی عبدالبهاء با این جفاها رب اهد قومی انهم لایعلمون گوید و اللهم الی صراطک المستقیم دعا نماید و اکشف عنهم السوء انک انت الرحمن الرحیم بر زبان

ششم - الفقیر الصبور خیر من الغنی الشکور  
حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:  
"طهران

جناب مصطفی خان نوری علیه بهاء الله الابهی  
هو الله ای هموطن محبوب آفاق نامه بدیع المعانی از آن حبیب  
روحانی در اقلیم یوسف کنعانی وصول یافت نظماً ترجمه اشعار  
امه الله لونیز ویت ملاحظه گردید این آهنگ جانفزا و کلبانگ  
بلبل وفا بود که بلسان شرق ترجمه شده بود قرائتش سبب سرور  
گردید زیرا در ستایش جمال مبارک بود و ترجمه از برای امه  
الله لونیز ویت به امریک ارسال گردید و اما ترجیع چون تطبیق  
بعقاید عبدالبهاء شد مطابق نیامد از جهت فصاحت و بلاغت  
معانی بکر، شما را بستائیم و اما از جهت تجاوز از عقیده عبدالبهاء  
بزاریم و بنالیم تا ترجیعی در بندگی و عبودیت و محویت و فناء  
عبدالبهاء برشته نظم درآرید آنوقت سبب سرور بی منتهی گردد و  
در انجمن یاران بالحن بدیع ترتیل شود و سبب تأیید و توفیق  
گردد وعقدۀ مشکله در کار گشوده شود.

از گرفتاری بطلبکار و کیسه تهی مبارک و ضیق معیشت نگاشته  
بودید آهنگ طبل و دهل افلاسی است که از جمیع آفاق بلند  
است ولی می سوزند و می سازند لکن امید چنان است که صوت  
ناقور افلاسی مسموع نشود و معسور بمیسور مبدل گردد اگر چه  
در حالت افلاسی و اخلاص سهیم و شریک عبدالبهائی و تاب و  
توانی می نمائی الفقیر الصبور خیر من الغنی الشکور. از خدا  
خواهم که از برای حضرت خان و میرزا اسبابی فراهم آید که  
راحت جان و سرور وجدان یابند سرودی جدید با نوت امه الله  
لونیز ویت ارسال نموده بود بجهت شما ارسال می شود و علیک  
البهاء الابهی ع" (۱۳)

جناب محمود زرقانی در کتاب بدایع الآثار از  
بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء چنین آورده است:  
"... بیانات مبارکه منتهی باین شد که فقیر صابر  
بهرتر از غنی شاکر است اما فقیر شاکر بهتر از فقیر  
صابر است و بهتر از همه غنی منفق است که از  
امتحان خالص مانده و سبب آسایش نوع انسان

است که به فارسی آن را سنگخوار گویند و گویند  
که آواز کردن قضا در بیابان مسافران را دلیل باشد  
بر این که در اینجا آب است" (لغت نامه، ذیل قضا)  
و در ذیل "سنگخوار" و "سنگ خوارک" در همین  
لغت نامه چنین آمده است که آن پرنده ای است  
از رسته ماکیان که در صحاری لای بوته های گون  
و خارها لانه می سازد و دارای پرواز مقطع و کوتاه  
ولی سریع می باشد. پرهایش خاکستری تیره و قدش  
کوچکتر از کبک است و ازدانه های بذور مختلفه  
تغذیه می کند.

پنجم - هرکه بامش بیش برفش بیشتر  
در توقیعی که از طرف حضرت ولی امرالله به اعزاز  
جناب حاجی محمد سمنانی خوروش عزّ صدور یافته  
چنین مذکور است:  
"... در عالم خلقت کمال مطلق یافت نشود و هیچ مخلوقی از  
ملال خالی نباشد هیچ تنی از اندوه و کلال فارغ نه هرکه بامش  
بیش برفش بیشتر، درویش را غم نانی جهانیان را غم جهانی  
یکی مبتلای مشاغل سیاسی است یکی دچار زحمات تجاری و  
یا زراعی بعضی غریق مصائب قومی و وطنی و جمعی اسیر  
انقلابات مذهبی و هریک را گمان چنان که اگر در آن طریق  
مخصوص سیر و سلوک نمینمود بآن گونه بلایا مبتلا نمی شد. بلی  
نوع بشر اگر عموماً مطابق قانون و ناموس جلیل اکبر روش و  
سلوک مینمودند بی شبهه هر زحمتی برحمت مبدل می شد و  
هر نعمتی به نعمت تبدیل می گشت..." (۱۱)

مثل منقول در اثر فوق در کتاب مثلهای فارسی  
رایج در کرمان مذکور شده (ص ۲۷۲) و در ذیل  
آن چنین آمده است: "ثروت بیشتر موجب گرفتاری  
بیشتر است" و در کتاب ضرب المثلهای مشهور  
ایران در ذیل مثل فوق چنین مذکور است: "همانند:  
خدا برف به اندازه بام می دهد، هر که دخلش بیش  
خرجش بیشتر" (۱۲)



### یادداشتها

۱- لوحی که فقره‌ای از آن نقل گردید از آثار ادرنه است و در شرح افکار و اعمال میرزاحسین متولی قمی عزّ صدور یافته است. در فقره منقول مطلبی که مطرح شده در اشاره به احادیث اسلامی است که حضرت حجت یا قائم آل محمد راحضرت سیدالشهداء حسین بن علی باید کفن و دفن نماید. در این مورد از جمله در بحارالانوار مجلسی (طهران: اسلامیه، ۱۳۹۸ هـ.ق، ج ۵۱، ص ۵۶) چنین آمده است که "... جاء الحجة الموت فيكون الذي يلي غسله و كفنه و حنوطه و ايلاجه حضرته الحسين ...". معنی عبارت آن که وقتی حضرت حجت را وفات فرا میرسد امام حسین او را غسل و کفن و حنوط کرده به قبر می‌گذارد.

جمال قدم در لوح مبارک خود را بمنزله رجعت حسینی دانسته و از حدیث چنین تعبیر می‌فرمایند که من حبّ حضرت حجت را در قلب خود مدفون و مکتوم داشته‌ام. البته سالها بعد از نزول این لوح محلّ کفن و دفن عرش حضرت رب اعلی بوسیله جمال قدم در کوه کرمل معین شد و وسائل تحقق این امر به حسب ظاهر نیز فراهم آمد.

جناب نعیم سدهی در اشعار خود چنین آورده است که:

کفن و دفن حنوط قائم را متصدی جمال ابهی شد

۲- احمد ابریشمی، مثلهای فارسی رایج در کرمان (طهران: زیور، ۱۳۷۷)، ص ۲۹۵.

۳- در این لوح مبارک عبارت "الم احسب الناس ..." آیه ۲ در سورة عنكبوت است. عبارت "وجادلهم بالتی ..." نیز آیه شماره ۱۲۵ در سورة نحل است.

۴- علی اکبر دهخدا، امثال و حکم (طهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱)، جلد ۱، ص ۵۴۸.

۵- نگاه کنید به کتاب شمس الدین محمد لاهیجی موسوم به مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز (طهران: زوار، ۱۳۷۱ ه.ش)، ص ۱۰، ۱۷۰ و ۶۲۴-۶۲۵، با مقدّمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا برزگرخالقی و عفت کرباسی.

۶- امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۲۹۲.

۷- مخاطب لوح فوق جناب حاجی محمد طاهر مالگیری یزدی است. مقصود از "آخوی" برادر حاجی محمد طاهر است که حاجی علی یزدی نام داشته و مدتی با اهل فتور محصور بوده و پس از توبه و انابه به مرکز میثاق توسل

گشته باآنکه شکر سبب ازدیاد نعمت است ولی کمال شکر بانفاق است و مقام انفاق اعظم مقامات. این است که می‌فرماید: لن تنالوا البرّ حتّی تنفقوا مما تحبون. بعد حکایت فرمودند که یکی از پادشاهان وقت مردن آرزوی مقام فقرا را مینمود و میگفت کاش من فقیر بودم که اولاً ظلم نمی‌نمودم و ثانیاً دم آخر حسرتی نداشتم فقیری شنید و گفت الحمدلله که ملوک وقت موت آرزوی فقیر بودن می‌نمایند ولی ما فقرا وقت مردن هیچ آرزوی این که کاش پادشاه بودیم نمی‌کنیم ... (۱۴)

عبارت "الفقیر الصّبور..." که در لوح جناب مصطفی خان نوری مذکور شده و مضامین آن در بیانات شفاهیه حضرت عبدالبهاء نیز نقل گشته ظاهراً از کلمات اهل تصوّف است که حکم مثل سائر پیدا نموده است. در کتاب فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی در این باره چنین آمده است که "... در فضیلت فقر و زهد، عقلا و علما را خلافی نبود، و لیکن خلاف در آن بود که فقیر صابر فاضلتر است یا توانگر شاکر؟ جمعی بر آن رفته اند و بعضی بر این" (۱۵)

و نیز ابن قیم الجوزیه در کتاب تهذیب مدارج السالکین در باره این مطلب چنین آورده است:

"... و اما کلامهم فی مسألة "الفقیر الصّابر، والغنی الشّاکر" و ترجیع احدهما علی صاحبه.

فعند اهل التّحقیق والمعرفة: انّ التّفضیل لایرجع الی ذات الفقر والغنی. و انّما یرجع الی الاعمال والاحوال والحقائق، فانّ التّفضیل عند الله تعالی بالتّقوی، و حقائق الایمان. لا بفقر و لا غنی، كما قال تعالی: ﴿ان اکرّمکم عندالله اتقاکم﴾ (الحجرات: ۱۳) و لم یقل: افقرکم و لا اغناکم ... (۱۶)

ملاً احمد نراقی نیز فصلی در کتاب معراج السّعاده به فضیلت فقیر صابر بر غنی شاکر اختصاص داده و در باره این مطلب مفصّل به بحث پرداخته است (۱۷) ■

رحمت نذری، شاعر تاجیک

## ترانه

ایا نیلوفر دریایی من،  
بخندی بر سر سودایی من  
چو شمعى در کف امواج بشکف  
فروزان کن شب تنهایی من،  
از عشق آخر شدم دریای بیتاب  
دلم آب و دلم آب و دلم آب.

ایا گلماهی دریایی من،  
چرا لالی زسیر آوایی من؟  
بفریادی بگو دریا بدریا  
سخن از عشق و از شیدایی من.  
از عشق آخر پیچم همچو گرداب  
دلم آب و دلم آب و دلم آب

ایامرغابی دریایی من،  
توی دنیای من،

دارایی من  
پرافشانی بکن چون مرغ بختم  
به بالای سر سودایی من  
ازعشق آخر پیچم همچو سرخاب \*  
دلم آب و دلم آب و دلم آب

\* سرخاب- نام رودخانه‌ای است در تاجیکستان

جسته و در عین ثبوت و رسوخ بر امراالله به ملکوت ابهی صعود نموده است. حاجی علی یزدی را رساله کوچکی در اثبات عهد و میثاق الهی است که در ۴۳ صفحه به طبع رسیده است. در لوح جناب مالمیری عبارت "رب انا اطعنا..." ناظر به آیه ۶۷ در سورة احزاب است.

۸- شاکر هادی شکر، الحيوان فى الادب العربى (بيروت: مكتبة النهضة العربية، ۱۹۸۵م)، ج ۳، ص ۱۴۵.

۹- ابی الفضل احمد بن محمد المیدانی، مجمع الامثال (بيروت ؟ : مطبعة السنة المحمدية، ۱۹۵۵م)، ج ۱، ص ۲۷۰.

۱۰- الدكتور محمد توفيق ابوعلی، الامثال العربية والعصر الجاهلی (بيروت : دارالفنّان، ۱۹۸۸م)، ص ۱۱۳-۱۱۴ و ۲۸۷.

۱۱- عبدالحمید اشراق خاوری، مانده آسمانی (طهران: مؤسسه مکی مطبوعات، ۱۲۹ ب)، ج ۳، ص ۸-۹.

۱۲- غلامرضا آذرلی، ضرب المثلهاى مشهور ایران (طهران: ارغوان، ۱۳۷۰)، ص ۴۸۵.

۱۳- این لوح در کتاب ظهورالحق (طهران: مؤسسه مکی مطبوعات، ۱۳۱ ب، ص ۴۳۵-۴۳۷)، اثر جناب فاضل مازندرانی به طبع رسیده و شرح احوال و خدمات جناب مصطفی خان نوری نیز در همین مأخذ به تفصیل مذکور شده است. برای ملاحظه شرح احوال امة الله لونی ویت به کتاب عالم بهائی (ج ۸، ص ۶۶۱-۶۶۴) مراجعه فرمائید.

۱۴- محمد زرقانی، بدایع الآثار (لانگنهان: لجنه مکی نشر آثار، ۱۹۸۲م)، ج ۱، ص ۱۸۵-۱۸۶. عبارت "لن تنالوا..." که در بیانات حضرت عبدالبهاء نقل شده آیه ۹۲ در سوره آل عمران است.

۱۵- دکتر سید جعفر سجّادی، فرهنگ اصطلاحات و تعبيرات عرفانی (طهران: طهوری، ۱۹۹۱م)، ص ۶۲۵.

۱۶- ابن قیم الجوزیه، تهذيب مدارج السالكين (بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۹۹۱م)، ج ۲، ص ۷۵۱.

۱۷- ملا احمد نراقی، معراج السعادة (طهران: دهقان، بی تاریخ)، ص ۲۹۵-۲۹۶.



دکتر سهراب خوشبین

## عشق

یا ابن الانسان؛

احببت خلقک فخلقک فاحببنی کی اذکرک

حضرت بهاء الله

وفی روح الحیاة اثبتک

ولی فلاسفه در مورد عشق نظری دیگر دارند. آنها عشق را به سه قسم تقسیم میکنند. عشق اصغر، عشق اوسط و عشق اکبر. عشق اصغر، همان عشق‌های ظاهری است که بین مرد و زن بوجود می‌آید. عشق اوسط، عشق حکماء و علماء میباشد که عشق به تفکر و تعمق در صنع خدای متعال و حقایق موجودات است ولی عشق اکبر اشتیاق به لقای حق و معرفت ذات و شهود و صفات در ذات الهی است. نظر فلاسفه بر این است که اگر عشق اکبر وجود نداشت همه موجودات طراً مضمحل و نابود میشدند و آنچه حافظ ممکنات و معلولات نازله میباشد عشق عالی است که ساری و جاری در تمام ممکنات و موجودات جهان هستی است زیرا تمام موجودات عالم طالب و عاشق کمالند و غایت این مرتبه از عشق تشبه به ذات خدای متعال میباشد. ازدیدگاه بسیاری از فلاسفه عشق دو قسم است حقیقی و مجازی. عشق حقیقی محبت الله و صفات و افعال او است. الفت رحمانی و الهام شوقی است و ذات حق که واجد تمام کمالات بوده و عاقل و معقول بالذات است عاشق و معشوق است و بالجملة عشق حقیقی، عشق به لقاء محبوب حقیقی است که ذات احدیت است.

عشق مجازی و یا عشق ظاهری عشق غیرحقیقی، موقت و زودگذر است و در موجودات زنده سبب جلب و جذب یکی بدیگری میشود و نتیجه این جذب

اساس خلقت بر عشق بنا نهاده شده و خداوند متعال گل انسان را با شبنم عشق ساخته و پرداخته است. ابو سعید ابوالخیر:

از شبنم عشق خاک آدم گل شد

صد فتنه و شور در جهان حاصل شد

صد نشتر عشق بر رگ روح زدند

یک قطره از آن چکید و نامش دل شد

دیانت مقدس بهائی نیز با عشق شکل گرفته و با تسخیر قلبها آغاز شده است و از ابتدای شروع آن عاشقان از جان گذشته عاشقانه بمیدان شهادت و فنا شتافتند و بیش از بیست هزار شهید رنگی جاودانه برگل عشق زدند و هنوز هم این قصه ادامه دارد.

لغت عشق از عشقه مشتق شده و عشقه که بنام عشق پیچان نیز معروف است گیاهی است بسیار کم برگ که به درختان دیگر می‌پیچد و آنها را خشک می‌کند ولی خود به طراوت و تازگی باقی میماند. گللهائی برنگ زرد مایل به سبز دارد و میوه‌اش پس از رسیدن برنگ سیاه درمی‌آید. عشق نیز چون گیاه عشقه همه چیز را می‌سوزاند و از بین میبرد و خود چون سمندر از نارخارج شده و قلب دیگری را تسخیر میکند و می‌سوزاند و نمیسوزد.

عرفا عشق را پنج درجه دانسته اند. اول - فقدان دل که دل باختن است. دوم - تأسف که عاشق در این مرحله بی معشوق از زندگی متأسف است. سوم - وجد و خوشحالی. چهارم - صبابت که عاشق در این مقام از غلبه عشق مدهوش و بی هوش است.

نشود و عاشق در این رتبه جز معشوق خیالی ندارد و جز محبوب پناهی نجوید و در هر آن صدجان رایگان در ره جانان دهد و در هر قدمی هزار سر در پای دوست اندازد ای برادر من تا بمصر عشق درینائی بیوسف جمال دوست واصل نشوی و تا چون یعقوب از چشم ظاهری نگذری چشم باطن نگشائی و تا بنار عشق نیفروزی بیار شوق نیامیزی و عاشق را از هیچ چیز پروا نیست و از هیچ ضری ضرر نه، از نار سردش بینی و از دریا خشکش یابی.

نشان عاشق آن باشد که سردش بینی از دوزخ

نشان عارف آن باشد که خشکش بینی از دریا

عاشق از خود میگذرد و همه چیز حتی خویشتن خویش را در راه معشوق فدا میسازد زیرا همه اوست و به چیز دیگری فکر نمی کند آنچه می خواهد برای معشوق است، همه وجود او دل شده و جز معشوق نمی بیند. عاشق از خود می میرد و به معشوق زنده میشود، از صفات خود نیست شده و در صفات معشوق هست میشود و از علم او عالم میشود. اگر خود را دوست دارد او را دوست دارد و اگر او را دوست دارد خود را دوست خواهد داشت و همه او میشود. مولوی می گوید: (مثنوی ص ۹۲۹)

گفت معشوق به عاشق زامتحان

در صبحی کی فلان ابن الفلان

مر مرا تو دوست داری ای عجب

یا که خود را راست گو یا ذاالکرب

گفت من در تو چنان فانی شدم

که پُرم از تو زساران تا قدم

بر من از هستی من جز نام نیست

در وجودم جز تو ای خوش کام نیست

ز آن سبب فانی شدم من این چنین

همچو سرکه در تو بحر انگبین

همچو سنگی کوشود کل لعل ناب

پر شود او از صفات آفتاب

وصف آن سنگی نماند اندرو

پر شود از وصف خود او پشت و رو

بعد از آن گر دوست دارد خویش را

و انجذاب بقای نسل می باشد. افلاطون عقیده دارد که روح انسان در عالم مجردات و قبل از ورود باین عالم حقیقت زیبایی و حسن مطلق را بدون پرده و حجاب دیده و چون در این دنیا زیبایی ظاهری و نسبی و مجازی را می بیند بیاد آن زیبایی مطلق که قبلاً دیده میافتد، غم هجران باو دست میدهد، هوای عشق در قلبش رخنه میکند و فریفته جهان میشود و چون مرغی گرفتار در قفس می خواهد قفس را بشکند و بسوی او پرواز کند، بنابراین عواطف و عوالم محبت همه همان شوق لقای حق است.

اما عشق جسمانی مانند زیبایی صوری مجازی است و عشق حقیقی، سودائی است که بسر حکیم میزند و همچنانکه عشق مجازی سبب خروج جسم از عقیمی و مولد فرزند و مایه بقای نوع بشر است عشق حقیقی هم روح و عقل را از عقیمی رهائی داده و مایه ادراک اشراقی و دریافتن زندگی جاوید یعنی نیل به معرفت حقیقت، خیر مطلق و حیات روحانی است و انسان هنگامی به کمال علم میرسد که به حق واصل و به مشاهده جمال او نائل شود و اتحاد عالم و معلوم و عاقل و معقول حاصل گردد. برای رسیدن به حق و به عالم الهی انسان باید از هفت مرحله یا هفت وادی بگذرد که عبارتند از: طلب، عشق، معرفت، توحید، استغنا، حیرت و فنا.

عشق دومین وادی از این مراحل است و انسان پس از گذشتن از وادی طلب بآن وارد میشود. حضرت بهاء الله در اثر عرفانی هفت وادی، در مورد وادی عشق میفرمایند: (آثار قلم اعلیٰ ج ۳ ص ۹۹ و ۱۰۰)

"و در این شهر آسمان جذب بلند شود و آفتاب جهانباب شوق طالع گردد و نار عشق برافروزد و چون نار عشق برافروخت خرمن عقل بکلی بسوخت در این وقت سالک از خود و غیر خود بی خبر است نه جهل و علم داند و نه شک و یقین نه صبح هدایت شناسد و نه شام ضلالت از کفر و ایمان هر دو در گریز و سم قاتلشی دلدیر اینست که عطار گفته:

کفو کافر را و دین دیندار را ذره دردت دل عطار را

مرکب این وادی درد است و اگر درد نباشد هرگز این سفر تمام



دوستی خود بود آن ای فنا  
 و ر که خود را دوست دارد اویجان  
 دوستی خویش باشد بی گمان  
 تا خود را دوست دارد لعل ناب  
 خواه تا او را دوست دارد آفتاب  
 اندرین دو دوستی خود فرق نیست  
 هر دو جانب جز ضیای شرق نیست  
 تانشد اولعل خود را دشمن است  
 زانک یک من نیست آنجا دومنست

عقل که وسیله دفع ضرر و جلب منفعت است در  
 وادی عشق جایی ندارد زیرا عاشق ضرر را برای  
 خویش و منفعت را برای معشوق میخواهد بطوریکه  
 جان در راه او نثار میکند.  
 آنجا که عشق خیمه زندجای عقل نیست

غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی  
 حضرت بهاءالله میفرمایند: (هفت وادی ص ۱۰۱)  
 عشق در هرآنی عالمی بسوزد و در هر دیار که عَلم برافرازد  
 ویران سازد در مملکتش هستی را وجودی نه و در سلطنتش  
 عاقلانرا مقری نه نهنگ عشق ادیب عقل را بلعد و لیب دانش  
 بشکورد هفت دریا یاشامد و عطش قلبش نیفسرد و هل من مزید گوید  
 از خویش بیگانه شود و از هرچه در عالم است کناره گیرد.

با دو عالم عشق را بیگانگی اندر او هفتادو دو دیوانگی  
 در نظر عاقلان این نهایت دیوانگی است که انسانی  
 همه چیز را فدای معشوق کند.

عاقلان خوشه چین از سرلیلی غافلند  
 کاین کرامت نیست جز مجنون خرمن سوزرا  
 عاشق حقیقی با شوق و شور به قربانگان عشق  
 میشتابد و آنچه مانده درراه عشق فدا میکند.

ای صبا از من به اسمعیل قربانی بگو  
 زنده برگشتن زکوی دوست شرط عشق نیست

عاشقان این دور مقدس نیز هیچکدام زنده ازکوی  
 دوست برنگشتند و هرکدام اسطوره‌ای ساختند که  
 شبیه و نظیرش نه در گذشته دیده شده و نه در آینده  
 دیده خواهد شد. داستان اسمعیل ذبیح را حتماً  
 شنیده‌اید که در بغداد در جوار بیت اعظم منزل

خریده و زندگی میکرد و پس از استدعاهای مکرر  
 یکروز حضرت بهاءالله بمنزل او تشریف بردند ذبیح  
 ضیافت مجللی ترتیب داد و پس ازاینکه همه  
 مهمانها رفتند و او با مولای خود تنها ماند از  
 جمال مبارک استدعا کرد که گوشه‌ای ازدنیای بعد  
 را باو نشان دهند. حضرت بهاءالله به لسانی تکلم  
 کردند که وصف آن ممکن نیست و این نغمات  
 روحانیه ذبیح را به اوج عشق وایمان رسانید و شور  
 عشق او را آنچنان در برگرفت که از خود بیخود  
 شده و آماده فدا گشت چهل روز روزه گرفت که شور  
 و اشتیاقش هر روز بیشتر شد و پس از این مدت  
 اشعاری را که در وصف جمال مبارک سروده بود به  
 احباء داد و آستانه بیت مبارک را با عمامه خویش  
 جارو نمود، سپس چاقوئی خریده و به کنار دجله  
 رفت و پس ازاینکه وضو گرفت حنجره خویش را  
 برید و بمیدان فدا شتافت. بفرموده جمال مبارک  
 (کتاب بدیع ص ۳۷۳) "این اسمعیل از قربانگاه دوست زنده  
 برنگشت و جان در رهش ایثار نمود"

جمال مبارک به سیداسمعیل لقب ذبیح اعطاء  
 فرمودند و درلوح رئیس از او بعنوان محبوب الشهداء  
 و سلطان الشهداء یادکرده اند.

آنکه عشق را خریدار میشود مشتاقانه درد و  
 شهادت را نیز در راه معشوق بجان میخرد. عشق  
 بدون درد وجود ندارد و این دو آنچنان بهم آمیخته  
 اند که گوئی یک تن بیش نیستند. عاشق درد عشق  
 را نیز چون عشق دوست دارد و پذیرای آن است.  
 حضرت قدّوس شهادت خویش را بعنوان عروسی خود  
 پیش بینی کرده بود. حضرت بهاءالله بیانی باین  
 مضمون میفرمایند که آن جوان (قدوس) در ریعان  
 جوانی چندان اذیت و رنج تحمّل فرمود که  
 نمی‌شود وصف کرد و بطوری جان داد که هیچکس  
 مثل او در حین جان دادن آنهمه رنج و ستم نکشید  
 حتّیٰ حضرت مسیح هم در حین خروج روح از بدن  
 باندازه قدّوس درد و محنت مشاهده نفرمود.  
 و چون عاشق درد را بپذیرد، شورعشق آنچنان قدرت

و شجاعتی به او میدهد که از ورای معجزه میگذرد و مبادرت با عملی میکند که حتی فکر آنهم از مخیله اش خطور نمی کند زیرا عشق او را تقلیب کرده و انسانی دیگر از او میسازد خود را در عشق فدا میکند و سمندروار چون قهرمانی از شعله های سوزان عشق بیرون میآید و اسطوره ای میسازد که تا ابد جاودان است. بهترین مثال آن جناب باب الباب میباشد که در قلعه شیخ طبرسی هنگامیکه دشمنان با گلوله هفت نفر از اصحاب شجاع قلعه را میکشند آن عاشق صادق چشمان خود را بجانب آسمان گشوده و پس از ادای مناجات برای دفاع از قلعه بیرون رفتند جناب باب الباب شمشیر خود را از غلاف کشیدند و سواره در وسط دشمنان تاختند و آن شخص که سید یزدی را شهید کرده بود تعقیب کردند، آن شخص از جلو ملاحسین فرار کرد و در پشت درختی خویش را پنهان نمود و تفنگ خود را برای دفاع آماده ساخت. جناب ملاحسین او را شناخته بجانب وی حمله ور شدند و با یک ضرب شمشیر تنه درخت و لوله تفنگ و آن شخص را هر یک بدو پاره کردند. مهاجمین چون چنین ضرب دستی از ملاحسین دیدند فرار را بر قرار اختیار کردند و با کمال ترس و خوف پا بگریز نهادند. این اولین واقعه ای بود که جناب ملاحسین با آن مصادف شده شهاست و شجاعت خود را نمایان ساختند. حضرت باب برای شجاعت ملاحسین در این واقعه نسبت باو اظهار عنایت فرمودند. "در قلعه طبرسی فقط ملاحسین نبود که همه را متعجب ساخت بلکه هریک از عاشقان جان برکف که هیچگاه شمشیر و تفنگ بدست نگرفته و میدان جنگ ندیده بودند آنچنان دشمن را فراری دادند و عاجز نمودند که آنها بحیله و تزویر متمسک شدند تا آنها را اسیر کنند و این شجاعت و تهور جز از قدرت عشق نتواند بود. عشق آنقدر پرارزش و والا است که هر کسی را شایسته این مقام نیست و این ردا بر تن بسیاری نمیآید و فقط قلب معدودی آنقدر پاک و مطهر است

که پرنده عشق میتواند در آن جا گیرد و لانه کند. باید از نفس لذت و آنچه در قلب است دور ریخت و آنرا از غبارهای تیره نفسانی تمیز کرد تا لایق عشق شود حضرت بهاء الله در هفت وادی میفرمایند: عشق هستی قبول نکند و زندگی نخواهد حیات در ممات بیند و عزت از لذت جوید بسیار هوش باید تا لایق جوش عشق شود و بسیار سر باید تا قابل کمند دوست گردد مبارک گردنی که در کمندش افتد و فرخنده سری که در راه محبتش به خاک افتد پس ای دوست از نفس بیگانه شو تا به یگانه پی بوی و از خاکدان فانی بگذر تا در آشیان الهی جای گیری نیستی باید تا از هستی برافروزی و مقبول راه عشق شوی.

هنگامیکه قلب مطهر شد انسان بتأییدات حضرت باری تعالی بوی عشق را از فرسنگها میشنود و بسوی معشوق میشتابد. سلمان پارسی شمیم حضرت محمد (ص) را از مسافت زیاد شنید و بسوی قبله عشق شتافت و در این دور مقدس حضرت باب الباب و هزاران عاشق جانباز دیگر فقط با هدایت نسیم عشق به شیراز عشق و دیدار جانان شتافتند. حکایت کنند هنگامیکه مجنون از مردن لیلی با خبر میشود شتابان بسوی منزل او میرود و در آنجا از طفل خردسالی سراغ مرقد لیلی را میگیرد کودک خردسال باو میگوید:

برو در این بیابان جستجو کن

زهر خاکی کفی بردار و بو کن

زهر خاکی که بوی عشق برخاست

یقین کن مرقد لیلی همانجاست

در دیانت مقدس بهائی اجرای احکام نیز بستگی به مقدار و حدود عشق نسبت به جمال مبارک دارد.

حضرت بهاء الله میفرمایند: "اعملوا حدودی حباً لجمالی" ■

منابع مورد استفاده:

۱- لغت نامه دهخدا جلد ۱۰

۲- آثار قلم اعلی (جلد ۳)

۳- حضرت باب نوشته دکتر نصرت الله محمد حسینی

۴- مثنوی مولوی



پرویز دادرسان

## تأمل در عقیده و برخی از اشعار حافظ

جستجو در زوایای فکر او بمنزله آنست که شخص بخواهد اقیانوسی را با شنا پیماید غافل از آنکه حافظ گوید (که در محیط نه هرکس شناوری داند) لیکن تا حدودی میتوان کوشید و عناصر اصلی که کلام حافظ را جاودان و همگان پسند نموده است مورد بحث قرار داد.

۱- کلمات حافظ از حد اعلای آهنگ و طنین برخوردار است و چنان برشته نظم آمده که عالم و عامی هر یک بنوعی از آن انتفاع میجویند.

۲- اشعار حافظ بدان گونه ترکیب یافته اند که نشانی کامل از وحدت دارند و از توافق و تناسب خاصی برخوردارند.

۳- آثار حافظ بمنزله شعله ایست که تار و پود وجود آدمی را میسوزاند و در ژرفنای قلب و احساس اثری و حالتی روحانی برجای می نهد. حافظ در شمار جمیع فضائل و خصائلی که داراست پیرو عقیده جبر است و بر این عقیده میباید که آدمی بر میزان جبر قدم بر عرصه وجود نهاده و بناچار باید حکم ازلی را گردن نهد و بجز اطاعت طریق نپوید و در مدار دایره قسمت بدون ادنی اختیاری پنج روز حیات را به سر آورد. جبرمورد نظر حافظ جبر علمی و یا جبر علت و معلولی است و عقیده خود را در قالب استعارات و تشبیهات و ترکیبات عارفانه و بسیار زیبا که در نوع خود کاملاً بی نظیر است چنین بیان مینماید:

جام می و خون دل هر یک بکسی دادند  
در دایره قسمت اوضاع چنین باشد  
نقش بند قضا:

ز نقش بند قضا هست امید این حافظ  
که همچو سرو به دستم نگار باز آید  
استاد ازل:

نقش مستوری و مستی نه بدست من و تست  
آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم

حافظ شاعری است یگانه، در زبان فارسی شاعری را نتوان یافت که نظیر عالمی را که حافظ به نیروی کلمات آفریده است بیافریند و رمز و راز هستی را در قالب عباراتی موزون و هم آهنگ بیان نماید. در طی قرون و اعصار نفوس بی شماری با آثار حافظ آشنائی یافته اند و از برکت کلامش آرامش جان و مسرت وجدان جسته اند و او را لسان الغیب و اشعارش را سحری کامل نامیده اند حافظ فصاحت و بلاغت و روانی آثار و زیبایی و انسجام اشعار ملکوتی خویش را چنین توصیف مینماید.

غزل گفتمی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ  
که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را

و یا

در آسمان نه عجب گر بگفته حافظ  
سرود زهره به رقص آورد مسیحا را

و یا

زبان کلک تو حافظ چه شکر آن گوید  
که تحفه سخت میبرند دست بدست

و یا

صبحدم از عرش میآمد خروشی عقل گفت  
قدسیان گوئی که شعر حافظ از بر میکنند

و یا

شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خلد  
دختر نسرين و گل را زينت اوراق بود  
دیوان حافظ بمثابه کاخی است رفیع که سر از فراز آسمانها برآورده و پنجره های رنگارنگ و نقش و نگارها و آذین هایش آنرا بصورت مکانی افسانه ای جلوه گر میسازد. وزش سحرآمیز جوی مسحور کننده مجموع اشیاء را در بر میگیرد. حافظ چون مولانا و شیخ عطار نیشابوری بر این فضیلت و حقیقت و منقبت فائز گشته که در پرتو ایمان و عرفان و صفای ضمیر تعارض را آشتی داده و طبایع مختلف را در کنار هم نشانده هرچند شناخت اشعار حافظ و

دیوان قسمت:

عیبم مکن برندی و بدنامی ای حکیم  
آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم  
دهقان ازل:

هرچند که هجران ثمر وصل برآورد  
دهقان ازل کاش که این تخم نکستی  
سلطان ازل:

سلطان ازل گنج غم عشق بما داد  
تا روی درین منزل ویران نهادیم  
چمن آرای جهان:

جان فدای دهنّت باد که درباغ نظر  
چمن آرای جهان خوشتر از این غنچه نبست  
چمن آراء:

من اگر خارم اگر گل چمن آرائی هست  
که از آن دست که او میکشدم میرویم  
حکم ازلی:

درکار گلاب و گل حکم ازلی این بود  
کاین شاهد بازاری آن پرده نشین باشد  
فیض ازلی:

فیض ازل بزور ورز ار آمدی بدست  
آب خضر نصیبه اسکندر آمدی  
روز ازل:

مرا روز ازل کاری بجز رندی نفرمودند  
هرآن قسمت که آنجا شدکم و افزون نخواهد شد  
قسمت ازلی:

چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند  
گراندگی نه بوفق رضاست خرده مگیر  
تغییر قضا:

آنچه سعی است من اندر طلبت بنمایم  
آنقدر هست که تغیر قضا نتوان کرد  
تقدیر:

در خرابات مغان ما نیز همدستان شویم  
کاین چنین رفت است در عهد ازل تقدیر ما  
جبرعلّت و معلولی حافظ وقتی بیشتر نمایان میشود  
که حافظ جبر را ناشی از میراث فطرت می بیند.  
می خور که عاشقی نه بکسب است و اختیار  
کاین موهبت رسید ز میراث فطرت

حافظ گناه را نیز اختیاری نمیداند و هرگونه فعلی  
را از دیده جبر می نگرد.  
گناه اگر نبود اختیار ما حافظ  
تودر طریق ادب باش و گوناگانه من است  
و نیز:

من زمسجد به خرابات نه خود افتادم  
اینهم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد  
و صریح تر در باره گناه اظهار عقیده میکند  
و میگوید:

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن  
که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست  
نکته دیگری که ممکن است مورد پرسش قرار گیرد  
آنکه اگر انسان فاقد اراده است و اعمال او نتیجه  
حکم ازلی و کشته دهقان ازل است پس ثواب و گناه  
و پاداش و عذاب و مجازات و مکافات که خیمه نظم  
عالم بر آن استوار گشته چه معنی دارد؟ پاسخ  
آنست که در مکتب تفکر مورد بحث ما بهمین  
انگیزه بود که حافظ کراراً مسئله معاد و روز  
رستاخیز را زیر پرسش آورده و درست در نتیجه  
چنین افکاری بوده که حافظ در بسیاری از اشعار خود  
به روز بازپسین بهشت و دوزخ و کیفر و پاداش  
طعنه زده و فرموده است:

منکه امروزم بهشت نقد حاصل میشود  
و عده فردای واعظ را چرا باور کنم  
و یا

باغ بهشت و سایه طوبی و قصر حور  
با خاک دوست برابر نمی کنم  
با ذکر ابیاتی چند از شاعری، رحمت حق را نثار  
روح پرفتوح حافظ مینمائیم و این بحث را که  
مبنایش بر اختصار نهاده شده بپایان میبریم:

غزل سرائی حافظ بدان رسید که چرخ  
نوی زهره به رامشگری بهشت از یاد  
بداد داد سخن در غزل بدان وجهی  
که هیچ شاعر از آنگونه داد نظم نداد  
چو شعر عذب روانش زیر کنی گوئی  
هزار رحمت حق بر روان حافظ باد



## توجیه اجتناب از مراقت با اشرار در رابطه با وحدت عالم انسانی

دکتر منوچهر مفیدی

صدای رادیو پیام دوست بزبان شیرین فارسی برای کشور مقدس ایران، کشورهای خاورمیانه و آسیای مرکزی پخش میشود. برای آگاهی خوانندگان مجله عندلیب از محتوای برنامه های آن دو نمونه از مصاحبه هایی که پخش شده است ارائه میشود.

مصاحبه اول	حالت است.	صورتی است که شخص گناهی
* شنونده ای درباره گناه سؤال کرده است ممکن است در این باره توضیح داده شود	افرادی که دانسته گناه میکنند شامل دو گروه اند: یک گروه دانسته گناه میکنند اما	نکرده است اما خود را مقصر میدانند. در این حال دو دسته قابل مطالعه اند.
گناه عموماً به کار بد - عمل زشت - نافرمانی - معصیت و جرم اطلاق میشود. بنابراین هر عملی که با شئون اخلاقی و انسانی مغایر باشد گناه است. به عبارت دیگر هر کاری که بر خلاف وجدان و قانون صورت پذیرد گناه تلقی میشود.	پشیمان نیستند و احساس تقصیر ندارند و گروه دیگر مرتکب گناه میشوند اما پشیمان و نادمند. در حالت اول که فرد گناه میکند و پشیمان نیست و خود را مقصر نمیداند معمولاً مشکل "بیماری شخصیت دانسته" مطرح میشود. این بیماری به صورت مزمن و طولانی و از اوان جوانی شروع میشود. بد رفتاری و کج خلقی از جمله علائم آن است. بیماری شخصیت اشکال مختلف دارد اما در نوع ضد اجتماعی آن به علت گناه های پی در پی سر و کار آن مکرراً با دادگاه و زندان است. در روان شناسی از حالت دیگری هم سخن به میان می آید و آن در	یک دسته افراد و بخصوص کودکانی هستند که مورد انواع زجر جسمی و جنسی قرار می گیرند در حالیکه خود را مسبب آن میدانند نه فرد زجر دهنده را و دسته دیگر عده ای از بیماران روانی هستند که دستخوش افکار غلط ولی تثبیت شده در سخن خود هستند و هر عمل بدی که در اطراف آنها صورت میگیرد خود را مقصر میدانند.
مرتکب گناه و معصیت گناهکار یا عاصی خطاب میشود. گناهکار ممکن است دانسته یا ندانسته مرتکب گناه شود. بعنوان مثال بیماران روانی بر اثر اختلال فکر و هجوم توهمات ممکن است ندانسته گناهی مرتکب شوند. از جمله بیماری اسکیزوفرنی و تظاهرات گوناگون آن شامل همین	در نوع ضد اجتماعی آن به علت گناه های پی در پی سر و کار آن مکرراً با دادگاه و زندان است. در روان شناسی از حالت دیگری هم سخن به میان می آید و آن در	* چه راهی برای درمان گناهکاران هست؟ باید قبول کرد که یک دین مثلاً مانند مسیحیت ما را از آلودگی "گناه نخستین" که به اعتقاد آنها آدم و حوا مرتکب شده اند پاک

نمیکند بلکه روحانیت سبب غلبه بر نفس و هوای است تا گناه جای خود را به نیکی و نیکوکاری بدهد.

اگر کسی مرتکب گناه شد و احساس تقصیر نمود بهترین راه جلوگیری از تکرار آن استغفار از گناه است. اما دیانت بهائی اقرار و اعتراف را نزد احدی بجز خدای یگانه جائز نمیداند. حضرت بهاءالله امر الهی را برای حفظ شأن و احترام انسان لازم میدانند. انسانها با حقوق مساوی خلق شده اند و در هر یک آیه ای از آیات رحمن تجلی کرده است. بر این اساس در آئین بهائی نه تنها دستبوسی به منظور ادای احترام حرام شده است بلکه خم شدن در مقابل دیگری نیز نهی شده و به همین دلیل اقرار به گناه نزد انسان دیگر منع گردیده است.

خداوند قابل التوبه و غافر الذنوب است. حضرت بهاءالله میفرمایند: باید عاصی مابین خود و خدا طلب مغفرت و آمرزش کند. در یکی از مناجاتها حضرت عبدالبهاء میفرمایند: "ای پروردگار خطیای این نفوس را عفو کن و سیئات این ذلیلان را ستر نما تو واقفی تو عالمی تو مطلق تو آگاهی ما گنهکاریم ما خطاکاریم ما غافلیم ما

ذاهلیم تو عفوئی تو غفوری تو بزرگواری تو آمرزگاری آنک انت التواب الستار ع ع" \* ممکن است درباره مجازات

مطلبی گفته شود و آیا در بهائیت مجازات اعدام توصیه شده است کسی که دانسته مرتکب گناه میشود و پشیمان نیست مستحق مجازات است اما نکته مهم این است که فردی که مورد تجاوز و ستم قرار گرفته است نباید شخصاً گناهکار را مجازات نماید زیرا در این حالت خشم و قهر و به اصطلاح انتقام به میان می آید و مشکلات ادامه خواهد یافت. لهذا هیأت اجتماع با رعایت عدالت باید به مجازات اقدام کنند.

در مورد مجازات اعدام در کتاب اقدس حضرت بهاءالله ذکر آن را نموده اند اما در همین حکم بر حسب شرائط وقوع جرم قوه قضائی را در انتخاب بین اعدام یا حبس ابد مخیر داشته اند. در آئین بهائی تصریح شده است که هر نوع مجازاتی باید بر اساس مشورت و شفقت و رعایت عدالت مجری گردد. از آنجائی که تربیت سبب اصلاح روش و رفتار انسان میشود در دیانت بهائی بازداشتن مردم از ارتکاب جرم و گناه مقدم بر مجازات ذکر شده است. تأکید

بر تربیت از کودکی عامل اصلی جلوگیری از گناه توصیه شده است.

### مصاحبه دوم

\* حضرت بهاءالله در کلمات مکنونه می فرمایند:

ای دوست در روضه قلب جز گل عشق مکار مصاحبت ابرار را غنیمت دان و از مرافقت اشرار دست و دل هر دو بردار. شنونده ای سؤال کرده است که ابرار و اشرار چه کسانی هستند؟ قبلاً باید روشن شود که منظور از این عشق، عشق الهی است که پرتوی از آن بر قلب همه انسانها تجلی کرده است. در زبان فارسی ابرار به خوبان یا نیکان اطلاق میشود و اشرار را بدان یا بدکاران خطاب می کنند. اما در محدوده معینی که بیان مذکور معاشرت با اشرار را منع می کند احتیاج به توضیح دارد.

اصولاً دیانت بهائی قائل به دوگانگی در وجود انسان است. یک جنبه تمایل به هوی و هوس دارد و جنبه دیگر تمایل به اخلاق و معنویت است.

با تربیت میتوان جنبه نفسانی یا حیوانی وجود را تابع جنبه اخلاقی و انسانی نمود.



\* راجع به این دوگانگی وجود ممکن است توضیح بیشتری داده شود

دو جنبه نفسانی و روحانی انسان مورد قبول ادیان و صاحبان فکر و اندیشه در گذشته و حال بوده است. در ادبیات فارسی آمده است: آدمیزاده طرفه معجونی است کز فرشته سرشته وز حیوان.

جنبه نفسانی مصراً در پی ارضاء غرائز اولیّه است که تمایل به خودپرستی و کسب لذّت است. اما جنبه انسانی پیوسته خواهش نفس را کنترل میکند و انسانرا از اسارت نفس آزاد میکند. در بیان مذکور منظور از اشرار کسانی هستند که نه تنها اسیر جنبه نفسانی وجود خود هستند بلکه در ظاهر خلاف آنرا اظهار میکنند و به اصطلاح منافق هستند.

حضرت عبدالبهاء میفرمایند: " باید به جمیع عالمیان به نهایت روح و ریحان معامله نمود مگر منافقان. از منافق احتراز و اجتناب لازم. زیرا سبب خمودت و جمودت و کسالت و غفلت و برودت گردند. نفسشان مثل سرمای زمهریر است هر چند انسان در نهایت صحت و تندرستی باشد از برد شدید کسالت و ارتعاش و زکام حاصل گردد. این است که نفوس طّیبه از روائج

کریهه مشمئز گردند. لهذا در آیات الهیّه باکافه ملل و همچنین احتراز از اهل نفاق نازل گشته.

اما بر حسب تعالیم بهائی این اجتناب و احتراز از معاشرت با اشرار نباید با غلظت و شدّت باشد بلکه به نهایت آرامی و دور از هر تندی و خشونت باید انجام گیرد.

\* آیا عدم معاشرت با اشرار که گروهی از جامعه را تشکیل میدهند با اصل وحدت عالم انسانی مغایر نیست؟

در بیان مذکور مرافقت با اشرار منع شده است که شامل دوستی و هم نشینی صمیمانه است و در چنان حالتی البته اخلاق سرایت میکند. سعدی میفرماید: بآدمیان کم نشین که درمانی

خو پذیر است نفس انسانی و اما در مورد اشرار، احتراز از معاشرت با آنها به معنای کنار گذاشتن آنها نیست.

بیان حضرت عبدالبهاء را زیارت میکنیم که ملاحظه شود تا چه میزان رعایت حال آنها شده است. اشخاص بد عمل را به دو قسم بیان میفرمایند: "قسمی ضرّش به خود صاحب عمل راجع است و متعدّی نیست البته باید به حکمت شخص بد عمل را آگاه و تربیت نمود مریض است باید او را شفا داد اما

قسمی که ضرّش به دیگران میرسد و معاشرت با چنان اشخاصی سبب سوء اخلاق میشود

در این صورت حشر با آن نفوس جائز نه مگر برای کسانی که بر منع و تربیت قادر و غالب باشند و حتی الامکان سبب تعدیل اخلاق و تحسین اطوار گردند والا حفظ هیأت اجتماعیّه از مضرات اعمال آن گونه اشخاص راجع به مرکز عدل و داد است که در الواح جمال مبارک هم حکم معاشرت با ادیان و وحدت عالم انسان است و هم منع الفت با اشرار و احتراز از اهل نفی و انکار.

\* بیان شد که اشرار ممکن است مریض باشند از لحاظ روان شناسی به چه بیماری مبتلا هستند؟ اشرار شخصیتی بیمار گونه دارند یعنی از "بیماری شخصیت" رنج میبرند.

این بیماری انواع مختلف دارد اما نوع "شخصیت ناهنجار" Borderline personality Disorder تظاهراتش شدید تر است. مشکل آنها در رابطه با دیگران است. بسیار انعطاف ناپذیرند. رفتار و گفتارشان زننده و آزار دهنده است. خودخواهند، عیبی در خود نمیبینند ولی از دید آنها، دیگران همه گناهکار و مقصّرند. اختلال هویت دارند و

در نتیجه مشوش و سرگردان و بی قرارند. حدّ وسط برای هیچ امری قائل نیستند. همه امور به نظر آنها بسیار خوب یا بسیار بد است. گاهی افکار غلط تثبیت شده در مغز دارند که در آن حال به هر کاری ممکن است دست بزنند. \* آیا درمانی هم برای این قبیل بیماریها هست؟

اگر چه در روان پزشکی برای بیماران افسرده یا نگران و یا مبتلایان به اسکیزوفرنی داروهای فراوان و حتی فوق العاده در اختیار هست و لکن برای بیماری شخصیت دارویی وجود ندارد اما با رفتار درمانی و روانکاوی و ایجاد تمایل برای خدمات انسانی و قبول اخلاق و معنویت در صورتی که با پشتکار و نظم و دقت انجام پذیرد نتایج مطلوبی به دست میآید.

در پایان لازم است توضیح داده شود که اگر چه پیام حضرت بهاءالله ناظر بر غلبه جنبه اخلاقی و انسانی بر جنبه نفسانی وجود است اما رعایت حال همگان حتی آنهایی که به خدا ایمان ندارند و به اصطلاح مشرک اند در این آئین توصیه شده است.

حضرت ولیّ امرالله میفرمایند: "حقوق مدنیّه و معاملات ظاهره تعلقی به دیانت و اعتقاد باطنی

انسان نداشته و ندارد. افراد در هیأت اجتماعیه چه از موحدین و چه از مشرکین کل در این مقام یکسانند."

نکته دیگری که شایان توجه است آنکه در تعالیم الهی در تمام ادیان چه در مسیحیت و چه در دیانت مقدّس اسلام و چه در امر بهائی سلامت روحانی افراد و حفظ جامعه پیوسته مطمح نظر است و در مقابل هجوم اشرار البته باید به محافظه پرداخت. به قول شاعر: ترحم بر پلنگ تیز دندان

ستمکاری بود بر گوسفندان ■

۲- اشرار در فرهنگ بهائی مترادف با

ناقضین است. حضرت عبدالبهاء در

الواح وصایا میفرمایند: "از اساس اعظم

امراالله اجتناب و ابتعاد از ناقضین است"

ناقضین در آثار بهائی به "اهل بغضا" و

"منافقین" نیز خطاب شده اند. ناقضین

از لحاظ روان شناسی مجموعه ای از

ناهنجاریهای روانی دارند. گاهی

شخصیت بیمارگونه "خود شیفتگی" دارند

.این حالت در روانشناسی بیماری

شخصیت Narcissistic گفته میشود و

با گفته ها و رفتار بسیاری از ناقضین

مطابقت دارد. علائم آن از جمله به شرح

زیر است: "خودبزرگ بینی" دارند و

متوقع اند که دیگران هم آنها را بزرگتر

و برتر بدانند در حالیکه در عمل شایسته

بزرگی و برتری نیستند. گرفتار توهمات

و تخیلاتی هستند که در قدرت و حسن

## توضیحات

۱- خوانندگان محترم مستحضرنند که

طول مدت یک مصاحبه ۲۰ دقیقه است و

در این مدت ممکن نیست جنبه های

گوناگون یک موضوع با نکات متعددی

که در اطراف آن است مورد بحث قرار

گیرد. از آن جمله موضوع تأثیر

معاشرت قابل ذکر است که ادبیات فارسی

مشحون از تشریح آن به نظم یا نثر است

.فردوسی از جمله در ابیاتی فرموده

است:

درختی که تلخ است ویرا سرشت

گرش برنشانی به باغ بهشت

ور از جوی خلش به هنگام آب

به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب

سرانجام گوهر به کار آورد

همان میوه تلخ بار آورد



استاد محمدحسین شهریار

## منبر و دار

منبر از پشت شیشه مسجد  
عصبی گشت و غیظی و غضبی  
تو هم از اهل بیت ما بودی  
نرده کعبه حرمتش کم بود  
ماسروکارمان به صلح و صلاح  
دار، بعد از سلام و عرض ادب  
گفت ما نیز خادم شرعیم  
تو قلم میزنی و ما شمشیر  
تا نه فتوی دهند منبرومیز  
هرکجا پند و بند درمانند  
منبری راکه گیرو دارش نیست  
باز منبر فرو نمی آمد  
عاقبت دار هم زجا دررفت  
گفت اگر منبر تو منبر بود

چشمش افتاد و دیدچوبه دار  
بانگ بر زد که ای خیانتکار  
سخت وحشی شدی و وحشت بار  
که شدی دار شحنه؟ شرم بدار  
تو به جرم و جنایتت سروکار  
و ز گناه نکرده استغفار  
صورت اخیار گیر یا اشرار  
غلظت از ما قضاوت از سرکار  
دار، کی میشود سر و سر دار  
نوبت دار می رسد نا چار  
همه از دور و بر کنند فرار  
همچنان بر خر ستیزه سوار  
رو بدر تا که بشنود دیوار  
کار مردم نمی کشید بدار

ظاهر و باطن منحصر به فرد و بی  
ظہیراند. احتیاج شدید به تحسین و تقدیر  
دارند. پیوسته مایلند دیگران را استثمار  
کنند. برای احساسات دیگران ارزشی  
قائل نیستند و کاملاً بی عاطفه اند. آتش  
حسد پیوسته در وجودشان شعله ور است  
و این عامل نقش مهمی در حمله به افراد  
و مؤسسات امر الهی دارد. در رفتار و  
گفتارشان غرور و تکبر موج میزند. خود  
را بری از گناه و خطا میدانند اما از نظر  
آنها دیگران گناهکار و مقصرند.  
لازم به توضیح است که اختلال روانی  
بر حسب هر شخص تظاهراتی خاص دارد  
و امکان دارد در آن واحد علاوه بر  
بیماری شخصیت ناهنجاری فکر و خلق  
و ادار به هر عمل غیر انسانی و خارج از  
حد متعارف میکند.

## سیری در بینهایت

دکتر فیروز براقی

هنگامی که آثار مقدسه بهائی را مطالعه میکنیم، غالباً به واژه "بینهایت" برمیخوریم. تصور بینهایت، بنا به اعتراف بسیاری از دانشمندان، با مخلوطی از احساسات عمیق رُعب، تحیر و تعظیم همراه است. بلزپاسکال فیلسوف آلهی میگوید: هرگاه به مرحله عمر کوتاه خود در قبال ابدیت مینگریم، و یا مکان حقیر خود را در بساط فضاهای نامحدود ناشناخته میبینیم، دچار حیرت و هراس میشوم که چرا اینجا هستم و نه آنجا و چرا امروز هستم و نه فردا؟! (۱)

مردم قدیم جزایر مالزی چنانکه ماکس مولر مینویسد، پیوسته در پی آن بودند که برخی از قدرتهائی «Mana» را که در بینهایت نهفته است بدست آورند. (۲) در میان اقوام و قبایل دیگر هم، توسل به انواع اوراد، اذکار، ادعیه، طلسمات و سحر و جادو، نشانی از این تقلای روانی بوده و هست. در زمان ما، شاخه های مختلف علوم فلسفی، عرفانی، ریاضی و فیزیکی، هریک بر حسب زمینه فکری و قابلیت روشهای تحقیقاتی خود، به مطالعه این مفاهیم پرداخته و با نظرات وسیع خویش، جوانبی از حقایق نامحدود آنها را آشکار ساخته اند.

در این گفتار، کوشش ما بر اینست که صورتهای چندی از مفهوم بینهایت، به طریق اختصار نشان داده شود.

۱- بینهایت زمانی و مکانی: چنانکه تمام تجربه ها گواهی میدهند، زمان و مکان بر اثر

حرکت بوجود می آیند. به بیان دیگر، مجموعه روابط و احوالی که در دامن طبیعت پیش می آید، عبارت است از جایگزینی شیئی در نقطه ای از فضا بنام "مکان" و مهلت انتقال آن از آن نقطه به نقطه دیگر بنام "زمان". بنا براین، اگر حرکت را از روابط ضروری پدیده ها سلب کنیم، ظاهراً مفاهیمی بنام زمان و مکان نخواهیم داشت و بر عالم وجود سکون و سکوت محض حکمفرما خواهد شد. افلاطون حکیم در یکی از رسالات مشهور خود (تیمائوس) مینوشت: اگر خورشید و ستارگان دیگر آسمان را ندیده بودیم، هیچیک از کلماتی که در باره جهان میگوئیم ساخته نمیشد. حرکت این اختران است که پیگیری سال و ماه، تنظیم سلسله اعداد، مفهوم زمان و شوق بررسی آثار طبیعی را بما آموخته است. حاصل این شناخت، علم فلسفه است که خدایان هدیه ای گرمی تر از آن به نوع بشر نبخشیده اند. (۳) فلسفه های آلهی که ذات الوهیت را کنش (فعل) صرف میدانند، واقعه آفرینش را به خواست و اراده خلّاقه او نسبت میدهند. حضرت بهاءالله، موجب حرکت هستی را گرما (انرژی) میدانند که قبول وجود و بقای آن یکی از قوانین قطعی و اصلی علم فیزیک جدید است. به فرموده آن حضرت: «این جنبش از گرمی گفتار پروردگار در آفرینش هویدا شده» است. (۴) گرمای مذکور، بنویه خود از "کلمه مطاعه آئینه" صادرگشته که همان فیض اعظم و فارغ از هرگونه لفظ و صوت و خارج از تصرفات

مردم قدیم جزایر مالزی چنانکه ماکس مولر مینویسد، پیوسته در پی آن بودند که برخی از قدرتهائی «Mana» را که در بینهایت نهفته است بدست آورند. (۲) در میان اقوام و قبایل دیگر هم، توسل به انواع اوراد، اذکار، ادعیه، طلسمات و سحر و جادو، نشانی از این تقلای روانی بوده و هست. در زمان ما، شاخه های مختلف علوم فلسفی، عرفانی، ریاضی و فیزیکی، هریک بر حسب زمینه فکری و قابلیت روشهای تحقیقاتی خود، به مطالعه این مفاهیم پرداخته و با نظرات وسیع خویش، جوانبی از حقایق نامحدود آنها را آشکار ساخته اند.

در این گفتار، کوشش ما بر اینست که صورتهای چندی از مفهوم بینهایت، به طریق اختصار نشان داده شود.

۱- بینهایت زمانی و مکانی: چنانکه تمام تجربه ها گواهی میدهند، زمان و مکان بر اثر

مردم قدیم جزایر مالزی چنانکه ماکس مولر مینویسد، پیوسته در پی آن بودند که برخی از قدرتهائی «Mana» را که در بینهایت نهفته است بدست آورند. (۲) در میان اقوام و قبایل دیگر هم، توسل به انواع اوراد، اذکار، ادعیه، طلسمات و سحر و جادو، نشانی از این تقلای روانی بوده و هست. در زمان ما، شاخه های مختلف علوم فلسفی، عرفانی، ریاضی و فیزیکی، هریک بر حسب زمینه فکری و قابلیت روشهای تحقیقاتی خود، به مطالعه این مفاهیم پرداخته و با نظرات وسیع خویش، جوانبی از حقایق نامحدود آنها را آشکار ساخته اند.

در این گفتار، کوشش ما بر اینست که صورتهای چندی از مفهوم بینهایت، به طریق اختصار نشان داده شود.

۱- بینهایت زمانی و مکانی: چنانکه تمام تجربه ها گواهی میدهند، زمان و مکان بر اثر

در این گفتار، کوشش ما بر اینست که صورتهای چندی از مفهوم بینهایت، به طریق اختصار نشان داده شود.

۱- بینهایت زمانی و مکانی: چنانکه تمام تجربه ها گواهی میدهند، زمان و مکان بر اثر

۱- بینهایت زمانی و مکانی: چنانکه تمام تجربه ها گواهی میدهند، زمان و مکان بر اثر



احساس شخص ناظر نبوده بلکه شیئی مورد نظاره نیز در آن تأثیر دارد. مثلاً، اگر در یکی از کرات حادثه‌ای اتفاق افتد، احساس مدت زمان وقوع آن برای یک ناظر نزدیک به آن کره، البته کوتاهتر از احساس ناظر بسیار دور خواهد بود.

دوم - فرضیه الکترومکانیک کوانتوم (کمی) که به طرز روابط ذرات اتمی و ماهیت انرژی نورانی توجه داشت. کوششهایی که برای تلفیق ایندو فرضیه بعمل آمد، سبب شد که اولاً استدلال علمی، برخلاف گذشته، جهان را به صورت دستگاه فنی و مکانیکی خودکار (ساعت کوک شده اتفاقی) ننگرد و ثانیاً، احتمال وجود اراده‌ی ازلی (خرد و علت اولی) را در حرکت و انتظام جهان نادیده نگیرد. گوئی که عقاید علمی در این رشته، کلاً تفسیری از بیان مبارک جمال قدم است که در اشاره به خلاقیت خداوند در بُعد نامتناهی جهان میفرمایند: «برشحه مطحفه از قماقم بحر مشیت سلطان احدیتش خلق لانهایه بما لانهایه را از عدم بعمره وجود آورده ... از اوّل لاوّل خلق فرموده و تا آخر لاآخر خلق خواهد فرمود» (۸). مضمون این بیان مبنی بر اینست که همه خلاق عالم به تراوش موجی از دریای بیکرانه اراده‌ی آفریدگار بوجود آمده اند و صفت آفرینندگی او را آغاز و انجامی نیست. در مفاوضات حضرت عبدالبهاء نیز به مطلبی برمیخوریم که بار سرشار منطقی دارد و مسئله زمان و مکان را برای شخص سائل چنین توضیح میدهد که: «عندالحق، اول عین آخر است، آخر عین اول. مثل اینکه اعتبار ایام و اسبوع [هفته‌ها] و شهر [ماه‌ها] و سنه و دیروز و امروز بالنسبه به کره ارض است. اما در آفتاب چنین خبری نیست؛ نه دیروزی، نه امروزی، نه فردائی، نه ماهی، نه سالی؛ همه مساویست ... مکان و زمان محیط برتن است نه بر عقل و جان» (۹)

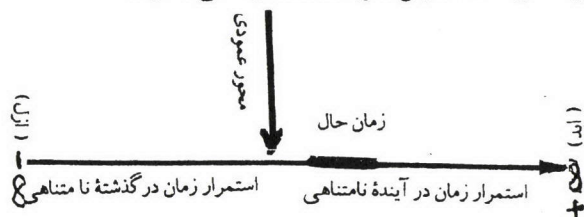
چنانکه ملاحظه میشود، ذهن انسان در مبحث آفرینش جهان و آرایش زمان به اندیشه‌ها و تخیلات گوناگون مبادرت ورزیده است. در یونان

محدوده‌ی عالم طبیعت است. (۵) آیات قرآن کریم نیز حاکی از آنست که خداوند قدیر، آسمانها را به نور مهر و پرتو ماه بیاراست و در مدار هریک منازل مقرر داشت تا شمارش ایام و محاسبه اوقات را برای مردمان میسر سازد. (۶) فیزیک فضائی معاصر، از آغاز نیمه دوم قرن بیستم میلادی، سخن از حادثه‌ی ای کیهانی بنام "بیگ-بنگ" «Big-Bang» بمیان آورد که علت ایجاد جهان مادی شد. بموجب این فرضیه، در روزگاری که بیش از ۲۰-۱۵ بیلیون سال از آن میگذرد، در نقطه‌ی ای از فضا، در هسته آتشین ماده اتمی اولیه، انفجاری عظیم و بیسابقه رخ داد و قطعات ماده را در فضا پرتاب کرد. از اتصال این اجرام، بمرور قرون و اعصار، کرات و کهکشان‌های نخستین شکل گرفتند و بر اثر نیروی ضد جاذبه که از انفجار برخاست، به دور شدن از یکدیگر پرداختند و این عمل را همچنان ادامه داده و میدهند. (۷) شایان کمال توجه است که این واقعه حیرت انگیز بر حسب مطالعات دانشمندان، در لحظه‌ای بسیار کوتاه (چهاربیلیونیم ثانیه) پیش آمد و عالم هستی را بوجود آورد. متأسفانه، هیچکس نمیگوید که چه عامل یا محرکی میتواند چنین تحوّل شگرفی را سبب شود.

قرن بیستم که آثار پشت سر گذاشتیم، ناظر انتشار دو فرضیه بزرگ بود که اصول افکار و بسیاری از قواعد فیزیک نیوتون را متغیّر ساخت و افقهای جدیدی بر اکتشافات فیزیکی افزود:

اول - فرضیه نسبیت عمومی که بیشتر با روابط کیهانی و اجرام آسمانی (ستارگان، کهکشانها) سروکار داشت. در مستندات این فرضیه، مفهوم کلاسیک زمان به عنوان بُعدی خارج از ذهن مورد تردید قرارگرفت و امری معقول (انتزاعی) شناخته شد. دانشمند مبتکر این فرضیه (انشتاین) اثبات کرد که گذشت زمان تنها تابع

ترسیم کنیم، آیا میتوانیم چنین تصوّر نمائیم که در عالم هستی، بُعد دیگری هم وجود دارد که بر آن عمود است و قوای عقلانی و وجدانی انسان توانائی دریافت آنرا دارد؟ بسیاری از اعتقادات افسانه‌ای (اساطیری) و مذهبی از قدیم و جدید، وجود مصدر و منشأ چنین بُعدی را پذیرفته و مکان استعاری او (آن) را غالباً در ارتفاعات دور از دسترس انسانی پنداشته‌اند. نوع انسان بمرور تکامل قوای عقلانی و روحانی خویش، نشان این مصدر و منشأ را گاهی در قلّه کوه الپ، وقتی در برج بلند (زیگورات) بابل باستانی، و زمانی در خورشید و ماه و دیگر کواکب بسته و به نامها و عناوین گوناگون مانند: بُت، سلطان، امپراتور، الاهی (ربّ النوع) و خداوندگار ستوده است. در جوامع طبقاتی قدیم، بعضی از سلاطین مانند فرعون مصر و امپراتوران رُم، خود را نماینده و حتی نفس تجسّد یافته خدایان شمرده‌اند. ادیان جدید که مقامات معنوی و قابلیت‌های روحانی را بهتر و بیشتر شناخته‌اند، ذات الوهیت را اصل مطلق وجود میدانند که مشیت غالبه او، بواسطه مظاهر صفاتش (پیامبران)، در محور عمودی جاری و ساری میشود و بر انواع تغییرات طبیعی و انسانی که در محور افقی میگذرد، تأثیر کامل میگذارد — نمایش محور استعاری زمان (افقی و عمودی)



حضرت بهاء الله، نیاز و اعتماد فطری انسان را سبب توجه روانی و روحانی او به بارگاه منیع یزدانی میدانند و در مناجاتی میفرمایند: «رجای افنده و قلوب و ارتفاع ایادی نفوس بر بخشش گواهی است صادق و شاهدیست ناطق. چه که اگر کرم نبود، دست ارتفاع را

قدیم، برای معرفی بینهایت، کلمه ویژه ای «Apeiron» بکار میرفت که عموماً برهر شیئی چروکیده و مغشوش و خصوصاً بر دوران قبل از آفرینش اطلاق میشد که عالمی منقلب و خالی از هرگونه قاعده و انتظام «Chaos» تصوّر میشد. از این ازلیت بیقاعده، خدا (خدایان) جهان و جهانیان را آفریدند و مدار کار را بر اساس نظامات و رعایت قوانین گذاشتند. در آثار بهائی به اصطلاحاتی برمیخوریم که شاید بتوان آنها را اشاراتی به همین اعتقاد روحانی باستانی انگاشت. حضرت بهاء الله در کلمات مبارکه مکنونه، گذشته‌های ناشناخته را به «بادیه‌های عدم» تشبیه میفرمایند که تجلّی حیات در آن برانگیخته شد و بمدد «تواب امر، در عالم ملک» ظاهر گردید. (۹) حضرت عبدالبهاء در تبیین این بیان، عدم را جایی میدانند که میدان انقلاب، تحلیل، تفریق و فساد عناصر بوده است. (۱۰) عالم اولیّه امکان را نیز به جسدی تشبیه مینمایند که تنها بواسطه «کمالات روح» میتوانست زنده شود و به تبعیت «قانون اعظم الّهی و نظام طبیعی عمومی که محیط بر جمیع کائنات است، جلوه‌گاه فیوضات الّهیّه گردد». (۱۲) در فلسفه و ریاضیات معاصر نیز علامت مخصوصی برای بی‌نهایت انتخاب کرده‌اند که آن را به صورت قوسهای بیضوی متقاطع نشان میدهند ∞ و مسافری فرضی میتواند بطور بی‌پایان در آن سفر کند. این علامت را که از قرن هفدهم میلادی پذیرفته شده، در دو سر محور افقی زمان قرار میدهند که نمایشی از دو انتهای نامسدود زمان در گذشته و آینده باشد. مسلماً این علامت تصویری ذهنی از عددی است که معدود ندارد و نماد (سمبول) آنستکه زمان در ابتدا بینهایت و در انتها نیز بینهایت است. حال، اگر عبور بُعد زمان را از گذشته (ماضی) به آینده (استقبال) بصورت یک محور افقی



جمله دغدغه های دانشمندان علوم ریاضی و فضائی است. در عوض، سطوحی متنهایی از اعداد طبیعی در اختیار ماست که میتوانیم آنها را توصیف نمائیم و برایشان ارزشهای صریح مقرر کنیم. معمولاً ارقام طولانی را که شمار اعداد آنها از سی (۳۰) تجاوز کند، به صورت پایه و توان نشان میدهند؛ مثلاً (۱۰ بتوان ۳۰). اعداد بالاتر از این سطوح را اصطلاحاً ارقام بی نام و نشان میخوانند. با وجود این، ریاضی دانان اشکالی نمی بینند که در جهان شناسی فلسفی، نجومی و ریاضی خود، کیفیات و کمیات اعداد بینهایت را به تفصیل بررسی نمایند و برخی از ویژگیهای آنها آشکار سازند. این دانشمندان در عین حال اعلام میدارند که جستجوی آخرین رقم سلسله اعداد کاری بیهوده و گفتگو در باره چیزی است که گفتگو ندارد. کورت گودل « Kurt Godel » ریاضی دان اهل چکسلواکی که پس از جنگ دوم جهانی به ایالات متحده آمریکا آمد و به همکاری با انشتاین پرداخت، در سالهای ۱۹۳۰ نظرات خود را مبنی بر منطق ریاضی منتشر ساخت. دلایل گودل بر فلسفه و ریاضیات تأثیر عمیق و بسزائی بجای گذاشت. زیرا، اثبات میکرد که ردیف ارقام ریاضی هیچگاه به مرزی محدود نخواهد شد و بر خلاف نظر پژوهشگران علوم محسوس و عینی (اثباتی)، نوع انسان و نظامهای علمی او هرگز به راز نهانی و نهائی خلقت پی نخواهند برد و هر گونه تحقیقات در این رشته ناقص « Incomplete » خواهد ماند. علاوه بر این، گودل معتقد بود که در فطرت انسان، نوعی مصالح غیر مادی بکار رفته که جوهری معقول و مجرد (انتزاعی) دارد. بصیرت ریاضی ما نیز از همین جوهر بسیط مایه میگردد و در باره اعداد و پدیده های ریاضی و هندسی گفتگو میکند که هویت هائی موجودند ولی محتوای مادی ندارند. ادراکاتی که از بصیرت

نمی آموخت. تراب چه و ارتفاع چه؟» (۱۳)

۲- بینهایت عددی و ریاضی: هرچند ریاضی دانان با احتیاط بیشتر از پژوهشگران علوم فضائی و نجومی از بینهایت سخن گفته اند، اما از دیرباز این مسئله مورد توجه آنان بوده است. بدیهیست که در گذشته های دور، فهم ریاضی مردمان در کاربرد ارقام، باندازه امروز نبوده و رفته رفته گسترش یافته است. قبایل بدوی جنگل نشین آمازون هنوز شماره هموعان خود را با تعداد انگشتان نشان میدهند و اگر تعداد افراد بیش از ده نفر باشد، جمع آنان را با قید مقداری "زیاد" معرفی میکنند که غالباً بمعنای نامحدود است. در فرهنگهای باستانی چنانکه مینماید، رقم هزار (۱۰۰۰) حد بالای شعور ریاضی عامه را میساخته و تعبیری از بیشمار یا بینهایت بوده است. کاربرد این عدد در کتب آسمانی، مانند روز خدا که معادل هزار سال است و شب قدر (لیلة القدر) که بر هزار ماه برتری دارد، صرفنظر از جنبه نمادین آن، نمونه ای از اینگونه محاسبات بشمار میآید. (۱۴) نامهایی مانند: هزارپا، هزارپیشه، هزارمسجد، هزار جریب و هزارستان، از چنین یادگار هائی حکایت میکنند. توده یونانیان عهد ارشمیدس، بزرگترین عددی را که میشناختند، رقم ده هزار « Myriad » بود که آن را به معنای بیشمار بکار میبردند. (۱۵) این لغت در زبان انگلیسی هنوز هم معمول و اصطلاحاً نماینده تعداد فراوان و بیرون از شمار است. امروزه، اکثراً میدانیم که سلسله اعداد طبیعی حد نهائی ندارد و روند شمارش آنها را هرگز نمیتوانیم به آخر برسانیم. به بیان دیگر، بزرگترین عددی که در ذهن خود مجسم میکنیم، همواره میتوانیم سلسله ارقام دیگری بیفزائیم.

خوشبختانه، در حوزه زندگی عادی به اعداد بینهایت نیازی نداریم و پژوهش درباره آنها از

هوشیار گردد، احساس نماید که... این کون نامتناهی باین عظمت و انتظام بنفسه تحقق نیافته. همچنین قوای غیرمرتبه در حیث امکان موجود؛ از جمله قوهٔ انیتریه، قوهٔ نامیه، قوهٔ حساسه، قوهٔ عاقله، قوهٔ متفکره، قوهٔ حافظه، قوهٔ واهمه و قوهٔ کاشفه» (۱۹).

۳- بینهایت ذهنی: حقیقت انسانی یا نفس ناطقه « Spirit » را میتوان به سگه ای تشبیه کرد که یک روی آن متوجه تجارب حسّی و ورزندگیهای عقلی است که سازمان تجربیات طبیعی هر شخص را میسازد و آنرا ذهن « Mind » مینامند. روی دیگر این سکه متوجه عوالم معنوی است که سازمان مفاهیم و معانی را بنیاد مینهد و آنرا روح « Soul » میگویند. با این حساب، حوزهٔ فعالیت نفس ناطقه بینهایت وسیع است. در علوم الهی و دینی، معمولاً ذهن و نفس را از جمله تجلیات قوای روحانی بشمار می آورند. از این لحاظ، این اسامی گاهی معادل و یا مترادف یکدیگر بکار میروند. روح را نیز پرتوی بسیط و ملکوتی، یعنی ودیعه ای یزدانی میدانند که تظاهرات آنرا میتوان مشاهده نمود اما گوهر آن را هرگز نمیتوان شناخت. البته باید متذکر شویم که این تعریف مورد قبول همگان نیست. جمعی از فلاسفه و دانشمندان مادی گرا، ادراکات انسانی را فقط به تجربیات محسوس و مشهود محدود میدانند و برآنند که هیچگاه ذهن جدا و مجزاً از ماده وجود ندارد و آنچه را که ذهنیات مینامیم، در واقع نتایج اعمال الکترو شیمیائی مغزند. جسم انسان نیز ماشینی است که یک کامپیوتر قابل حمل بنام مغز، حرکات و سکانات آنرا تنظیم و اداره میکند. تصاویر ذهنی و حالات عاطفی هم شامل طرح هائی ساده مثل الگوها و جدولهای کامپیوتری « Simulations » میباشند که بمنظور اعتبار بخشیدن به پدیده های خارجی عرضه میشوند. (۲۰) بدیهی است که چنین نگرش

فطری صادر و بواسطه چشم سر مشاهده میشوند، هر چند با دریافتهای حسّی متفاوت و حتّی متباینند، امّا حضورشان در ذهن، نشانه ای از بستگی روابط ما با حقیقت وجود است. (۱۶) مثلاً، ادراک حقیقت، عشق، مهر، زیبایی، نیکی و امثال آنها را که غیر ملموس و فارغ از قید مکان ولی باقی در زمانند، نمیتوان با ادراکاتی که بواسطه حواس پنجگانه از اشیاء حاصل میکنیم، یکسان شمرد هرچند هر دو موجودند.

حقایقی را که گودل به زبان علمی بیان کرده، در جهان شناسی بهائی به لسان تشریع توسط حضرت بهاء الله و به لسان تبیین توسط حضرت عبدالبهاء، قبلاً توضیح داده شده است. حضرت بهاء الله، پوشیدگی ابدی رازهای طبیعت را دلیل کمال صنع الهی میدانند و میفرمایند: « بشأنی صنع خود را جامع و کامل خلق فرموده که اگر جمیع صاحبان عقول و افنده اراده معرفت پست ترین خلق او را علی ما هو علیه نمایند، جمیع خود را عاجز و قاصر مشاهده نمایند». (۱۷) حضرت عبدالبهاء هم در تمثیلی عرفانی میفرمایند: « آنچه گوئیم و جوئیم از مدرکات عالم انسانی است و در تحت احاطهٔ عالم بشری. نتایج فکریه چگونه به معارج آلهیه رسد و عنکبوت اوهام چگونه به لعاب ظنون و افهام، بر رفرق تقدیس تند». (۱۸) بعلاوه، در لوح پروفیسور اگوست فورل (۱۹۲۱)، علت طبیعی نقص و کوتاهی اندیشه را به فهم اسرار وجود توضیح میدهند و از این طریق، راهی به شناخت آفرینندهٔ جهان میگشایند، قوله عزّ بیهانه: « چون دقت کنیم ملاحظه نمائیم که انسان مانند میکرب ضعیفی است که درمیوه ای موجود. آن میوه از شکوفه تحقّق یافته و شکوفه از شجر نابت شده و شجر از مادهٔ سیّاله [شیره گیاهی] نشو و نما نموده و آن مادهٔ سیّاله از خاک و آب تحقّق یافته. حالا، چگونه این میکرب صغیر میتواند ادراک حقایق آن بوستان نماید و به باغبان پی برد و حقیقت آن باغبان را ادراک کند؟ این واضح است که مستحیل است. ولی آن میکرب اگر



۴- بینهایت مطلق: وقتی که از بینهایت مطلق سخن میگوئیم، مقصودمان هویت هائی هستند که بضرورت ذاتی خود، اشکال و ترکیبات مادی (فیزیکی) ندارند، از قوانین نسبیت بکلی مبرا هستند و در اعلا ترین رتبه خلوص و تمامیت، بخودی خود موجودند. بعضی از حکما (افلاطون)، صور ذهنی را مطلق دانسته و معتقد بوده اند که انواع اندیشه ها « Ideas » در حالتی مستقل از شخص فکور، (صاحب اندیشه) وجود دارند و جهش های روحانی توانائی آن را دارند که تا حدودی به مکاشفه آنها موفق شوند. بزرگترین بینهایت مطلق ذات الوهیت است که به نسبت فهم و میزان شناخت مردم، به نامها یا اسماء متفاوت خوانده و به صفات و کمالات متعدّد ستوده شده است. حضرت بهاء الله، به منظور انتباه افکار مؤمنان ادیان گذشته و نیز اهل بهاء، درجه اطلاق خدا را چنین تعریف میفرمایند: « بر اولی العلم و افئدة منیره واضح است که غیب هویت و ذات احدیه مقدّس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالیست از وصف هر واصفی و ادراک هر مُدرکی، لم یزل در ذات خود غیب بوده و هست و لایزال بکینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود ». (۲۹) آنگاه اضافه میفرمایند که اگر خدا را بنوعی مانند فردانیت میستائیم باید متوجّه باشیم که « حقایق تفرید » به مشیت او آفریده شده و اگر علیم مینامیم، « جواهر علم » به اراده او حقیقت پذیرفته اند. ذکر این اوصاف بفرموده حق، بخاطر آنست که افراد مؤمن از طریق شناسائی نفس خود ( معرفه النفس )، به جایگاه خداوند که در فطرت یاکینونت آنان قرار گرفته است، ارتقاء یابند. (۲۸)

به طوریکه از گزارش تاریخ فلسفه برمی آید، حکیمی مصری بنام پلوتن « Plotinus » که نویسندگان عرب او را فلوطین نامیده اند، اولین کسی بود که در حدود سه قرن قبل از میلاد،

مکانیکی از ساختار ذهن را همه اهل اندیشه نپسندیده اند. حتی، دیوید هیوم فیلسوف اسکاتلندی که از پیشگامان اعتقاد به تجربه محسوس « Empiricism » بشمار میرود و تنها دریافت های خام حسّی را معیار شناخت میداند، معتقد است که: ظاهراً انواع دریافتها قبلاً در ذهن موجودند؛ ضمیر آگاه، مانند پروانه ای که از گلی به گلی مینشیند، در میان آنها میگردد و آنچه را که میخواهد برمیگزیند. (۲۱) ضمیر یا وجدان آگاه نیروئی است که بما هویت شخصی میبخشد که همان احساس و انتباه خالص است. این ضمیر را به کلمه « من » و « خود » تعبیر میکنیم که بنویه خویش، معرف صفات ظاهر و ذخایر باطن است. شگفت آنست که مجموعه ضمایر آگاه متعلق به تمام افراد بشر، بیک صورت و با یکنوع کلمات بیان میشوند. گوئی بر حقیقت غائی عالم هستی، وجدان واحد جامعی حکومت میکند که هریک از وجدانهای فردی، پرتوی از آنست. بفرموده حضرت عبدالبهاء: « مقصود من اینست که این جهان غیرمتناهی مثل هیکل انسانی است و جمیع اعضاء به یکدیگر مرتبط ... زیرا عالم وجود مثل شخص حیّ است ». (۲۲) حضرت عبدالبهاء، بهره گیری نفس مادی را از فیوضات وجدان قدس غیبی، به: « استفاضه گل از فصل و نسیم و نفعه نو بهار » تشبیه مینمایند. (۲۳) بقول گئورگ کانت، دانشمند فیزیک ریاضی قرن نوزدهم، آن وجدان جامع یا: حقیقت بینهایت در اذهان ما زندگی میکند. (۲۴) حضرت بهاء الله، نیرو های نفسانی و روحانی را رمز قدرت الهی مینامند که منادی حقیقت وجود در جمیع عوالم است. (۲۵) در بیان دیگر نیز، در جواب سائلی چنین میفرمایند: « اینکه از حقیقت نفس سؤال نمودید، آنها آیه الهیه و جوهره ملکوتیه عجز کلّ ذی علم عن عرفان حقیقتها و کلّ ذی عرفان عن معرفتها ». (۲۶)

ولی، سطح کلی کره زمین را نمیتوان به حدود و ثغوری مانند مرزهایی که برای یک ناحیه یا کشور در نظر میگیریم، محصور دانست. به بیان دیگر، این مساحت نا محدود است چونکه در هیچ امتدادی پایان نمیرسد و به جدار یا دیوار یا حدی برخورد نمیکند زیرا، پوسته زمین در تمام جوانب منحنی است و انحنای آن موجب کرویّت آنست.

در مثال سوم، سطوح محدود و قابل شناخت و سطوح نامحدود و ناشناخته را در عوالم رؤیا ملاحظه میکنیم. چنانکه میدانیم خواب طبیعی که با تخفیف اعمال حیاتی، کند شدن سوخت و ساز (متابولیسم) و دیگر اعمال فیزیولوژیک بدن همراه است، مهلتی برای استراحت عضلانی و دفع سموم «Hypnotoxin» مراکز عصبی است. حضرت عبدالبهاء، خواب را از همه نعمای جسمانی لذیذتر شمرده اند زیرا قدری سبب آزادی روح میشود. (۳۲) اما رؤیا حالت دیگری از خواب و یا بهتر بگوئیم، حالت دیگری در خواب است که طی آن قوای کاشفه روحانی با حقایق موجودات و یا صورتهای خارجی آنها ارتباط برقرار میسازند. ادراکات حاصله از این ارتباط، بر خلاف بیداری، بدون دخالت ارادی اندامها و ارگانهای بدن کسب میشوند و معمولاً از حدود زمانی و مکانی فارغ و آزادند. البته، تمام رؤیاها نفوذ و قابلیت یکسان ندارند. اکثر رؤیاها با رسوب انواعی از ادراکات ناپخته و خاطرات نهفته در ضمیر ناخود آگاه مخلوط و از خلوص کافی بی بهره اند. در آثار بهائی، از عوالم رؤیائی به عنوان نموداری از سیر روح در ابعاد نامتناهی، در افقهای دور دست معنوی و در فضاهاى جهان ملکوتی، یاد شده است. حضرت بهاء الله میفرمایند: «از نوم سؤال شده بود؛ او عالمی است از عوالم الهیه و مدل و مشعر بر امورات نامتناهی. از جمله، دلیل بر عالمی که بدء و ختم و اول و آخر در او مشاهده

"خدای واحد" را بینهایت خواند و او را خارج از تصرف هرگونه کمیات داخلی یا خارجی دانست و توحید خالق را به قبول این دو میزان موکول ساخت. آرای پلوتینوس در فلسفه مسیحی و اسلامی به تدریج نفوذ کرد و در بافت الهیات آنها جذب شد. در قرون گذشته، مسئله مورد گفتگو آن بود که رابطه خدای نامحدود و لایتناهی با جهان محدود و متناهی چگونه صورت میگیرد؟ این مشکل باینصورت حل شد که میان وحدت بینهایت (عالم حق) و کثرت بینهایت (عالم خلق)، مراتب، مقامات، و سطوح فراوانی وجود دارند که قابل ادراک و فهم انسانند. اینگونه مراحل واسطه را بینهایت های موقت و محدود و یا مجموعه های گذرای قابل سنجشی مینامند که بر انتقال حالت یا هویتی در مسیر زمان دلالت دارند. حضرت عبدالبهاء به سه مرتبه از اینگونه مراتب اشاره فرموده اند: «مرتبه عبودیت، مرتبه نبوت، مرتبه ربوبیت». (۲۹) بطور یقین، اطلاع و آگاهی بر دو سطح یا مرتبه اول و دوم (عباد، انبیاء) مقدور و شناخت مرتبه سوم نسبی است. برای روشن شدن مطلب به ذکر سه مثال متفاوت متوسل میشویم:

در مثال اول، اگر نسلهای متوالی انسانی را بنظر آوریم که از ابتدا تا به امروز پیایی آمده و در آینده نیز خواهند آمد، دوره انتقالی نسلها را در مسیر زمان، بالقوه بینهایت خواهیم دید. در همان حال چنانکه میدانیم، در هر مقطعی از زمان، تعداد معینی از مردمان یا نسلهای متناهی زندگی میکنند که آگاهی ما بر احوال آنان ممکن میشود.

در مثال دوم، کره زمین را در نظر میگیریم که سطح نواحی مختلف آن را میتوان محدود انگاشت زیرا، با شناختی که از دو بُعد آنها داریم (طول، عرض)، محاسبه مساحت و تعیین حدود جغرافیائی هر ناحیه بآسانی صورت میگیرد.



نمیشود. چنانچه حال امری در نوم مشاهده میشود و بعد از سنین معدودات بعینه همان ملاحظه میگردد». (۳۱) \*

هرآینه، نتیجه کلی که از تمام این توضیحات عاید میشود اینست که در کاخ باشکوه علوم مادی، هیچ روزنی به شناخت حقیقت مطلق در ماورای طبیعت باز نمیشود و ورزندگیهای فکری «Intellect» کلاً محصور در چند و چون سطوح انتقالی و محدود مظاهر طبیعت است. البته میتوان چنین اظهارکرد که "حقیقت" برترین و اعلاترین درجه تفکر است که انواع مفاهیم و معانی قابل اثبات، همواره در صدد آنند که خود را بحریم شناسائی آن نزدیک سازند. جستجوی حقیقت در تاریخ اندیشه انسانی، معمولاً بدو روش و بر پایه دو منطق دنبال شده است: منطق علمی (عقلانی) و منطق ایمانی (عرفانی).

در روش اول، پژوهشگران علوم نظر خود را متوجه عالم کثرت میسازند و قلمرو تحقیقات خود را به حوزه پدیده های بیشمار طبیعی محدود میکنند. علم جدید غالباً بجز واقعیات محسوس و احکام معقول مدارک دیگری نمی پذیرد و به مداخله دست غیبی و تأثیر قوای نامرئی روحانی در امور عالم، اعتقادی ندارد.

در روش دوم، منطق عرفا برآنست که برای شناخت بهتر و کاملتر مظاهر متنوع وجود، نوع انسان ناگزیر است که آزمون های علمی و یافته های عقلانی خود را با تجربیات ایمانی و کشفیات روحانی همگام، هماهنگ و همنوا سازد. در خصوص این منطق، حضرت عبدالبهاء چنین اظهار نظر میفرماید: «روح شجر است و عقل بمثابة ثمر. عقل کمال روح است و صفت متلازمة آن است؛ مثل آفتاب که لزوم ذاتی شمس است». (۳۲) و انگهی: «دین و علم دو دایره است که بمرکز واحد سیر میکنند؛ آن مرکز حقیقت است». (۳۳) تفاوت دیگری که میان مکاتب عرفانی نسبت به مکاتب علمی دیده

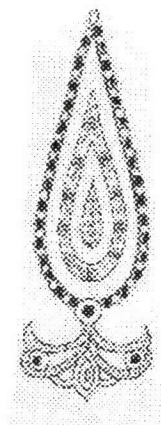
میشود در این است که عارفان برعکس عالمان، به هرم تصویری خلقت موجودات، از بالا به پائین یا از رأس به پایه مینگرند. در این نگرش، اول واحد مطلق (خدا) را می بینند که بر قله هرم نشسته است. واحد مطلق، طی مراتب نزولی به کثرت میگراید و همه کائنات بتدریج از او صادر میشوند. به همین دلیل، واحد نخستین را "واحدکثیر" مینامند که بتنهائی شامل تمام آحاد است؛ مثل اینکه سلسله ای از اعداد یک (۱) را کنار یکدیگر قرار دهیم (۰۰۰ + ۱ + ۱ + ۱ + ۱)

حضرت عبدالبهاء آن واحد نخستین بنیادی را بمنزله "نطفه" شمرده اند که دستگاهها و اندامها در هویت آن مکنونند. (۳۴) بنا بگواهی آن حضرت: «شبهه ای نیست که در ابتدا مبدأ واحد بوده است. مبدأ نمیشود که دو باشد، زیرا مبدأ جمیع اعداد واحد است ... آن ماده واحد در هر عصری بصورتی در آمده است؛ لهذا صور متنوعه پیدا شده است ... یعنی حقیقت ذات الوهیت که جمیع کائنات باو وجود یافته، متفق علیه است». (۳۵) پس چنانکه حضرت بهاء الله میفرمایند: «همه نامها نام او و آغاز و انجام کارها باو». (۳۶) اصولاً چنین مینماید که در بطن هر اسمی میتوان مراتب وحدت و کثرت، محدود و نا محدود، نهایت و بینهایت را یکجا تصور نمود. مثلاً لغت "خانه" که در مقام وحدت بریک مکان قابل نشیمن دلالت میکند، در مقام کثرت انواع بینهایتی از خانه ها را به تصور ذهنی می آورد که در شکل و طرح و اندازه و رنگ با یکدیگر متفاوت باشند.

در پایان گفتار، ضمن آنکه به ناتوانی خود از شناخت مقامات مادی و معنوی در بینهایت آنها اقرار میکنیم، کلام مبارک حضرت بهاء الله را به شهادت میگیریم که: «اعتراف بر عجز در این مقام، از روی بصیرت، منتها مقام عرفان عبد است و منتهای بلوغ عباد». (۳۷) ■

## یاد داشتها

- ۲۳ - همان کتاب ، ص. ۱۷۰
- ۲۴ - Georg Cantor in Rudy Rucker : "Infinity and the Mind " , p. 200
- ۲۵ - " Gleanings from the Writings of Baha'u'llah " , pp. 160-161
- ۲۶ - "منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله" ، ص. ۱۰۷
- ۲۷ - همان کتاب ، ص. ۳۸
- ۲۸ - همان کتاب ، صص. ۱۱-۱۰
- ۲۹ - "امر و خلق" ، ج. ۱، ۲ ، ص. ۱۲۷
- ۳۰ - همان کتاب ، ج ۱ ، ص. ۳۲۵
- ۳۱ - همان کتاب ، ج. ۲ ، ص. ۳۶۶ ... برای اطلاع بیشتر در این مورد ، رک. از حضرت بهاء الله : هفت وادی - منتخباتی از آثار ، ص. ۸۲ - امر و خلق ، ج. ۱ ، ص. ۳۲۵ . از حضرت عبدالبهاء : مفاوضات ، صص. ۱۷۷، ۱۷۳، ۱۶۰ - مائده آسمانی ، ج. ۵ ، ص. ۴۸ (خطابه در اسکاتلند) - خطابات پاریس ، صص. ۸۶، ۹۰، ۹۶ - نجم باختر ج. ۱۴ ، شماره ۸ ، سال ۱۹۲۳ ، صص. ۲۸۷-۲۸۸
- ۳۲ - "مفاوضات" ، ص. ۱۴۸
- ۳۳ - همان کتاب ، ج. ۲ ، ص. ۱۲۹
- ۳۴ - همان کتاب ، ج. ۱ و ۲ ، صص. ۱۳۳-۱۳۲ و مکاتیب ، ج. ۲ ، ۱۹۱۰ میلادی ، ص. ۱۰۹
- ۳۵ - "مفاوضات" ، ص. ۱۲۸، ۲۰۵
- ۳۶ - "دریای دانش" ، ص. ۳
- ۳۷ - "دریای دانش" ، ص. ۱۶۱
- ۱ - B. Pascal : " Pensees et Opuscules " , L. Brunshvicq (ed.), Classiques Hachette, Paris, 1961, p. 427
- ۲ - Max Muller : " The Origin and Growth of Religion " , p. 53
- ۳ - H. A. Frankfort : " Before Philosophy " , Penguin Books , Baltimore , Maryland , 1973 , p. 262
- ۴ - "دریای دانش" ، مؤسسه مطبوعات بهائی هند ، ص. ۴۱
- ۵ - "الواح نازله بعد از کتاب اقدس" ، لانگنهاین ، آلمان ، ۱۳۷ بدیع ، رک. "لوح حکمت" ، ص. ۸۳
- ۶ - "قرآن کریم" ، سورة یونس ، آیه ۵
- ۷ - فیروز براقی : "انسان و کیهان" ، از انتشارات مؤسسه معارف بهائی ، ۱۹۹۸ ، فصل ۶
- ۸ - "منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله" ، لجنه نشر آثار امری ، لانگنهاین ، ۱۴۱ بدیع ، ص. ۴۸
- ۹ - "مفاوضات" ، صص. ۱۰۸ و ۱۷۰
- ۱۰ - "ادعیه حضرت محبوب" ، کلمات مکنونه ، ص. ۴۴۰
- ۱۱ - "مجموعه خطابات" ، چاپ ۱۹۲۱ ، جزء ۱ ، ص. ۳۶
- ۱۲ - "مفاوضات" ، صص. ۱۴۳-۱۴۲
- ۱۳ - "ادعیه حضرت محبوب" ، ص. ۳۷۴
- ۱۴ - "قرآن کریم" : سورة سجده ، آیه ۵ و سورة قدر ، آیه ۳
- ۱۵ - Rudy Rucker : " Infinity and the Mind : The Science and Philosophy of the Infinite " , Bantam New Age Books , N.Y., 1983 , p. 108
- ۱۶ - Ibid. , pp. 168-176
- ۱۷ - "منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله" ، ص. ۴۸
- ۱۸ - "مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء" ، ص. ۱۴۳
- ۱۹ - "لوح مبارک حضرت عبدالبهاء به پروفیسور اوگوست فورل" ، نجم باختر ، جلد ۱۴ ، شماره ۱ ، ص. ۳۰
- ۲۰ - Alan M. Turing in M. Davis ( ed. ) : " The Undecidable " , Raven Press , N. , Y. , 1965 , pp. 116-151
- ۲۱ - Rudy Rucker: " Infinity and the Mind " , p. 35
- ۲۲ - "مفاوضات" ، صص. ۷۴-۱۷۳





## مخاطب جواهر الاسرار از آثار مبارکه جمال اقدس ابهی

توصیه و نصیحت می نمایند.  
تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد شخص دیگری به نام  
یوسف در آن ایام در بین مدافعان میرزا یحیی وجود  
ندارد ضمناً از سید یوسف سدهی نیز اطلاعات  
تاریخی زیادی در دست نیست ■

### دو کتاب خواندنی

#### ۱- گلگشتی در قرآن مجید:

مؤلفین این کتاب شهین احسان و دکتر پرویز  
روحانی می نویسند:

مؤلفین در این کتاب با استناد به آیات قرآن کریم  
معانی و مفاهیم "اسلام"، "لقاءالله"، "نفخ صور"،  
"ساعة"، و بسیاری از مواضع اسلامی را روشن  
می سازند و از خلال آیات این سفر کریم حقیقت  
دین الهی را به اثبات میرسانند.

بهای این کتاب با ۲۲۶ صفحه و جلد شمیزی ۱۶ دلار است

#### ۲- ظهور و حقیقت انسان:

نویسنده این کتاب علمی و تحقیقی به سؤالات زیر  
پاسخی شایسته می دهد:

چرا کره زمین مزرع رشد زندگی است؟

تکامل جانداران چگونه صورت گرفته است؟

روان آدمیت از کجا سر برزده است؟

برداشت ادیان از انسان چیست؟

حقیقت و مقام انسان را چگونه باید ارزیابی کرد؟

بهای این کتاب باییش از ۳۱۵ صفحه ۲۰ دلار است

Association for Bahá'í Studies in Persian

596 Upper Sherman, ON, L8V 3M2 Canada

Tel: (905) 388 0458 Fax: (905) 388 1870

Email: pibs@sprint.ca Website: absp.org

در لوحی خطاب به یوسف که نسخه آن در مجموعه  
شماره ۳۵ صفحات ۲۷ تا ۳۰ از ردیف آثار و کتبی  
که توسط محفظه ملی آثار امری ایران در سال  
۱۳۳ بدیع (۱۹۷۶ میلادی) به منظور حفظ تکثیر  
شده است اشاره ای به بیان مبارک زیر در باره  
جواهر الاسرار زیارت می شود:

"ای یوسف چون از قبل نفحات ایمان از تو استنشاق شد لذا این  
لوح از سماء مشیت ربانیه نازل و ارسال گشت که شاید از نفحه  
بیان رحمن به ملکوت تبیان فائز شوی و در تیه غفلت و وادی  
حیرت سرگردان نباشی در حکمت بالغه الهیه ملاحظه نما که در  
آن سلوک که از قبل از قلم امریه نازل و ارسال شد دو مقام  
آن را ستر نمودیم و تو سؤال نمودی مع ذلک از قلم اراده در ذکر  
آن دو مقام علی ماینیغی بیانی ظاهر نه. در کنوز علمیه ربانیه  
مستور نمودیم لاجل این ایام تا به آن ملتفت شوی و از حکمت  
ستر آن سؤال نمائی و تو چنان غفلت نمودی که ابدأ به نظرت  
نیامد تفکر فی ذلک لتطلع بما قضی من قبل و تکون موقفاً بان  
عنده علم کل شیء فی کتاب منیر."

صدر این لوح مبارک به این آیات مزین است "بنام  
یکتا خداوند عالم ... ای یوسف از عرف قمیص رحمانی محروم  
مشاهده می شوی ..."

اما "دو مقام آن را ستر نمودیم" اشاره به بیان مبارک در  
آخر جواهر الاسرار است که می فرمایند: بلغ تعجیل  
الرافع الی مقام الذی ترکنا ذکر السفیرین الاعلیین فی التسلیم و  
الرضا ... ولكن لو تجد فی نفسک حرارة المحبة لتقول هل من  
مزیّد و تقول الحمد لله رب العالمین" (آثار قلم اعلی جلد ۳ ص ۸۸)

مقصود از یوسف مخاطب جواهر الاسرار بنا به تحقیق  
جناب فاضل مازندرانی سید یوسف سدهی اصفهانی  
است (رهبران و رهوان جلد ۲ ص ۵۰۱) مشارالیه بابی ازلی  
بوده است مفهوم اشارات نازله در لوح مذکور حاکی  
از آن است که مخاطب وابسته و مدافع میرزا یحیی  
است چه که هیکل مبارک به اشارات ظریفه به مقام و  
موقعیت و دعاوی میرزا یحیی اشاره می فرمایند و  
مخاطب لوح را به مطالعه کتاب مستطاب بیان

## بررسی رتبه هوشیاری و رفاه حیوان

تقدیم به دوستداران حیوان

پریوش سمندری

((... جميع کائنات جلوه گاه تجلی الهی است. یعنی آثار الوهیت الهیه در حقایق موجودات و جميع کائنات ظاهر است)).  
حضرت عبدالبهاء

اماکن و اشخاص، احساس ترس و یا احساس امنیت نسبت به آنها بروز میکند نباید بر مقیاس قدرت فکری انسان و بر وجه تمیز ظرفیت دانائی او باشد. بلکه لازم است به عنوان یک رشته تحقیقی فلسفی انجام شود زیرا چنین مطالعه ای برای درک جوانب اخلاقی



در فلسفه ها و افکار دینی و مذهبی شرق و غرب همیشه توجه به موارد عقلی و ماهیت هوشیار خلاق انسانی واجد اهمیت بوده و نظرات فلسفی و مذهبی در سراسر جهان عمیقاً مایل به درک مراتب هوشیاری و آگاهی بشر و تعدیل و اصلاح اخلاقی آن بوده است.

روابط انسان با حیوان ضروری است.

بررسی علمی ذهن حیوانی مواجه با موانع بسیاری میباشد از جمله:

تا کنون، نقطه نظرهای پایه ای

ولی در این راه میبایست بعضی مطالب مدّ نظر قرار گیرد.

آزمایش قابلیت و یا احتمال وجود ذهن حیوانی و اهمیت قبول آن که بصورت ابراز احساسات، یادآوری محلّ ها و

امروز تقاضا برای حفظ حقوق و تأمین رفاه حیوانات به حدّی رسیده است که باید درهای جدیدی برای مطالعه و شناخت حسنّ نیمه هشیار حیوانی باز شود.



و پیشین درباره قبول ذهن حیوانی به عنوان یک موضع خاص تحقیق فلسفی نبوده و بیشتر از جهات دینی و مذهبی یا مطالعات نیمه علمی و احیاناً برداشتهای محکوم کننده ای بوده است که در اثر برخورد های روزانه با حیوانات ایجاد گردیده است. بعلاوه دیدگاه فعلی و معاصر معطوف و متأثر از تفسیر عقیده فیلسوف معروف یونانی Povagoras است. وی انسان را مقیاس و میزان کلّ اشیاء میداند. بر این مبنا و با این طرز تفکر قیاسی، بررسی مورد نظر مشکل گردیده و اجازه نمی دهد خصوصیات حیوانی به عنوان یک گروه مشخص دیگر در خلقت شناخته شود و حیوان در مقایسه با انسان محکوم و به مصیبات و آزار و اهمال مبتلا شده است. مطالعات کنونی نشان میدهد هوشیاری حیوانی قسمت مهم ترکیب دهنده زندگی او است و اگر از آن محروم باشد زندگی وی ممکن نیست. همانطور که انعکاس آگاهی انسان در اعمال و رفتار و روحیاتش به گونه عکس العمل ها در برابر مسائل و حوادث و موارد مختلف حیات مشاهده میشود، حیوان هم در برابر سایر

حیوانات و یا نسبت به غذا، هنگام برخورد با بیگانه و یا دوست، و سایر احتیاجاتش به صور گوناگون مثل پارس کردن و غیره عکس العمل هائی از خود ظاهر میسازد که مدرکات رفتاری او محسوب میشود. حیوانات از نظر علمی در گروه مخصوص رده بندی شده اند ولی تحقیق در باره هوشیاری آنان و یا نظراتی که راجع به محتوی<sup>۱</sup> و وسعت حسّ هوشیاری حیوانات و به منظور تکمیل و تصحیح به جوامع تحقیقی گذارش میشود، بر اساس استدلال قیاسی و القائی و نظری است و بعضی فرضیات نادرست و روش غلط برای این بررسی ها به کار رفته است. رویهمرفته فعلاً تحقیقات علمی به حدی توسعه نیافته تا بتواند بررسی هائی در زمینه آگاهی حیوانی نماید. برای مطالعه آگاهی حیوانی میبایست موارد بسیاری را در نظر داشت:

۱- ذهن حیوان به عنوان یک حوزه مشخص تحقیقی فرض شود و بررسی مستقل فلسفی در باره آن اعمال گردد. زیرا تحقیقات کنونی نوعی تجسس در یک بحثی است که درجه دوم اهمیت قرار دارد و هدفش

فقط ایجاد تسهیلات برای درک مسئله میباشد.

۲- نتایج حاصله از مطالعات ذهنی حیوان که از موضع تاریخی فلسفی بدست آمده است منحصر در شناخت روانی آنها از طریق آزمایش های قابل رؤیت جسمانی بوده است.

۳- تحقیقات مستقل و مستقیم لازم است تا تمام احتیاجات، چالش ها و افتادگی های حیوان رسیدگی شود.

۴- داستانها و تجربه های مردمی که هر روزه با حیوانات در تماس مستقیم هستند جمع آوری شده و مورد تحقیق قرار گیرد. ملاحظه حالات متفاوت آنها از نزدیک میتواند کمک مؤثری در این بررسی ها باشد که البته باید با کمال دقت، صحت و یا سقم آن معلوم شود زیرا بعضی مردم تحت تأثیر احساسات رقیقه خودشان قرار دارند و گاه در معرفی حالات حیوان راه مبالغه می پیمایند.

۵- برای تحقیق لازم است بسیاری از موانع موجود کنار گذاشته شود از جمله بعضی افکار قدیم مذهبی است که بنا بر ضرورت زمانی بوده و حیوان موجودی کثیف و پست فرض شده است. شکی نیست فقدان

وسائل بهداشتی و طبّی و اوضاع اقتصادی مردمان و عدم آگاهی آنان از بیماریهایی که از حیوانات اهلی منتقل میشد و علل شناخته شده و ناشناخته دیگر، در این حکمت مستتر است.

۶- بررسی ذهنی حیوان ممکن است هیچگاه کاملاً به نتیجه نرسد ولی عدم دسترسی کامل، نباید بهانه و علت یأس و توقف مطالعات گردد.

۷- انسان در مرتبت انسانی خود مسؤولیت های فراوانی نسبت به حفظ سایر موجودات دارد لذا تأمین راحت حیوانات که از نظر مراتب حیات در رده مهم تری پس از انسان قرار دارند میبایست بیشتر مورد نظر وی قرار گیرد.

۸- بسط و ادامه روابط سالم و ضروری ظاهری و باطنی بین اشیاء عالم در مرحله اول، متضمن آگاهی و معرفت انسان نسبت به موجودیت آن هاست و بواسطه درک و پذیرش چنین اهمیت است که نیروی محرکه لازم را برای توسعه تحقیقات منظم و نافع در مورد حیوانات در شخص تولید میکند.

۹- شناسائی و قبول ضرورت وجود سایر کائنات از جمله حیوانات در عالم هستی و

اثرات و ثمرات وجودی آنها در زندگانی انسان الزامی به نظر می رسد.

۱۰- تمیز و تشخیص مراتب کائنات و قدرت و قابلیت های آنها و بررسی استعدادها و هوشیاری حیوانات در رتبه خود بدون مقایسه با مرتبت انسانی باید مورد مطالعه قرار گیرد.

۱۱- برتری هایی که در بعض موارد حسّی بر انسان دارند مانند حسّ بویائی شدید، قدرت دید وسیع، حسّاسیت در مقابل اصوات، تشخیص خطر در موارد مختلف از جمله زلزله، مواجهه با دشمن، در آتش سوزی ها مشخص گردد.

۱۲- شناخت احساسات حیوان در برابر محبت، غم و خوشحالی در مواردی که با احتیاجات غریزی او ارتباط ندارد

۱۳- تربیت پذیری و استعدادی که حیوانات در انجام بعض مسئولیت ها دارند بررسی گردد.

مطالعه ذهنی حیوان از دیدگاه معنوی و اخلاقی برای رفاه و حفظ حقوق آنها لازم است در عین حال کمک مؤثری به مطالعه علمی روابط موجود در بین کائنات هستی در این

برهه از زمان مینماید. طبیعت علمی قرن بیستم اکثر افکار مذهبی و ماوراء الطبیعه را مورد سؤال قرار داد، یکی از علل مهمّ این تعارض، عقاید پیچیده و نا معقولی بود که از حوزه های بشمار و به اصطلاح مذهبی صادر شد و آن چنان سردرگمی های فراوان ایجاد نمود و تیشه بر ریشه حقایق روحانی زد که راه را برای گریز از تعالیم انسانی مذاهب بیش از پیش هموار نمود. بند و بست جنبی بعض افکار مذهبی و در نتیجه ممانعت آن از توسعه های علمی و فکری جامعه بشر باعث شد تجربه های نا خوشایندی در یادها زنده ماند و در نتیجه ترس و واهمه ای شدید در جوامع علمی به وجود آمد و ناگزیر برای جلوگیری از تجدید موقعیت های دردناک پیشین سعی گردید بهر طریق راه نفوذ اعتقادات عتیقه مسدود شود بدون آن که جنبه های نافع و اخلاقی تعالیم معنوی مورد بررسی و مطمح نظر قرار گیرد. تعرض نسبت به حیوانات و تحقیر و آزار آنان از جمله مواردی بود که مردم بدون توجه به جنبه های اخلاقی دینی و تنها بصرف بعض اعتقادات مذهبی اعمال



## رادیو پیام دوست

PAYAM-E-DOOST RADIO PROGRAM

برنامه رادیویی "پیام دوست" به منظور رفع سوء تفاهم در باره دیانت بهائی و ایجاد محبت و تفاهم میان فارسی زبانان در سراسر جهان از ۲۱ اپریل ۲۰۰۱ روی موج کوتاه ۴۱ متر 7480KHz از ساعت ۱۰:۳۰ تا ۱۱:۰۰ شب به وقت طهران پخش می شده است. از ۲۳ می ۲۰۰۲ برنامه موج کوتاه رادیو پیام دوست روزانه در دو نوبت به ایران، خاورمیانه و آسیا پخش می گردد. یعنی علاوه بر ساعت ده و نیم تا یازده شب، همان برنامه از ساعت هفت تا هفت و نیم صبح نیز به وقت طهران پخش می شود.

برای اطلاعات بیشتر لطفاً به منابع زیر رجوع فرمائید:

www.bahairadio.org

Fax: (301) 292 6957

مینمودند.

بهرحال روابط انسان در مرتبه اشرف مخلوقات با حیوان که نسبت به سایر موجودات عالم در رتبه نزدیکی با او قرار دارد روز به روز صمیمانه تر میشود و نظرات کلی و عمومی مردمان به تدریج در برابر همزیستی مسالمت آمیز با حیوان موافق میگردد. لزوم حفظ محیط زندگی حیوانات برای بقای محیط زیست معلوم و روشن است و بالاخص رابطه ای که از دو جهت معنوی و مادی در جریان تماس روزانه با حیوانات اهلی به وجود آمده است غیر قابل انکار میباشد.

بیان حضرت عبدالبهاء توجیه دقیق و جالب درباره بعض خصوصیات حیوان در مقایسه با انسان است. می فرمایند:

«انسان در قوی و حواس ظاهره مشترک با حیوانست ... حیوان در این قوی اعظم از انسانست... مثل سمع و بصر و شم و ذوق و لمس... حیوان ادراک اشیاء محسوسه را میکند... حیوان اسیر حواس است و مقید به آن است اموری که ماوراء حواس است که حواس در او تصرف ندارد ابداً ادراک نمی کند. در انسان یک قوه کاشفه است که به آن ممتاز از حیوانست».

همچنین می فرمایند:

«... در حیوان چون آثاری هست که در

نبات نیست گوئی که این قوای حسیه از خصائص روح حیوان است. هم چنین در انسان آثار و قوی و کمالاتی بینی که در حیوان موجود نیست پس استدلال کن که در انسان یک قوه است که حیوان از آن محروم است... حقیقت انسانی حقیقت جامعه است حقیقت کلیه است».

احساس محبت انسان به حیوان ریشه در احساسات روحانی او دارد زیرا هر موجودی را خلق خاص پروردگار میداند که رسالتی در حد مرتبت خود به عهده دارد. درس رحم و شفقت و انصاف و آدمیت تعلیمی کلی و عمومی و وجدانی است و هر انسان منطقی مقید به قبول و اجرای آن است. امتیاز انسان بر

حیوان عذر موجه برای سوء استفاده کردن از آن و انکار حق حیوان نیست.

شاید بشر تا مدتی طولانی و یا احتمالاً هرگز نتواند از جهت علمی چنان که باید موفق به درک خصوصیات حیوانی شود پس چه بهتر است از هم اکنون ماهیت وجودی آن را که از خلال تبیینات روحانی حضرت عبدالبهاء معلوم و روشن است بشناسد و پند گیرد:

«... جمیع کائنات جلوه گاه تجلی الهی است. یعنی آثار الوهیت الهیه در حقایق موجودات و جمیع کائنات ظاهر است».

■

دلیله طبیعی (ثابت)

### پنجم جمادی الاولی

چون شب پنجم جمادی شد  
که منم نقطه ظهور بیان  
منم آنکس که آدم و عالم  
رمز وحدت چو دائم است بمن  
من که موعود کل ادیانم  
باب ایمان شهر عرفانم  
گویش قد فدیت بگلی لک  
چون بیان هدیه ظهور تو است  
گرقبولش کنی ز فضل تو است  
هان قیامت رسید و خلق جدید  
شد دوباره بهار روحانی  
شمس وحدت قرین اشراق است  
شکر لله ز بهر باغ وجود  
فیض باران ابر پنهانی  
همه گلها ز نو شکوفا شد  
لطف او شامل است تا برکل  
رنگ سرخ و سیاه و زرد و سپید  
رنگ و وارنگ پرزگل دیباست

نقطه اولی منادی شد  
با ظهورم کتاب عشق عیان  
همه در راه او زدند قدم  
سرتنکیس قائم است بمن  
هم مبشر به یوم یزدانم  
مشعل راه کوی جانانم  
ای که دست دعای ماست الیک  
هدیه ای بر ظهور نور تو است  
ور کنی رد بیان عدل تو است  
جامه های کهن به تن بدرید  
جلوه گر شد جمال پنهانی  
بین منور ز نورش آفاق است  
آمد آن باغبان که بُد معهود  
خوش ببارد بهر گلستانی  
آنچه بوده نهفته پیدا شد  
بینی این باغ و بوستان ترگل  
بر همه فیض لطف او بارید  
کثرت وحدت اینچنین زیباست



## در جستجوی دنیائی بهتر

نقل از پردیس (جون ۲۰۰۱)

دکتر پرویز ایزدی (آتلانتا)

### اصل تحرّی یا جستجوی حقیقت

مطابق تعریف فرهنگ عمید: تحرّی حقیقت یعنی حقیقت جوئی، در طلب امر بهتر و سزاوارتر.

در تعریف تحرّی یا جستجوی حقیقت در فرهنگهای قدیمی آمده است که: تحرّی حقیقت یعنی رأی صواب و درست را جستجو کردن. و فرهنگ معین میگوید: تحرّی یعنی جستن، درست جستن و تحرّی حقیقت یعنی حقیقت جوئی.

بدون شک خوانندگان عزیز از هر باور اعتقادی و یا از هر مکتب فکری که هستند با نگارنده هم عقیده اند که هیچ چیز در دایره امکان معمائی لاینحل و بدون جواب نیست.

زمانی که در گیر و دار زندگی به مسئله و یا مسائلی برمی خوریم که برای بعضی از آنها جواب علمی و منطقی پیدا نمی کنیم، باید این نکته دقیق را در خاطر داشته باشیم که ممکن است هنوز اطلاعات و دانش ما در حیطه علمی و یا در حیطه باورهای اعتقادی کافی برای پیدا کردن جواب نباشد، و اگر با جدّیت و مداومت به جستجو پردازیم

بمرور زمان جوابی مناسب که در

عین علمی بودن، آرامش قلبی ما را

۱- اصل چیست؟

تأمین نماید بدست خواهیم آورد. زیرا آنچه در دنیای امکان اتفاق افتاده و یا در جریان است و یا اتفاق خواهد افتاد، دارای علت و سببی است، زیرا در علوم تجربی مانند فیزیک یا شیمی این اصل مسلم است: که هیچ چیز به خودی خود ایجاد نمیشود و هیچ چیز از بین رفتنی نیست.

پس اگر بنا به دلائلی علت و سبب

ایجاد پدیده و یا واقعه ای را نمی دانیم دلیل بر فقدان سبب نیست بلکه این دلالت بر کافی نبودن میزان اطلاعات ما برای شناخت سببی این پدیده است، در اینچنین حالتی وظیفه علمی و اعتقادی به ما

حکم می کند که راه جست و جو و تحقیق را سد ننمائیم، چه که به موجب تعاریف بالا در هر مقطع زمانی بسته به کمیت و کیفیت اطلاعاتی که در اختیار داریم می توانیم که به آرامش قلبی و روانی فردی و گروهی ما انجامد.

متحرّی حقیقت و یا جستجو گر لازم است که در شروع و در تمام طول این سفر به نکات چهارگانه زیر

توجّه کامل داشته باشد:

اصل، شاخص ثابتی است که پذیرش آن، جهت یابی ما را برای رسیدن به هدف مشخص می کند، در حقیقت اصل همانند چراغ راهنمایی است که در ساحل اقیانوسها برای هدایت و راهنمایی کشتی ها نصب شده است، این چراغ ثابت است ولیکن کشتیها با توجّه به این چراغ مسیر و هدف خود را مشخص و معین می نمایند. بیان داستان واقعی زیر که از کتاب مشهور "هفت عادت افراد ذی نفوذ" نوشته "استفن کوی" اقتباس و ترجمه شده است به ما می آموزد که اصول همیشه ثابت و رعایت آنان لازم و ضروری است.

دو کشتی جنگی برای یک نمایش چند روزه عازم اقیانوس گردیدند، در آخرین روز نمایش زمانی که خورشید در پس افق فرو میرفت و هوا به شدت متقلب و طوفانی بود "فرانک کاج" شخصاً فرماندهی نمایش را بر عهده گرفت. هوا به شدت مه آلود، تیره و تاریک بود. فرانک برای جلوگیری از هر گونه تصادف و هدایت کشتی به عرشه

کشتی آمد، ناگهان نگهبان سمت چپ کشتی چنین گزارش داد: کاپیتان، نوری از جهت راست به کشتی نزدیک میشود.

کاپیتان فرانک بلادرنگ پرسید: منبع نور ثابت است یا متحرک.

نگهبان جواب داد: کاپیتان مواظب باشید منبع نور ثابت است و کشتی به سمت خطرناکی در حال پیشروی است!

کاپیتان بلافاصله به مأمور مخابرات دستور داد که با منبع نور تماس بگیرد و از او بخواهد که برای جلوگیری از تصادم بهتر است ۲۰ درجه تغییر جهت دهد!

منبع نور پس از دریافت پیام چنین پاسخ داد: بهتر است که شما ۲۰ درجه تغییر جهت دهید!!

کاپیتان فرانک بلافاصله با عصبانیت پاسخ داد که من فرمانده این نمایش هستم و به شما دستور میدهم که ۲۰ درجه تغییر جهت دهید!!

منبع نور بلافاصله جواب داد: که من گروهبان ۲ دریائی هستم و به شما توصیه میکنم ۲۰ درجه تغییر جهت دهید تا از تصادم و تصادف جلوگیری کنید!

کاپیتان فرانک با عصبانیت فریاد کشید که من فرمانده کشتی جنگی هستم و دستور میدهم که باید ۲۰ درجه تغییر جهت بدهید!!

پاسخ چنین برمیگردد که: من برج راهنما هستم ثابت و غیر قابل تغییر!!!

در اینجا بود که فرمانده کشتی بالاچار و برای جلوگیری از تصادم دستور تغییر جهت کشتی را صادر میکند.

اصل یا اصولی که در زندگی اجتماعی یا اعتقادی می پذیریم همانند چراغ راهنما ثابت و غیر قابل تغییرند که اگر ثابت بودن آنها را مراعات نکنیم و با توجه به آنها جهت تحقیق خود را تنظیم ننمائیم مسلماً باید منتظر عواقب وخیم تصادف فردی و گروهی باشیم.

## ۲- رعایت بی طرفی کامل در تمام مراحل تحقیق

باید قبول کرد که هر یک از ما حامل کوله باری مملو از عشق، علاقه و محبت و همچنین محدود بینی، خود پسندی و یا خدای ناکرده نفرت و کینه نسبت به فرد یا گروه خاصی هستیم و چه بسا بسیاری از اسباب بازیهای فکری دوران کودکی خویش را که شاید بعضی از آنها نیز برایمان خاطره انگیزند، در این کوله پشت به دوش می کشیم و چه بهتر که در این سفر کنجکاوانه این کوله بار را با تمام محتویاتش به کناری افکنیم و سبکبار و منقطع وادی تحقیق را به امید رسیدن به حقیقت در نورددیم.

"توماس کن" در کتاب مشهور و با نفوذ خود تحت عنوان "زیر بنای انقلابات علمی" اظهار نظر میکند که معمولاً هر کشف جدید علمی مستلزم سنت شکنی ها و نوآوریهای بوده است که ابتدا با مخالفت سنت گرایان روبرو شده است ولی امروز زمان صحت آنان را مشخص و معلوم کرده است.

مثلاً کپرنیک، نظریه مرکزیت خورشید را بیان کرد و با اعلام این نظریه، فلسفه چندین هزار ساله مرکزیت زمین را که توسط پتولمی ستاره شناس مشهور مصری بنا شده بود و کلیسا نیز مهر تأیید بر آن نهاده بود، مردود شناخت. این عمل با آنچنان مقاومتی از طرف کلیسا و در نتیجه توده مردم روبرو گردید که این مقاومت سبب شکنجه های بسیار و عاقبت منجر به اعدام کپرنیک گردید بطوری که جوامع علمی مخصوصاً علم نجوم مجبور شدند که در قوانینی که بر مبنای نظریه پتولمی بنا شده بودند و در آن خورشید به دور زمین می گردد، تجدید نظر نمایند و این قوانین را بر مبنای گردش زمین به دور خورشید تنظیم کنند. بهمین دلیل بر جستجوگر یا متحرکی حقیقت لازم است که از دنباله روی و تقلید دوری جوید و با به کار بردن ابزار علم و عقل مستقل خود به جستجوی



کشف حقایق علمی و اعتقادی پردازد.

### ۳- تعیین هدف

یک جستجو گر با توجه به اصول علمی و عقلی که خالی از غرض و پیش داوری است پا به میدان تحقیق می گذارد، لازم است که هدف نهائی خود را از تحقیق مشخص و معین سازد تا بتواند نقشه رسیدن به آن هدف را به درستی ترسیم نماید. مثلاً زمانی که درباره روابط انسانها در خانواده و یا ملت و یا دنیای امروز به تحقیق می پردازیم، بدانیم که غرض نهائی ما چیست، هدف ما از این تحرّی و جستجو چیست؟ آیا غرض آشفته کردن رابطه بین انسانها و اختلاف افکندن است؟ یا بر عکس هدف نهائی ایجاد روابط مسالمت آمیز ایجاد صلح و صفا بین دو نفر یا یک ملت یا جامعه جهانی انسانی است؟

این مسلم است که اگر هدف نهائی اختلاف انداختن باشد، تمام پندار، گفتار و کردار آگاهانه و یا ناخودآگاه بر محور اختلاف افکندن دور خواهد زد، بالعکس اگر منظور آشتی و برقراری صلح و آرامش باشد تمام وسائل موجود در حیطه علمی و ذهنی در جهت تحقّق و رسیدن به هدف صلح و آشتی به کار گرفته خواهد شد.

بهمین دلیل در حل اختلاف یا اختلافات بین دو فرد، دو ملت، یا

جامع بشری، نیت و یا هدف آشتی دهنده و مسئولان امور نقشی اساسی و مهم در حل اختلافات داشته و دارد و خواهد داشت.

### ۴- انتخاب نقشه روشن و صحیح

بر جوینده پای بند اصول، که خالی از هرگونه پیش داوری است و با هدفی معین و مشخص پا به میدان تحرّی می گذارد، لازم است نقشه ای انتخاب نماید که او را به بهترین وجه ممکن به هدف مورد انتظار برساند، چه اگر برای رسیدن به هدف نقشه ای در دست نداشته باشیم، در این سفر کنجکاوانه به پریشانی و سر در گمی دچار خواهیم شد و اگر با نقشه ناصحیح به جستجو پردازیم، هرگز به مقصود و منظور نخواهیم رسید.

بعنوان مثال برای پیدا کردن کاخ فرمانداری جورجیا باید به نقشه این ایالت مخصوصاً مرکز این ایالت یعنی شهر آتلانتا مراجعه نمائیم، چه اگر در ایالت جورجیا و حتی در شهر آتلانتا ولی با در دست داشتن نقشه ایالت نیویورک و شهر آتلانتا به دنبال کاخ فرمانداری جورجیا بگردیم هر چه بیشتر بگردیم کمتر خواهیم یافت و هر چه سریعتر بگردیم بیشتر پریشان و سر در گم خواهیم شد و عاقبت نومید و خسته و کوفته دست از جستجوخواهیم کشید و به مقصود نخواهیم رسید. و

یا بالعکس با در دست داشتن نقشه آتلانتا در نیویورک به دنبال کاخ فرمانداری جورجیا بگردیم هرگز به مقصود نخواهیم رسید.

پس اگر می خواهیم که در تحرّی حقیقت موفق باشیم لازم است که اصول را محترم شماریم، پیشداوریها را به دور افکنیم، مقصود را روشن و مشخص سازیم و با نقشه ای صحیح به جستجو و تحقیق پردازیم تا موفق و پیروز به کعبه مقصود درآئیم. با آرزوی سفری خوش. ■



از: نیما یوشیج

"نیما" همواره می گفت: شعرهای من هیچکدام به آن کمال مطلوب که می خواهم نرسیده اند. من درحقیقت هنوز "اتود" می کنم اما در میان این "اتودها" مهتاب و آی آدم ها، تا حدودی شکل نهایی خود را یافته اند"

### مهتاب

می تراود مهتاب  
می درخشد شبتاب  
نیست یکدم شکند خواب به چشم کس و لیک  
غم این خفته چند  
خواب در چشم ترم می شکند

نگران با من. استاده سحر  
صبح، می خواهد ازمن  
گز مبارک دم او آورم این قوم به جان باخته را  
بلکه خبر

در جگر لیکن خاری  
از ره این سفرم می شکند

نازک آرای تن ساق گلی  
که به جانش گشتم  
و به جان دادمش آب  
ای دریغا به برم می شکند

می تراود مهتاب  
می درخشد شبتاب  
مانده پای آبله از راه دراز  
بر دم دهکده مردی تنها  
کوله بارش بر دوش  
دست او بر در  
می گوید باخود:  
— غم این خفته چند  
خواب در چشم ترم می شکند.

دست ها می سایم  
تا دری بگشایم  
به عبث می پایم  
که به در کس آید  
در و دیوار بهم ریخته شان  
به سرم می شکند



## جلوه ای از ایمان\*

### عنایت الله صادقان

جلسه را از ایشان سؤال کرد بایشان گفتند مطمئن باش من جمعه آینده من بآنجا خواهم آمد و حسابش را تصفیه خواهم کرد کاری میکنم که دیگر در حضور شما اجازه جسارت بخود ندهد.

روز جمعه بعد جناب سبحانی بی‌خبر وارد منزل معهود شد و یکسره به اطاق پذیرائی که حضرات نشسته بودند رفت و بی اعتنا به صاحب خانه، مقابل ترقی نشست و بدون مقدمه رو به لطف الله ترقی کرد و با اشاره به خادم بهائی که دم در اطاق ایستاده بود با صدای رسا گفت شنیده ام در حضور ایشان به حضرت ولی امرالله جسارت میکنی و ایشان چون سواد کافی ندارند نتوانسته اند جواب ترا بدهد امروز من به اینجا آمده ام تا جواب ترا بدهم. من هم اکنون یکی از آثار حضرت ولی امرالله را برای تو که ادعای سواد عربی دانی میکنی میخوانم تا ببینی حتی معنی جملات ایشان را نمیفهمی تا چه رسد باینکه از آثارشان خرده بگیری و بلافاصله دستها را طبق معمول بر سینه گذاشت و توقیع قرن احبای شرق را با صدای بلند و پر هیمنه خود از حفظ شروع به تلاوت کرد. جناب سبحانی حدود نیم ساعت

ایشان خادمی داشتند که از احبای سنگسر بود ولی سواد چندانی نداشت و از جمله در آن جلسات خدمت میکرد. یکی از شرکت کنندگان این جلسات لطف الله ترقی بود که ادعای سواد و عربی دانی میکرد و مجله ترقی را منتشر میکرد. مندرجات آن مجله غالباً داستانهای دنباله دار از قبیل (خاطرات اصغر قاتل) یا (شبهای راسپوتین) وامثاله بود که فقط برای جلب خوانندگان عامی و عادی و بالا بردن فروش مجله و کسب سود مادی بود. ترقی شخص مغرضی بود یک بار هم در مجله مزبور مطلب جسارت آمیزی نسبت به حضرت عبدالبهاء چاپ کرده بود. وی در اوقاتی که در جلسه مزبور شرکت میکرد و اطلاع داشت که خادم مذکور بهائی است هر از چندی کنایه های توهین آمیز در مورد حضرت ولی امرالله بوی اظهار میداشت. خادم مزبور از این گونه جسارت های ترقی دلخون میشد و چون سواد کافی نداشت نمیتوانست جواب او را بدهد. یکروز که جناب سبحانی هم شهری خود را در محفلی ملاقات کرد جریان را برای ایشان حکایت کرد جناب سبحانی وقت و محل تشکیل

دوستانی که در حدود دهه های ۳۰ و ۴۰ شمسی در طهران سکونت داشتند ناشر نفحات الله جناب الله قلی سبحانی علیه رضوان الله را که از احبای سنگسر بودند، می شناختند. ایشان شخصی فاضل و مطلع به آیات و الواح بودند و صدای خوش و رسائی داشتند و مثل همه احبای سنگسر در دفاع از امر بسیار شجاع و بی باک بودند.

جناب سبحانی دارای حافظه ای قوی و استثنائی نیز بودند و هنگامی که در مجالس و محافل احباء حاضر میشدند الواح و مناجاتهای مبارکه را با صدای رسا، پر هیمنه و دلنشین خود از حفظ تلاوت میکردند که موجب روح و ریحان حاضران میگردد و تأثیر شدید در مستمعین داشت.

در همان سالها یکی از احباء که بعلی از امر دور افتاده بود دارای پست مدیر کلی در راه آهن بود و خود را نیز اهل ادب میدانست، روزهای جمعه بعد از ظهر در منزلش که در خیابان امیریّه واقع شده بود چند نفر از دوستان غیر بهائی خود را که به تصور خودشان اهل علم و فضل بودند دعوت میکرد و محفل ادبی تشکیل میداد.

از مولانا

مورکی بر کاغذی دید او قلم  
گفت با مور دگر این راز هم  
که عجایب نقش ها آن کلک کرد  
همچو ریحان و چوسوسن زار و ورد  
گفت آن مور اصبع است آن پیشه ور  
وین قلم در فعل فرعست و اثر  
گفت آن مور سوم از بازو است  
کاصبع لاغر زورش نقش بست  
همچنین میرفت بالا تا یکی  
مهتر موران فتن بود اندکی  
گفت گز صورت مبینید این هنر  
کان بخواب و مرگ گردد بی خبر  
صورت آمد چون لباس و چون عصا  
جز به عقل و جان نجبند نقش ها  
بی خبر بود آن که از عقل و فواد  
بی ز تقلیب خدا باشد جماد  
یک زمان ازوی عنایت برکند  
عقل زیرک ابلهی ها می کند

اکثر این توقیع مبارک را قرائت کرد. طی این مدت حاضران از جمله ترقی ساکت و بی حرکت نشستند و با اعجاب به آن گوش گوش میدادند.

جناب سبحانی پس از قطع تلاوت توقیع مبارک رو به ترقی کرد و گفت این که تلاوت کردم قسمتی از یکی از آثار حضرت شوقی افندی است که اگر کمترین میزان سواد را داشته باشی میتوانی از همین توقیع به قدرت قلم و بیان آن حضرت پی ببری و اجازه جسارت به صاحب آنرا به خود ندهی.

در آینده مزاحم این شخص محترم (اشاره به خادم بهائی) نشو و اگر سؤالی یا ایرادی داشتی بمن اطلاع بده تا جواب کافی و شافی ایراداتت را بدهم.

در حالیکه مجلس در سکوتی عمیق فرو رفته بود جناب سبحانی در میان بهت و حیرت حاضران از جمله ترقی بلند شدند و خداحافظی کرده و از سالن و خانه خارج شدند و رفتند.

بعد از رفتن جناب سبحانی حاضران همگی ترقی را سرزنش کردند که چرا با جسارت های خود موجب تکثر خاطر آن خادم بهائی شده است.

تلاوت توقیع حضرت ولی امرالله بالحن پر هیمنه جناب سبحانی

موجب شد که از آن پس هیچگاه \* نگارنده جریان این واقعه را از ترقی در آن جلسات اجازه جسارت به هیکل اطهر را بخود ندهد ■ که خود شاهد عینی ماجرا بوده اند روح جناب سبحانی آن مدافع غیور شنیده که بیاد ایشان برشته تحریر در امرالله در ملکوت ابهی شاد باد. آمد.



## از عطار

## جستجو

دید مجنون را عزیزی دردناک	کو میان رهگذرمی بیخت خاک
گفت ای مجنون چه میجوئی چنین	گفت لیلی را همی جویم دراین
گفت لیلی را کجا یابی ز خاک	کی بود در خاک شارع دُرّ پاک
گفت من می جویمش هر جاکه هست	بوکه آرم یک دَمَش جایی بدست

## نام او

گفت مجنون گر همه روی زمین	هر زمان بر من کنندی آفرین
من نخواهم آفرین هیچ کس	مدح من دشنام لیلی بود و بس
خوشتراز صد مدح یک دشنام او	بهرتر از ملک دو عالم نام او

## من و تو

از قضا افتاد معشوقی در آب	عاشقش خود را درافکند از شتاب
چون رسیدند آن دو تن بایکدیگر	آن یکی پرسید از آن کای بی هنر
گرمی افتادم در این آب روان	از چه افکندی تو خود را در میان
گفت خود را زان در آب انداختم	کز تو خود را باز می نشناختم
تو منی من با توام چند ازدوئی	
یا توام من یا تو من یا من توئی	

عنوان اشعار از عندلیب است

## **In This Issue of 'Andalíb 81**

1. From the Writings of Bahá'u'lláh
2. 'Abdu'l-Bahá's writing on superstitions
3. A pen portrait of 'Abdu'l-Bahá, by H. Mahmoodi
4. In praise of Mt. Carmel, by M. Neek-Nafss
5. Tahirih, From Removal of the Veil to the Emancipation of Women, by P. Mossleh
6. A Bahá'i Village, by S. Urdoobody
7. Ressalih Siassieh and Amin'ul-Sultan, by Dr. S. Rassekh
8. The Life and Services of Siyyid Musstafa Rumi, Hand of the Cause, by Dr. S. Tawfiq
9. Should You Go to My Home, a poem by an Afghan poet
10. Teaching The Cause, translated by S. Mehraban
11. A few proverbs, by Dr. V. Ra'fati
12. A poem by a Tajik poet
13. Love, by Dr. S. Khoshbin
14. A survey of viewpoints and poetry of Hafiz, by P. Dadressán
15. An elucidation on avoiding the companionship of the wicked, by Dr. M. Mofidi
16. The Pulpit and the Hanging Scaffolding, a poem by M. H. Shahriar
17. A Journey to Infinity, by Dr. F. Baraghi
18. The one addressed in the Javáhir'ul-Assrár Tablet, by Dr. M. Afnan
19. A review of degree of intelligence and well-being of the animals, by P. Samandari
20. A poem by Dalileh Tabibi (Sabet) on the Declaration of the Báb
21. In Search of a Better World, by Dr. P. Izadi
22. The Moonlight, a poem by Nima Youshij
23. A Radiant Manifestation of Belief, by E. Sadeghian
24. The Ant and the Pen, a poem by Mowláná



# ‘ANDALÍB

